

مشایخ بغداد است با سید الطائفة و جیدة السیال بن عبداللہ سمری محبت داشت
 و مجاہد مکه مظلوم بود و واضح با و کازادایا سے تقدیم فرین و ذاتخاص اندیکے
 فرین غیرست و فرین کیریم اگرچہ از اہل بغداد است لیکن فرارش ہم در بغداد واقع شد
 و فرین پیر یعنی ابو الحسن در مکه مظلوم فوت و این سرد و فرین پسیر خالہ کہ یکدیگر بود
 لفلست کہ شیخ فرین روز سے در بایہ میرفت تیرے را بدید کہ بسوی وی می آید
 گفت **تَعْلَمُ مَا تَعْلَمُ مَا قَدَّمَ فِي الْحَالِ** تیرے بر زمین بیفتاد و دیگر باز چون شیخ بر سر گویہ رسید
 گفت **تَعْلَمُ مَا تَعْلَمُ مَا قَدَّمَ فِي الْحَالِ** تیرے در راه خود پیش گرفت و فاس شیخ فرین

در سال رسید و میت و میت ہجرت از مولف ابو الحسن آن فرین عالم
 پیشی ای تہان اصدق **دستا چون ز چہان بخت جلد** لیا ل تا شیخ آن ویسے
 ابو الحسن مذہب سے **ہم بخوان ابو الحسن فرین** شیخ ابو علی **تقف**

قدیس سر نام دست محمد بن عبدالوہاب از اجل اصحاب ابو الحسن **تقداد و محمد**
 تعمیرت امام الوقت و عزیز روزگار بود و در علم ظاہر و باطن کامل و در فتوے
 علوم تفسیر و حدیث بدلو سے داشت و در دنیا پور علم شجرت ہر اخراخت لفلست
 کہ شیخ ہمایہ داشت کہ کبوتر بازی کردے روز سے سنگ بر کبوتر انداخت ہر
 پیشانی شیخ آمد و خون از پیشانی روان شد خادمین خواستند تا او را از اسے
 رسانند شیخ منع فرمود و گفت کہ از فلان درخت چوبے باز کن و با و بدہ و بگو کہ سن
 بعد کبوترین را باین چوب براند و سنگ نیندازد **فلست** کہ شیخ روز در راہ میرفت
 جہازہ دید کہ سہ مرد و یک زن او را برداشتمہ میردند شیخ آن زن را خصمت کرد
 و از یک جا چنانہ بروش خود برداد بر گورستان **تخت** بر بعد نماز جہازہ دفن نمود و از ایشان استغنا
 حال میت کرد کہند کہ این میت مخفی بود **مہسا** گمان **تخت** داشت و بر جہازہ سے حاضر شد
 چون ما بر سہ تن مردہ بکس زیدیم خود برداشتم و چہارم زسنے از راہ ہما **تخت**
 شیخ در سے چند از نزد خود با ایشان داد و خصمت کرد ہمان شب بخواب دید کہ
 سہ تنہ **تخت** با جامہ ہاسے ہشتی حاضر شد و قسم شدہ **تخت** ای شیخ سن ہمان **تخت**

که امر و زبانه من برداشتی چون خلق مرا حقیر دانستند حق جل و علا مرا غرور گردانید و آنانکه جانه مرا برداشتند بر ایشان هم بخشود و وفات شیخ در سال ۸۷۰ مصادفت با	محمد یو علی بن عبدوهاب	کامل شیخ کامل شیخ مسعود
و بیست و چهل سال از مولد	محمد یو علی بادست محمد	وصالتش بر محبوب اکرم است
بسال حلقش سرور رقم کرد	شیخ ابو محمد نقش قدس	مره نام دس
رقم هم خامه بجزین نشود		

عبدالکریم محمد نیشاپوریست و به بغداد متوطن بود از اجل خلفای شیخ ابو حفص خداداد صاحب سید الطائفه جدید است سیاحت بسیار کرده نقلت که چون شیخ بکلمه پروردگار مامور به سیاحت شد بر سال پانزده و سه بر بنه هزار فرسگ سفر کرد و سه هزار شهر زیاده از ده روز متوقف نشد و میفرمود که سیزده سال متواتر حج کردم و کل چون نگاه کردم همه بر هواست نفس بودند گفتند که بچه دانستی گفت روزی مادرم مریدانک بوسه آب از چاه بنیابرسن گران آمد داشتم که آن همه حج با بریتا بعت نفس بودند در ویسته گفته که در بغداد بودم دارا ده حج داشتم در دم آمد که ابو محمد ترش پانزده دنیا نزد خود دارد اگر مراد بد لغلین در کوه خریدیم در همین خطره بودم که کسی در دوازه من بگفت در بازگردم دیدم که ابو محمد بود و پانزده دنیا که نزد خود داشت بمن داد و گفت پستان و مرار بنه مدار نقلت که ابو محمد روزی در محله از بغداد میرفت نشنیدم بود از خانه آب بخواست دختره با جمال بیرون آمد و آب بوسه داد چون بزوسه نظر کرد شیفه حسن و جمال وی شد آب بخورد و جانهاشست تا خداوند خانه بیاید بوسه گفت ایخواه از خانه تو دختره برآمد و آب بمن داد و دل من بر صاحب خانه شیخ افتشناخت گفت او دختر من بود اگر رغبت کنی متو بهم گفت قبول کردم پس صاحب خانه مجلس عالی ترتیب داد و نکاح دختر به شیخ کرد و فرمود تا شیخ را بگریه بر بند و خرقه از او بکنند و جامه پاک تغییر بپوشانند همچنان کردند چون شیخ بجلوت عودس شریفی برده باز مشغول شد چون ساعتی برآمد فریاد برداشت و گفت خرقه من بیاید و جامه پاسه بخورس

و متوکل و شیخ ملا تیان از مریدان شیخ حمدون قصارست در وقت دسے
 مجرد تلوذ دسے کسے بود لقلست کہ وقتے بوئے علی صفی معنیے گفت
 عبداللہ بوئے گفت یا ابو علی مرگ را ساخته باش کہ از ان چاره نیست بوئے گفت
 تو ساخته باش عبداللہ دست زیر بالین کرد بر زمین نهاد و گفت اینک من مردم
 دسے الحال بر دو قات دی باتفاق اہل خبر در سال صد و دیک ہجرت از مولف

چو عبداللہ از پیر منزل	ردینارفت سوی خدا والا	از عبداللہ پادری بندہ حق
شوق تاریخ ترحیش ہویدا	اگر سردیے تاریخ جملش	منازل واصل من بوئے گفتا

شیخ ابراہیم بن شیبان کرمان شاہی قدس سرہ گنیت دسے
 ابو اسحاق است از قدماے مشایخ جبل و عظامے اصحاب ابو عبداللہ مغربے
 و ابراہیم خواص بود لقلست کہ از عبداللہ منازل پرسیدند کہ چہ سے گوئی بوئے
 شاہی گفت ابراہیم حجۃ اللہ علیہ الفقر و الاہل لا ادب و العاملات و قات دسے

در سال صد و دسے در ہشت ہجرت از مولف
 شد چو از دنیا سوخت رزنا

شیخ ابو علی مستونے قدس سرہ نام دسے حسن ابن علی بن موسی
 میرد ابو علی کا مت و ابو یقوب موسے سے دستوری دیکے سے ہفاصلہ وہ فرنگ
 از صغر و تینفر سو د کہ پیر از خواب دیدم کہ فرمود یا علی دوست بیداری درویشان را
 دوست بصیبت ایشان مایل است گفتم بے یارسول اللہ فرمود کہ سے خواہی کہ ترا بوکاست
 درویشان و کفایت تمام ایشان وکیل مامور کنم گفتم یا رسول اللہ بشر اعصمت کفایت
 و دیانت مبادا کہ از من قبائے بوقوع آید و غموشوم فرمود کہ بشر اعصمت و کفایت
 پس قبول کرد و اینکار تفریض من شد درویشان بہر دسے بمن نہاد و درویشان
 خود و بیباقت و قات دسے در سال صد و پیل ہجرت از مولف

بہ علی جوان فت از من فنا	گنیت بل سالتی ز وی حکم	ابو علی زالی دین سالک سبحان
ہم بگو مدی حسن ابن علی	شیخ ابو سعید اعرابے قدس سرہ نام دسے	

و جهل و بی خبریست از مولف مرشد خاص عام ابراهیم ^{۲۲۱} اینک در نیک نام ابراهیم ^{۲۲۱}
 جست سر در چو سال پیش ^{۲۲۱} گفت هاتف امام ابراهیم ^{۲۲۱} شیخ ابوالقاسم ^{۲۲۱}
 سمرقندی قدس سره نام و ساسحاق بن محمد بن اسماعیل است
 بابو عبداللہ ظل و ابراهیم قشار و ابو بکر و راق صحبت داشت و از عظام مشایخ
 سمرقندی و مقام و کلام عالی داشت نقلت کرد و در شیخ در مجلس
 و عظم کلام می کرد یکی از بزرگان بربارت و س آمد چون او را مشغول دید سجاده
 بر روی آب حوض انداخت و نماز آغاز کرد چون فراغ یافت ابوالقاسم رو
 مسبو س و س کرد و گفت اسے برادرانیکار که تو کرده من نمودی اینکار کوی کار
 نامی کنند کار آنت که در میان چندین شغل و هجوم خلق دل با خدا دارے و ف
 و س در سال سصد و چهل و دو و پیرست از مولف ^{۲۲۱} ابدی مدی زمین ^{۲۲۱}
 شیخ کون و مکان اباقاسم ^{۲۲۱} قاسم عالم است ^{۲۲۱} حلت او ^{۲۲۱} س حکیم جهان اباقاسم ^{۲۲۱}
 شیخ ابوالعباس سیار قدس سره قاسم و قاسم بن قاسم بن محمدی است و ستر
 زاوه احمد بن شیاست از اعظم مشایخ اهل مرد و عالم بلوچ شریعت و عارف
 مبارک و حقایق بسیار شیخ را دیده و صحبت با اندوخته بود و اربابت ستر
 شیخ ابو بکر واسطے داشت و اول کسی که در مرد سخن حقایق گفت او بود
 که پدر شیخ ابوالعباس بسیار مالدار بود چون وفات یافت از مال پدر میراث
 بسیار یافت شیخ آن جبار ابداد و یک تار موسے گیسوے عزیز بوی حضرت
 شاه رسالت صلح خرید کرد و تقاضای بركات موسے مبارک سرور کائنات
 او را توبه داد و مرید شیخ ابو بکر واسطے شد و بدینجه کمال رسید که امام طریقت
 و فرقه ساریه منسوب بولیت نقلت کرد و روزی بدکان بقالی رفتہ جوز میزید
 بقال شاگردا گفت نور بسیار عمده از جوز با چیده ^{۲۲۱} شیخ بدہ شیخ فرمود که برآ
 سر یک خریدار که جوز میزد همین نصیحت بشاگرد می کنی گفت نه صرف انکار سبب
 و قر علم و شیختت است گفت من علم خود و تفاوت میان جوز نیم فرشم و جوز کر فتن

از دست دوستان خود برانداخته و متعجب شده بچاسه ششم صدرین اتنا جمع
 سواران و پیادگان که وزوان دره زمان راجی بستند و بعضی را از ایشان یافته
 نزد من آمدند و گفتند برضیر فاستم پس مرا هم گرفته نزد امیر خود بردند امیر مرا پرسید که تو
 کیستی گفتم بنده از بندگان خدام پس روسه بسوسه دیگر ریزان کرد و گفت
 این را بشناسید ایشان گفتند که ما نمیدانیم گفت خوب میزنیم که این مهر شماست شما خود را
 خدا را میگویند و میخواهید که روسه سلامت ماند پس حکم کرد که یکیک دست و یکیک
 پاسبان قطع کنید بوجوب حکم حاکم یکیک دست و پاسبان بریدند چون دست
 من هم قطع شد ز نوبت قطع پا رسید روسه بسوسه آسمان کردم و گفتم ای
 دشتیگنا که در بود قطع شد پاسبان مرا چه گناه که قطع شود ناگاه سواره که از
 سواران امیر مرا شناخت و خود را بر زمین انداخت و گفت چه میکنید میخواهید که
 آسمان بر زمین فرود آید و این فلان مرد صلاح است که با حق دست دی بریده
 امیر چون شنید از اسپ خود را فرود انداخت و دست بریده مرا برداشت و بوسید
 و سر در پاسه من آورد استدعای غم و خطای خود نمود و گفتم دست من گناه
 کرده بود لبز اسه خود رسید خطای تو هیچ نیست پس از شامت آن گناه
 دست هم از دست دادم و دو قرص که شب از غیب بدست می آمدند بهم آورد
 برقت حال که بنیل میافتم مرا از غیب بدیدم بند در نه ممکن نیست که بگردد است با گناه

وفات شیخ در سال شصت و نهم و سیصد و شصت از مولانا

حضرت بوخیر و دو جهان	رفت زین عالم بفرود سن بر	اگر میخواهی که گرد جلوه گر
سال میلش بقول اهل بن	دان نام المؤمنین با دی	باز فراق قبل اهل یقین
هم زهی محبوب ربانی بگو	بارخوان و سلسل نام السلطن	لیح ابو عمر و زجاجی

قدس سره نام و سه ابراهیم و بقول محمد بن ابراهیم و اصل وی از شیخ ابو
 و با سید الطائفة بنید و ابو عثمان صیری و ابو ابراهیم خواص صحبت داشتند و با جهل
 در مجادری کعبه خطی مانند در نعت از غایت ادب و در زمین حرم بول نکند

با ابو جعفر عادی صحبت داشت و در وقت خود قطب زمانه و یگانه عصر بود و وفات
و سه سال سرمد و پنجاه و سه میرسیت و شیخ ابو ذریع علی بیس ویرا غسل داد و شیخ ابو علی
کتابت هم جهان سال ابرسان در معالی پیوست **قطب از مولف**

بواکسین آن معنی اهل سقا بود در چشم دو عالم نور عین سال تخلص گویندی فرید

هم گویند که موسی بن **شیخ عبدالملک بن علی بن عبدالقادر**

بن عمر و گارون قدس سره کینت و سه ابو عمر و اصل و سه
از گارون فارس است سنجاب الدعوات بود هر چه از خدا خواسته بمصوب بود
صاحب تذکره الادبیا فرموده که سه از جمله ابدالان بود و به ابدال صحبت داشت
وفات و سه در سال سرمد و پنجاه و هشت بر در سه شنبه بیست و ششم ماه ذی

بوقوع آمده از مولف **ابو عبدالملک شیخ معطر** اکمل رهناسه جلع عالم

نم شد صدر دین **عیان شایع محبوب کرم** شیخ علی بن بندر ابن

حسین صوفی صیرفی قدس سره کینت و سه ابو اکسن و از بزرگان
مشایخ نیشاپور است و با سید الطایفه جنید وردیم و سمون و ابن عطا صحبت داشت
بسیار از مشایخ دیده بود و در حدیث و تفسیر و فقه و منقح و فقه وقت بود و در سال

سرمد و پنجاه و نه بریت حق پیوست از مولف **ابو ذریع علی** سرمد و جهان سرمد و علی دین

تسلطی اولیا ادریس **سال تخلص بود صاحب کرم** هم رقم گشت از قلم ابو علی معنی

شیخ ابوبکر دق قدس سره نام و سه محمد بن داود و شقی است و بقوله
و نیورسه الاصل است اما بشام ساکن بود و در باب شیخ و حقایق کبیر و بابو کبیر عمری سید الطایفه

جنید صحبت داشت و ابن جلا خود را بوسه منسوب میکرد و در مجلس و سه بسیار

از مشایخ حاضر میشد **لقلست** که در شیخ در باب ویر بود گفت الهی میجویم که ترسه

از امر خویش بر من آشکار کنی الحال چیزی بر من کشف شد و شیخ

برگریافتد بعد که از غایت ناله و بکا جان باب شد گفت الهی بپوشش که طاعت کشف کن
ندارم چنانوقت آن جلوه انوار از در چشم و سه پوشیده شد و شیخ آرام گرفت وفات

و سه در شام در سال سه صد و پنجاه و نه بوقوع آمد و مدت عمر وی یکصد و شصت سال بود

ابوبکر چون در جهان تدقیق **شیخ آن شیخ علی بن حق** یکی هر بان دل آگاه گو

دو باره ابوبکر با دست **شیخ سلیمان بن احمد طبرانی قدس سره**

بوقت خود در علم فقه و حدیث و تفسیر تائید داشت کتاب معجم کبیر و معجم اوسط و معجم صغیر

و الاصل النبوت از تصانیف و سیرت و در آن کتاب احادیث از هزار و ستاد و زیاده

کرده اند و وفات **سه در سال سه صد و شصت هجری** است از مولف

سلیمان ابن احمد شیخ دین **یا که علم از ذات پاک او هویدا** و صاحبش طبرانی **محمد بن**

سلیمان بنده **شیخ ابو بکر مقید قدس سره** نام و سه محمد بن

احمد بن ابراهیم و اصل **سه از جریز آباد** است از عمده مشایخ و کاتبین دین جامع

علوم ظاهری و باطنی صاحب سید الطائفه جنید و ابویوسف بن حسین بود و عمر

در ازیانت شریف بود و مستقیم الحال و صاحب قال و اهل تصانیف و وفات

و سه بقول **صفا سنیته الاولیاء** در سال سه صد و شصت و پنج و بقول صاحب نفحات الانس

و تذکره العاشقین در سال سه صد و شصت و چهار است از **مولف**

حضرت ابوبکر چون از دار **رفت از قرب خدای جل جلاله** نور حق سال سال او **گو**

هم امام اصفا اهل جلال **اهل بن سالک مقید گفته ام** یا رسا کامل هم تا پنج سال

طالب کامل ابوبکر آمد **سال وصل آن اهل کمال** شیخ اسماعیل بن شاپور

بن کبیر بن احمد قدس سره **جداد در بن شیخ عبدالرحمن سلمی** رح بود

و در وقت خود قطب وقت و صاحب خوارق و کرامت **با ابو عثمان صیری صحبت** داشت

و سید الطائفه جنید را دیده بود و وفات **سه در سال سه صد و شصت و پنج** است

از **مولف** آن **زنج عشق اسماعیل** در **رفت چون از دار دنیا در**

وصلش اسماعیل **ایدرین گو** واقف حق اهل دل هم **کمال** شیخ ابو عبد الله **تقری**

قدس سره نام و سه محمد بن احمد المقرئ **با یوسف بن حسین** و ابو عبد الله

خرار و مظفر کرمان شاهی در **دیم و میری** و ابن عطا صحبت داشت و پنجاه هزار دینار

بجنت شد چو مثل ما و تابان بسر و گرفت یافت دیگر عیب	بگو با دست و الا سهل و معلوک اولی الا ولید ابن سلیمان	بیال علت آن شاهان شیخ ابراهیم بن قاسم
<p>قدس سره گنیت و سه ابواسحاق و از قدما سے مشایخ بغداد و مسند و بیاید الطایفه صبیح صحبت داشت شیخ ابو عبد الرحمن سلمی میفرماید که شیخ ابراهیم گفتم که ای مولانا فرمود که کاره مکن که از ان پشیمان شوی و وفات شیخ در سال ۳۵۰ هجری و صحبت</p>		
بختی بجزیت از تو چلتش دل گفت حق بین حق	رفت ابراهیم چون از راه هر نیز ابراهیم عابد پاک باز	روح او بر عرش شد خاک شیخ ابوبکر فرزندش
<p>نام و محمد بن احمد بن حمدون از عالم مشایخ نیشابور است و بابو علی سفلی عمده منانل و ابوبکر شلمه و ابوبکر طاهرا بصره و در نقل صحبت داشت شیخ عمود فرمود که اگر سن ابوبکر فرزندم صوفی سنی بودم و نیز شیخ عمود فرمود که وقتی با جمعی از دوستان بقصیح رودان شدم چون به نیشابور رسیدم اصحاب من گفتند که درین ابوبکر خرا میاندازان ریارت و سه نماید رفت که او را گوید که بیچ و با مادر و پدر خوبش نختی به چه میدم آخر بجزیت و سه رفتم سلام کنم گفت از کجای و کجا میروی گفتم از هرات می آیم به بیت التذمیر و دم گفت مادر و پدر دارم گفتم دارم گفت مادر کرد و نزد مادر و پدر باش گفتم بهتر است چون پیش یابن خود رفتم نقص از او با پس کرد خواستم که با اصحاب خود بگردم به اوقیت به پلاس بن عظیم گرفتار شدم بعدی که از حیات خود نا امید شدم و بدان حال باز نهادم شیخ عمود دعا گفت غفلت تو اتم گفت اس عمود دعا گفت و دعا شفا سے خواهی اگر عید سے شکستی بیا ت گرفتار سے شدی گفتم توبه کردم و هنوز از پیش شیخ شرف ترمیض یافتی بودم که شفا یافتم و از آنجا باز پس بخدمت والدین خود جانه شدم و وفات شیخ در سال</p>		
<p>۳۵۰ هجری است از مولانا ابو صدیق بهمان ابوبکر موم</p>		
شماره بنام بجز آن بدین شیخ ابوالحسن جعفری	نوشته شاه درین سال دیگر ابوبکر مهدی زایدین	ابو صدیق بهمان ابوبکر موم

و خرقه فقر از دست شیخ ابو بکر شبله داشت و از پیروان مذہب امام احمد حنبل بود و در
 سخن گفتن و افتخار و از توحید مثلش کسی بلند سخن نبود و از مردان شیخ شبله
 احدی مثلش سردار توحید بلند نگفت **تقلت** که شیخ احمد ابو نصر که از خلفای
 اعظم شیخ ابو یوسف چون بکا معظم رسید سردار توحید بجهت تبرکات از بلند گفت پیران حرم از حرم
 برنجیدند و از خانہ خدا بیرون کردند شیخ ابو الحسن را نیز از روس کشف این حال
 و بر بان ارشاد کرد که چون احمد ابو نصر بیاد او را گذار که پیش من بیاید چون احمد نصر
 از کربسیه و ربانیش گذشت که بخدمت شیخ رود و چند روز بیرون خانقاه نهار ناله
 جان گاه حاضر بماند تا روزیکه شیخ بیرون آمد احمد ابو نصر سر در پاس شیخ آورد و نیازمند
 نمود و در کعبه عرض آن بے ادبی که در حرم محرم کردی و بے ادبانه پیش پیران حرم
 سخن گفتی حکم است که بروم روی و بشهر طرسوس بانی و تا یکسال گله بگردم چو گان
 و شب بیدار مانا نماز گذاری و خواب ندکنی تا دلها سے غریزان مقرر قبول فرمایند احمد نصر
 ما نوقت غم روم کرد و تا یکسال همه روز خوک باسن کردی و تمام شب بوی را سخا نماز
 گذاردی من بعد بخدمت شیخ بنیاد آمد شیخ تا دوازده خانقاه استقبال او کرد و در کتاب
 و گفت یا احمد انت ولدی و قرۃ العینی احمد از ان قبول بجایت خوردند و غم مکعبه
 چون در حرم رسید پیران کعبه هم با استقبال و در آمدند و بغزت تمام در حرم بزرگ
وفات شیخ ابو الحسن در سال سه صد و هفتاد و یک هجرت از مولف

چو رفت از جهان بهشت برین	مگر غم غیر علی بو الحسن	و صالحش یکی با دی عارف است
و کرم غم غیر علی بو الحسن	و یضانش چو ابراهیم بصری الحسین	ازین جهان جنت دار السلام
عابد محرم ز جلیش بگو	بیز ابراهیم با دست امام	شیخ ابو القاسم

نصیر آبادی قدس سره از کبار مشایخ و اعظم بزرگان صوفیه است نام او
 ابراهیم بن محمد بن حمویہ و مولد در مقام سکنتش غیا پور و مرید ابو بکر شبله است جامع
 میان علوم ظاہر و باطن و علوم فقہ و حدیث و تفسیر و علم طریقت و حقیقت و معرفت
 و بابو علی در دہلی و مرقدش بہ ابو بکر طاہری بھری صحبت داشت و در اواخر

مجاور مکہ مقرر شد و ہما سجا جنت حق پیوست و در از نیشاپور بیرون کردہ بود و بسبب
آنکہ چندان شوق و محبت دیرت بردے غالب شدہ بود کہ یک روز از اسے
بر میان بستہ گرد آتش گاہ گران طواف میکرد و گفتند ایچہ حالت است گفت در کار خویش
کالیوہ شدہ ام مقصود خود بہ کعبہ ہستم نیا تم اکنون در اینجا سے جویم کہ بیایم **فلسفہ**
کہ شیخ ابوالقاسم ہمدانی ج بر توکل گذاروہ بود یکو دیگر گرفت در بازار سے کہ گزند
و تشنہ و ضعیف یافت خواست کہ بوسے پیرے بخوراند اما بسج نہ داشت آواز داد
کہ چہل حج بیک نان گذرین میفروشم اگر کسی بدید بخرد شخصے یک قرص نان
بوسے داد چہل حج بخرد و گواہ بردے بگفت شیخ آن نان بگن خورد درین
اتنا شخصے پیدا آمد و شستہ سخت بردوش شیخ بزد و گفت کہ اسے الحق در دل خود تصور
کتن کہ چہل حج بیک گردہ نان بفروشم و آن نان بگن دادم کہ پدرت بہشت بہشت
برود از گذرم بفرخت و درین یک نان از ان دانہ ہزار ہزار ہمیش خواہند بود شیخ
چون این بشنید از جمالت مر بخورد در کشید **فلسفہ** کہ وقتے شیخ بچہل حج ہم
داشت بسبب کثرت گرما سے آفتاب و پیش ہوا بہ سخت لافق حال شیخ شد
روز سے شیخ بدان حالت تپ بزمین افتادہ بود کہ مریدے برالین وسے آمد
اگر حاجتے داری بمن بفرما کہ حاضر کنم فرمود شربتے آب سرد از وسے من ست آمد
آوندے در دست گرفت و چہل حج بگفت آب سرد نیافت ناچار نیمر با ند درین اتنا
پارہ ابر در ہواید پیدا آمد و زلالہ پا پاریدن آغاز سخا و جملہ زلالہ ہا در پیش سے جمع شد
ہا شخص دانست کہ این کرامت شیخ ست در آوند پر کرد و پیش شیخ آورد شیخ گفت کہ این
زالہ از کجا آوردی وسے حال واقعہ بگفت کہ خواہم خورد کہ بخورون این آب کہ
از کرامت ست در نفس من عجبے پیدا یاد **فلسفہ** کہ روز سے شیخ مجلس سخن
جوانے از در در آمد سخن شیخ در دل وسے اثر کرد برفت و آواز داد کہ تمام شد
کار من انشا اللہ تعالیٰ و سجا ز سید و ہما در خود گفت برو حال و غیبال براسے
سجا زہ من ببار کہ کار من با خر رسید این بگفت و جان بحق تسلیم کرد **فلسفہ** کہ

شیخ ابو عثمان مخریجی در گورستان نخبه مدینه گوری براسے خود کندیدہ بود بدین
 امید کہ اولیٰ باز فوت در آن گور دفن کنند شیخ ابوالقاسم بوسے گفت کہ این
 گور کہ تو کندیدہ مراد سے دفن خواهند کرد و ترا در نیشاپور ابو عثمان را این سخن باگوان
 اتفاقاً مدین ایام شیخ ابو عثمان را از آنجا اتفاقاً سفر بغداد افتاد و از بغداد بہ ہرات
 رسید و ہرات بہ نیشاپور آمد و در آنجا بحمت حق پوست و در نیشاپور دفن شد و
 در گور یکا اوبراسے خود در مدینه کندیدہ بود شیخ ابوالقاسم دفن گردید و وفات
 شیخ بقول صاحب نجات الانس و نفیۃ الاولیاء و غیرہ در سال ۳۷۰ بعد و بمقتاد و دو
 ہجرت و این قول محترمین اقوال است بقول ابانعی کما مجلس الانبیا را امام قشیری
 وفات کرد در ماہ ربیع الاول سال ۳۷۰ و ہفت ہجری بوقوع آمدہ از مولف

شیخ ابوالقاسم کہ از نواد حق	گفت روشن در جہان بنیاد	سال صلش بہت قاسم کیا
سالک ہامی ابوالقاسم خواہ	قطب دولت ہم از دل عیان	طلعت آن بادشاہ اہل جاہ
ایضا نذیر دنیا بوشیخ ابوالقاسم	سال تاریخ بسمل او دلخواہ	گو و حیدرمان ابوالقاسم
نیز قاسم دست غایب جاہ	شیخ ابوبکر طوسی الحمری رح نام سے	

علی بن احمد بن محمد طوسی است و بسبب کثرت عبادت و زہد و ورع و تقویٰ اورا
 علماء ہمسایہ میں خواندند و سالہا سال مجاور ملک مظہر بود شاگرد ابوالحسن
 مالکی است و بلا بر اہم کرمان شاہی صحبت داشت و نسبت خود بوسے درست می کرد
 وفات شیخ در سال ۳۷۰ بعد و ہفتاد و چار ہجرت و قبر مبارک در کوفہ مظہر است از مولف

مہر ابوبکر طوسی و سلم	تجد چو از ملک جہان رجنان	قطب بانی ست سال وصل او
نیز ابوبکر سعید است ایچوان	شیخ عبدالواحد بن علی سیار سے قدس سرہ	

شاگرد و مرید و خواہر زادہ ابوالعباس سنیاری است و باعث توبہ و سے آن بود
 کہ فرسے و سے صوفیان را دعوت کرد چون اسماعیل مشغول شد ندیکے از ان سیار
 در حالت وجد ہوا برآمد و ناپدید گشت کہ بانا و را کہ سے ندید و ظہور ایچھے جذبہ عشق لکے
 حد دل و سے پیدا شد و سرا سے خود را بر صوفیان وقف کرد و مال خود را لکیر براہ خدا

صرف کرده خلعت توکل در بره و تقوی بر قالب نمود بسیار است و یکی از کاتبین
وفات و بی در سال سه صد و هفتاد و پنج هجری است از مولف

عبد واحد پیر کیا شیخ دین	رفت چون در روز چهارم از سال	سید گوین احمد سال او
هم عیان مقدس نگین	سال در صلوات است سیار عزیز	نیز سالک پارسانم کلام
عبد واحد سید اهل قنین	گفت سرور سال و صلوات السلام	شیخ محمد المدبر بی

سج از عظمای مشایخ مصر است و اصل وی از برق کرد در مضافات خوارزم در آن
در لغت و اشعار مجید و علوم فقه و حدیث و تفسیر امام است لقلست که در قتی
شیخ بیست و چهار بود و شرب آب بوی آوردند نخورد و گفت که در خانه خدا حاد و افتاد
است تا با صلح نیامد ضرب نخورم آخر تا سیزده روز ضرب نخورد تا خبر
که کفار واسط در مرقده اند و خلقی را بگشتند و حادثه عظیم برپا شد وفات
و سه در سال سه صد و هفتاد و شش بود نوع آمده از مولف

شیخ عبد المدبر بن زهد و زان	انکه در عهدش میان کفر و دین	سال سه صد و هفتاد و شش
یکدن قی و دیگر سید برق مدا	شیخ ابوالنضر سراج قدس	سمره نام و سه عبد الله

بن علی طوسی است و لقب و سه فقیر در علوم شریعت و طریقت کامل و در ریاضات
و مجاهدات ثانی نداشت و تصانیف بسیار دارد چنانچه کتاب لمعه که در علم تصوف
آیتی است از تصانیف ویست و نسبت ارادت شیخ ابو محمد نقشبند داشت لقلست
که شیخ ابوالنضر چون در بغداد رسید ماه رمضان بود و در مسجد شونیزیه خلوت گرفت و
امامت در دیشان بوی توفیق گشت پس و سه هر روز در نماز تراویح
بیخ ختم قرآن کرد و خادم هر شب قرص از جو بخلو تخانه شیخ برد و سه چون روز عید
اصحاب را امامت کرد و یاران همه بی پاره قرص جوین در حجره و سه موجود یافتند
که احدی از آن تناول نفرموده بود لقلست که شبی چند اصحاب بجماعت
شیخ حاضر بودند و بسبب زیستن آتش فروخته و سخن در توحید و معرفت رفت
شیخ را وقت خوش بود و برخواست و در آتش رفت و هم بر آتش سجده کرد چون هر روز

کیوں سے سے سوختہ بود لقا است که شیخ در دنیا خود فرسودگی هر جنابزه که بعد حرکت
 من پیش خاک من بگذرانند مغفور بود چنانچه تا حال رسم است که هر شخص مسلم که فوت
 میشود جنابزه سے پیش قبر شیخ بگذرانند بعد از آن بنام بسیارند وفات آن
 جامع الکلمات در سال تصد و مقننا و هفت و بقول دیگر تصد و مقننا و هفت و هشت
 و قول ثانی اصح ترین اقوال است از مولف است **توفیق الهمی زمانه شیخ کبیر**

شیخ بو نصر با دست و در سال	سال و شش سراج اقطاب است	هم رقم کن سراج اوج بنام
بیرگوباد سے ہا بو نصر	تقطیب بن قطب کامل است عینا	تصویر بدل گفتہ ام سرور
سن یریل و سال طاعت	سراج ابو القاسم	سوری قدس سرہ

نام سے جعفر بن احمد بن محمد بن دستوطن نیشاپور بود و با ابن عطاء و محمد بن عطاء
 و ابوسعید رودباری صحبت داشت و مال بسیار از میراث یافت ہر بعدت حضرت
 صوفیہ صرف نمود چون از دنیا رفت موسی دلقی بر خود داشت و شاخ اقلیم سے
 فرمودہ اند کہ چہا ضر در ابو القاسم رازی جمع بود کے جہاں با کمال صوری و ہنوی
 دوم زہد سیوم مل با فراط ہیارم سخاوت و وفات شیخ در سال تصد و مقننا و ہشت

بجرت از مولف	زاد توفیق ابو القاسم	اہل جاہ توفیق ابو القاسم
سال و شش ہجرت از دل خود	گفت کامل سے ابو القاسم	شیخ ابو بکر کلا آبادی
قدس سرہ نام سے محمد بن ابراہیم بن یعقوب کلا آبادی نجار است و کتاب تعرف از تصانیف دلیت و شاخ عظام فرمودہ اند کہ اگر تعرف نمودے انصوف و انبیا وفات سے در بنجار بر وز جمہ نور دم جاد سے الاول سال تصد و ہشت ہجرت		

چون ابو بکر بن ابراہیم	از جہاں در زید و عنبت مقام	جلتیش سلطان ابو بکر است
ہم بگو بگو بکر محبوب امام	فات یاق او سرا پا فقر بود	فقر شد سال و شش و السلام
شیخ ابو ایوب خلیجی قدس سرہ نام سے اقبال دلقب سے طاہر کنیت سے ابو ایوب خیر است رو سے در اوایل غلامی مشی بود کہ خواجہ سے از مالہ ران جرجان بود چون خواجہ شیخ طاعت و ورع و زہد در یافت سے		

بحالت بندگی و سے بدیدہ ہوا رہے ہونے گفتے کہ پیر سے از من خواہ دی شیخ خواہ
 روز سے خواہ پیش سے مالح بسیار کرد گفت اگر سے خواہی خالصتاً لوجه اللہ مرا
 آزاد کن خواہ گفت کہ چندین رسالت کہ ترا آزاد کردہ ام و تحقیقت من خندہ تو و تو خواہ
 بودی پس خواہ خود را وداع کرد و بغداد رسید و بعد سے یکے از مشایخ وقت
 حاضر شد اتفاقاً آن شیخ شرف ہر مودت بود گفت یا ابوالخیر منظر تو بودم حصہ خود گیر
 بجاز برو کطاوس البحرین لقب تو مقرر شدہ است پس ابوالخیر بجرم کعبہ آمد و شصت سال
 بجا ورت حریم کرد و ہرگز گاہ سے از چکس پیر سے خواست و نہی سے بسیار کشید
 و ہر گاہ کہ خواستے اور آواز میداد کہ شرم میداری باین روسے کہ بر آن پیشین سجدہ
 پیش خلق رسوا نہ شوی و ہر گاہ کہ بر دفعہ مقدس نبوی درآمدے و گفت السلام علیک
 یا رسول اللین جواب آمدے علیک السلام یا ملاوس البحرین وفات سے
 بقول صاحب لغات الاس در سال ۳۷۰ ہجری و ہشتاد و نہ و بقول صاحب لغات الجبار

۳۷۰ دیابال ۳۷۰ ہجری و ہشتاد و چار ہجری سے است از مولف شیخ حبشی خواجہ اقبال پیر

مصدر حق نظر اجلال بود	سال ۳۷۰ ہجری حبشی بیکل بگو	نیز قبیل جان اقبال بود
ایضا جوزین در نسا عزم منکر	جناب شیخ حبشی پیر اقبال	بوسل او بخوان ملاوس من
رقم کون نیز سرور میر اقبال	شیخ ابراہیم مسوچی قدس سرہ نسبت سے	
ابوعلی سے و اراجلہ مشایخ متقدمین بغداد بود و با شیخ سری سے نقل حجت داشت		
و در لغات الاس مذکور است کہ سے بابک پیر من بے رد و لغتین در کوہ و را دراہ		
در ہر سال از بغداد سفر حج تشریف بردے و در تمام راہ بغداد تا مکہ خطرہ ہوسے سے		
گذرا میدے و شیخ تناول نہ کردے وفات سے در ماہ شعبان سال ۳۷۰		
و ہشتاد و ششش بوقوع آمدہ از مولف		
صاحب حال و قال ابراہیم	سرور از سال ۳۷۰ ہجری	گفت اہل کمال
شیخ ابو الحسن بن سمعون قدس سرہ نام سے محمد بن احمد بن سمعون		
بن سمعون سے و در مشایخ بخطاب ناطق مخاطب بود و با بن سمعون استہارہ داشت		

ازا فاطمه شایخ بغداد در تمام شیخ شایخ بود نقلت که روزی شیخ و غلامی گفت
 شمع در پیش پای منبتش نشسته بود و خواب رفت شیخ هم این سخن کردن با استاد
 تا وقتیکه در پیش پای منبتش بود که رسول را خواب دیدی گفت آری گفت
 من برب نیاید تو این سخن کردن با استاد هم تا خواب را بر تو نشود انعم و حاجت
 عزیز تو نشوم و لاوت شیخ ابن سمون در سال صد و وفات بر روز پنجشنبه
 واقع شد یازده سال بعد از شایخ شمس چهلست و بعد وفات ویران
 سبب اسباب در خانه بود زمین کردید بعد سی و نه سال خوانند که گویستمان
 نقل کنند چون امشب بارش بر آوردند کفن در سبعم بچیان تازه بود که گویا امین
 وفات کرده است و کفن نوبه شامیده اند قطع از مولف

جناب شیخ سمون ابو سعید	امین مامون یازده سال	مکره سال تولید بن عثمان شد
دل مرد چو چیت الطبع مؤثر	بگو سمون ناطق سال و شش	جوان محمد بن سمون
و کز ناطق ولی مستوفی است	از دل شاه عطا کردید بر روز	وصالتش سالک حق امین

و کز امجد است التی سمون شیخ ابوطالب محمد بن علی بن عظیمه الحار
 الملکی قدس سره مولد و نشاء و س که مغرب است مرید شیخ عارف ابو الحسن
 محمد بن ابی عبدالقادر محمد بن سالم البصری است و شیخ ابو الحسن مرید پدر خود ابو عبدالقادر
 بن احمد بن سالم و احمد سالم مرید پدر خود ابو عبدالقادر است و شیخ ابوطالب شنا
 کتاب قوه القلوب است که در طریقت مجمع اسرار الهی است و شیخ طریقت میفرماید
 که در اسلام مثال بن کتاب که جامع رموز طریقت باشد تصنیف شده و وفات
 و س بقول صاحب لغات الانس در سال صد و هشتاد و شش و سب ده
 صاحب فخرن الاسرار در سال صد و هشتاد و هفت چهلست از مولف

شیخ ابوطالب مطلوب حق	پیر نیک تقداد مستفی	مرد طالب بل دین صلاد
بر عیان مهربان طالب	بار دیگر شد عیان نارج او	طالب نام محمد بن علی
شیخ ابو بکر سوی قدس سره نام و س محمد بن ابراهیم الصواسوی است		

دور شام متوطن بود نسبت ارادت شیخ محمود احمد کو تانی که در شهر برید سکونت داشت
 درست کرده و صاحب نفحات الانس سفیر ماید که شب شیخ ابو بکر سماع سے شہزادہ نظر
 این قول میخواندہ القوم اخوان الصدق منهم نسبت بہ من اودت له بعدل بہ سبب
 شیخ و اہل مجلس در جد آمدند و مطرب ہم از ہوش رفت در سجادہ شیخ تھے کہ شیخ فرمود
 کہ مطرب را ہمین حال در بویا سے کہ برو سے فی کردہ دست پچیدہ در گوشہ ہمیدہ چہنیں
 چون صبح شد مطرب ہوش آمد و خود را در بویا پچیدہ دید باگ بر آورد کہ اسے
 مسلمانان از بہر خدا نیچہ حالت است شخصے مطرب را از بویا بر آورد چون برو سے
 شیخ آمد پیرایہ خود شکست و نوبہ کرد و مرغ پوشید و سیکے از اصحاب شیخ شد بدین شیخ
 بر سجادہ مشیخت نشست و نام آن مطرب بقول شیخ عبد اللہ انصاری نمطیرانی بود و قاف
 شیخ ابو بکر سوسی در سال صد و ہشتاد و شش تبار مولد

پیر سوسی کہ بود شیخ جہان	داشت با کرد و کرمانوسے	پیر سوسی ست سال حلت او
پیر بکر ہاروسے	و بعد از وفات شیخ ابو بکر سوسی بکیال یعنی سال صد و	ہشتاد و ہفت ہماہ شعبان سلطان امیر طبر الدین سبکتگین بادشاہ غزنے بعد سلطنت
بہشتاد و ہفت ہماہ شعبان سلطان امیر طبر الدین سبکتگین بادشاہ غزنے بعد سلطنت	ست سال و عمر پچاہ و شش سال در غزنے وفات یافت مختصر احوال این شاہ	از روسے تواریخ امیست کہ سبکتگین شخصے ترکی از امر ارادہ ملک ایران بود و جو
بہشتاد و ہفت ہماہ شعبان سلطان امیر طبر الدین سبکتگین بادشاہ غزنے بعد سلطنت	بہشتاد و ہفت ہماہ شعبان سلطان امیر طبر الدین سبکتگین بادشاہ غزنے بعد سلطنت	بہشتاد و ہفت ہماہ شعبان سلطان امیر طبر الدین سبکتگین بادشاہ غزنے بعد سلطنت
بہشتاد و ہفت ہماہ شعبان سلطان امیر طبر الدین سبکتگین بادشاہ غزنے بعد سلطنت	بہشتاد و ہفت ہماہ شعبان سلطان امیر طبر الدین سبکتگین بادشاہ غزنے بعد سلطنت	بہشتاد و ہفت ہماہ شعبان سلطان امیر طبر الدین سبکتگین بادشاہ غزنے بعد سلطنت
بہشتاد و ہفت ہماہ شعبان سلطان امیر طبر الدین سبکتگین بادشاہ غزنے بعد سلطنت	بہشتاد و ہفت ہماہ شعبان سلطان امیر طبر الدین سبکتگین بادشاہ غزنے بعد سلطنت	بہشتاد و ہفت ہماہ شعبان سلطان امیر طبر الدین سبکتگین بادشاہ غزنے بعد سلطنت
بہشتاد و ہفت ہماہ شعبان سلطان امیر طبر الدین سبکتگین بادشاہ غزنے بعد سلطنت	بہشتاد و ہفت ہماہ شعبان سلطان امیر طبر الدین سبکتگین بادشاہ غزنے بعد سلطنت	بہشتاد و ہفت ہماہ شعبان سلطان امیر طبر الدین سبکتگین بادشاہ غزنے بعد سلطنت
بہشتاد و ہفت ہماہ شعبان سلطان امیر طبر الدین سبکتگین بادشاہ غزنے بعد سلطنت	بہشتاد و ہفت ہماہ شعبان سلطان امیر طبر الدین سبکتگین بادشاہ غزنے بعد سلطنت	بہشتاد و ہفت ہماہ شعبان سلطان امیر طبر الدین سبکتگین بادشاہ غزنے بعد سلطنت
بہشتاد و ہفت ہماہ شعبان سلطان امیر طبر الدین سبکتگین بادشاہ غزنے بعد سلطنت	بہشتاد و ہفت ہماہ شعبان سلطان امیر طبر الدین سبکتگین بادشاہ غزنے بعد سلطنت	بہشتاد و ہفت ہماہ شعبان سلطان امیر طبر الدین سبکتگین بادشاہ غزنے بعد سلطنت

بزرگو قبول نمودند و در این سبب کتب است سال بتمام استقلال سلطنت کرده

راهی ملک اجات ابوالعباس فضل بن احمد وزیر با تدبیر و شرف عظمی بن بادشاه بواز مو
وقت از دنیا میرد و قلمبرین **امام الدین بادشاه اهل جا** **شیرعیان** و در زمانه عفتش
مشت بیاید بادشاه **والی حضرت تارخ وصال** **ارواح** و در عصر افسوس و آه

شیخ ابوالقاسم دینوری و اعظم نام دس **عبدالصمد بن عمر بن سحاق**
بر فقه و عبادت و زهد و سز و عبادت نفس و صدق و صفا امام وقت بود و قوت معاش
از کوفتین او و عیسا این پیدایکدوفات دس برور شد شبیه است و چهارم

ماه دس ابو سال صد و نود و هفت هجری بوقوع آمده و فرار بر لوارش نزدیک
مرقد مطهر شیخ احمد مینیل است **از مولف** **شیخ ابوالقاسم حواری عالم برست**

سال وصال آن شه کون مکان **بهت محبوب مان عبدالصمد** **شیخ ابوالقاسم دس عالی بدان**
بهر سال از شمال آنجناب **امدی محبوب دینوری بخوان** **خواجه کجی بن عمار**

شیبانی قدس سره از عالم مشایخ بهرات بود و صحبت عبداللذین حقیف
رسیده و اول کسیکه علم تصوف و رسوم دین و اتباع سنت بهرات آورد و او بود و
قاضی ابو عمر سبانی چون بهرات آمد در مجلس خواجه سبکی حاضر گشت چون مجلس تمام
گفت از مشرق تا مغرب بگردیدم آخر دین تر دانه بهرات یافتم وفات دس

و سال چارصد و دو هجری است **از مولف** **سلیمان بن علی جوینی زنده دل**
عقل بهر سل نعل آنجناب **گفت عابدان مؤمنان بگو** **نیز کجی قطب ربانی بخوان**

شیخ ابو علی دقاق قدس سره نام دس حسن بن دقاق است امام شیخ
دقت بود و در ریاضت و توکل و بکراست آیتی و نسبت ارادت بخدمت شیخ ابوالقاسم
نصیر آبادی داشت و سوا آن بسیار مشایخ را دیده بود و خدمتها کرده و او را شیخ
نوه گشتند از خاست در دوزوق و شوق و گریه در همه عمر خود پشت بر زمین نهاد
بهر سال بهاس دیگر رفتی و بیشتر دیگر مقام کردی و بار بار آمدی **ابوالقاسم**
و امام دس بود و مردوس که کتابی در مجالس دس جمع آورده است و شیخ

علی محمد دوم بمبوی لاهوری در کشف الحجب موده که روزی شخصی در مجلس وی را سزا
 نماز مسی توکل برسد و شیخ در آنوقت دستا بطریکی بر سرش دست دل و سبدان دستا
 مایل شد پدید آید نام معنی توکل صیت فرمود توکل آنست که طمع از دستا مردان
 کوتاه کنی این بگفت و دستا از سر بر آورد و بسوس و سب انداخت لعلت
 کرد و قتی جامه نداشت و بر نه بود و بخانقاه عبداللہ عمر فرود آمد شخصی ویرایشنا
 پس خلق بر وی جمع شدند و بزرگان شفا کردند تا و عطف گوید شیخ بر سر بر آمد اول
 بجانب راست شاکر کرد و گفت اللہ اکبر باز بجای شاکر کرد و گفت اللہ خیر و اعلی پس وی بقبله کرد و گفت
 رضوان اللہ علیہ احواسه تعجب پیدا شد و خلق بیکبار بهم بر آمدند و غریب
 برخاست و چندین اهل دل جان بحق سپردند و در همان مشغله از سر بر آمد و بر
 هر چند جیند یا فتند لعلت که در آخر عمر چندین روز در دل حق منزل شیخ پدید آمد
 که هر آخر روز بر بام خانه که حال آنروز یک فرار و لیت فانزای بیت الفتوح نام کرده
 بر آمد و در دس بسوس آفتاب کرد و گفته است سرگردان باوید
 مملکت امر در چون بودی و چون گذرانیدی و هیچ جا بر اندوه گین دل
 تا فتنه و هیچ جا از زیر و زبردگان این فتنه هم چیزی با فتنه ازین مجلس
 از سخنان بسیار گفته تا آفتاب فرورفته وفات و س در ماه و بقدر سجد

و پنج هجری است از مولف اینت چون زیجان بجلد بر	شیخ دقاق عاشق مشتاق
مست تاریخ حلت آن شاه	ز یاد دین ابوسعد دقاق
گفت دقاق شہرہ آفاق	شیخ عبداللہ الرحمان سلمی قدس سرہ

نام و س محمد بن حسین بن محمد بن موسی سلمی است صاحب تفسیر حقایق و
 طبقات مشایخ است و سولے ازین دو کتاب دیگر تصانیف وی هم بسیار
 که قریب بعد کتاب رسیده بو و نذر مرید ضلیف شیخ ابوالقاسم نصیر آبادی است و
 ابوالقاسم مرید شیخ بنعلی بود و شیخ ابوسعید ابوالخیر بعد وفات شیخ ابوالفضل بود
 بصحبت و رسیده تکمیل یافت و فرقه خلافت پوشید و فاست شیخ در ماه

بن علی و اسانی است و لقب شیخ المشایخ دارد و نسبت ارادت و سستی بستره واسطه شیخ
 عمر بسطامی برادرزاده و خلیفہ شیخ ابانیرید بسطامی میرزا و از اقربان شیخ ابوالحسن
 خرقانی است عالم بود و علوم ظاہر و باطن کلامی تشریح و بیانی کافی داشت و
 صاحب کشف المحجوب میفرماید که من از شیخ سمیعی که یکی از اصحاب و سستی بود
 کرد فتنی در بسطام ملخ بشمار آمدیم کشت زار و اشجار آن نواح از بنوہ ملخ سیاه کشتند
 و مردم بجزوش آمدند و ملخ را دغ میگرداند ممکن نبود شیخ از زمین پرسیا که اینچہ سوز است
 احوال ملخ بوضع شیخ رسانیدم بر طاعت و بر بام برآمد و روس بسوس آسمان کرد
 فی الحال همه ملخ از زمین برخاست و تا یک ساعت هیچ نماز و هیچس نفعی نداشت
 بوقوع نیامد و وفات شیخ در ماه رجب سال چهارصد و شانزده و بقولے چارصد

و مقدره بحیث از موفی	اشد جواز دنیا بفر دوس برین	شیخ حق اکا محمد بن علی
یا حق محمود سالش دان نیز	یادی عبدالعزیز محمد بن علی	شیخ ابو منصور احمد قاسمی

قدس القدر سر بزم شیخ اصفا نے نہایت بزرگ و امام عالم و علوم و دوری و عنوس
 حائق و قایق و حقایق بود و مذہب جملے داشت و مرید شیخ احمد کو کافی بود و آمدید
 باوسے صحبت داشت و وفات وے در سال چارصد و تیرہ بحیث از موفی

رفت چون زین برد خلد برین	شاه بو منصور منصور جهان	سال تریلیش رقم شد استلم
زیدہ کامل امام صفهان	هم نجوان سرور ابو منصور و پاک	سال وصل آن کون کون

مسعود غازی شهید قدس القدر سر الغریر از سادات عظام علومیت
 و نسب او بحضرت محمد خفیه بن علی المرتضیٰ کرم اللہ وجہہ العظمیٰ شیشہ نام والد ماجدش
 میر سیامو بن عطاء اللہ علومیت و نام والدہ ماجدہ وے شریعی خواہر سلطان محمود
 سلطنتین غزنوی بود و سہم مبارکش میر مسعود است و در نواحی دہلی اورا پیر پیغم و در
 دیار خراسان رجب سالار و در بعضے جاہا میان فارس و باسے میان و بالاک
 ہمایلا پرنیز گویند و لقب مبارکش سلطان الشہید و سید الشہید است و اکثر باب
 ہیرت متفق شدہ اند کہ اجاز شہادت میر مسعود ہر کہ در ملک ہندوستان شہادت

فایز مینو و بیاجت او مامور میگردد و در وی معاصر خواجه محمد شتی و ابو یوسف حقیقی است
 و بعضی گویند که دس معاصر خواجه بزرگ معین الدین حسن بنجریست و خادم دولت
 لکین این سخن غلط از ضعف نیست و در کتاب مرآة سکندری آورده که حقیقاً سالی
 میسعود را در لی مادر او پیدا کرد که با وجود شغل ظاهری از شغل باطن هم غافل نبود
 و صاحب معراج الولایت تحریر میفرماید که چون مظفر خان حاکم بهر از حوادث روزگار
 پریشانی کشید در قلعه اجمیر قرار گرفته بود و زینداران هندوستان میخواستند که مظفر خان
 را از آنجا اسیر کنند با این دس بخدمت حضرت سلطان محمود غزنوی نوشته
 استدعاست استعا و کرد و سلطان محمود بتاریخ نهم ماه ذی الحجه سنه احدی و اربعه
 میرسا به سپه سالار غلوی را بالشکری آراسته از قندهار بجهت امداد مظفر خان تعیین کرد
 و میرسا به چون در اجمیر رسید با اتفاق مظفر خان بجزب اهل عناد پرداخت و غالت
 بسیار است ملک از لواجمی اجمیر منور ساخت و چند دس در اجمیر سکونت در زید و غیره
 زوجه خود را از غزنوی و اجمیر طلبیداشت و حضرت میسعود غازی بعد رسیدن والده
 خود در اجمیر بتاریخ است و یکم ماه رجب المرجب در سن چهار صد و پنج از بطون غنمت
 بوجود آمده چون بسن شعور رسیده بمکالات ظاهری و باطنی کامل شد و چون سلطان
 در سنه چهار صد و هفت بجانب قنوج متوجه گشت اول دروا من کوه کشمیر رسید و قلعه
 کل چندر مفتوح ساخت و در کابلر گماشته نمود و گماشته با جمعیت سهرابی بجانب
 خراسان معاودت نمود و بعد از آن زینداران کوه کشمیر محافظان قلعه کابلرا قتل نمودند
 لهذا سلطان محمود حضرت میرسا به غلوس را از اجمیر تغیر نموده بکومت کابل مقرر ساخت
 و آن ملک را بطریق جاگیر و انعام بمیرسا به عطا کرد و میرسا به و از اجمیر تشریف برده در کابل
 توطن گرفت و بعد چند دس چون سلطان محمود انکسار اسلام بجانب سومنات کشید
 آن زمان میرسعود غازی هم جوان نوحا ستمه بود و میرسا به و در با چند هزار سوار تبار
 و کردار بخدمت سلطان محمود فرستاد و دس بخدمت سلطان حاضر شده خدمات
 شایان بجا آورد و بوقی سلطان بعد فتح سومنات معاودت نمود و بت معبد

صومنا تیرا که از سنگ تراشیده بودند همراه خود برد و در مسجد غزنین انداخت میر محمد
هم بهرامی سلطان در غزنین اشرف بر دور سلطان مشرکان بهند پیش خواجہ حسن بھمند
وزیر اعظم سلطان آمدہ درخواست کردند کہ اگر سلطان بت صومنا تیرا کہ میخواہد
بیا واپس دہد بوزن آن بت زر و سرخ از ما بگیرد حسن بھمند سے برین معاوضہ
شدہ عرض حال بخدمت سلطان نمود حضرت میر محمد کہ در آنوقت حاضر الوقت بود
گفت اینخواجہ شما میخواہد کہ بروی حشمت از بت تراش و سلطان محمود بت فروش خطاب
حالا محمود بت شکن استہارہ دارد و بت فروش خواہد گفت حسن بھندی ازین تقریر متعجب
و منتظر وقت میبود تا آزار سے بر میر مسعود برساند سلطان محمود چون ازین حال آگاہ شد
بپاس خاطر حسن بھندی روز سے سالار مسعود اور خلوت طلبید و گفت کہ بابا ما در وقت
در کابل از فراق تو محنت می کشند بہتر آنست کہ چند روز از انجا بروی و لشکارہ و شیرین
باشی بعد چند روز از ہر جنگ بیکا میل ایجا حسن بھمند سے بوزارت نصب کردہ ترا پیش
خود خواہم طلبید چنانچہ حضرت مسعود از سلطان محمود رخصت شدہ در کابل نیز و پدر خود
میر سامو اشرف آورد و از انجا با چند ہزار سوار بہتر بارادہ عزت توجہ ملتان گردید و از
ملتان و راجو دہن و از انجا در دہلی رسید و از دہلی بفتح فایز شد با طرف آب گنگ
بگذشت پس خواست کہ دہلی بفتح سازد اول متحدانے را کہ ما بین حایل بودند
تا راج نمودہ قریب دہلی رسید و از طرف راسے سپہال راجہ دہلی بالشکر ابوہ مقابلہ کرد
و تا یکماہ حرب واقعت شدہ درین اثنا ہر سید کہ ملک نمی بختیار و میر سیف الدین علوی
و سید غزالہ دین و ملک دولت و میان رجب امر اسے نامدار دولت محمودید از بدو
حسن بھندی وزیر دارالخلافہ غزنین را گذاشتہ بخدمت میر مسعود آمدہ اند حضرت
سالار و قوع اینحال را از مواہبات حقانے دانستہ با استقبال ایشان برآمد و با غزائے
و اکرام تمام بہر یک را در لشکر خود آورد و وہان روز اتفاق حرب عظیم افتاد و میر سعید
غزالہ دین با چند سے از جوانان شریف شہرت شہادت چہید و سالار مسعود فارغ سے
باشرف الملک در محکم بود و گویاں سپہا سپہال حاکم دہلی گز سے بر میر مسعود انداخت

در تهمین بی مبارک رسید و در زمان آن جناب هم شہید شدند شرف الملک چون آنجا رسید
 شمشیر دشمن گریه آورد و بیک مریب گویا پال انقبیل رسانید و حمله لشکر به یکبار حمله آورده
 راجه بیپاں از میدان بکشتند و بعد حصول تسخیر تحت و علی تقبضه حضرت میر در آمد
 با عنایت بسیار دست انکرام و فتا و حضرت میر تاش شاه در دسے مانده سکه و خطبه
 بنام سلطان محمود مقرر ساخت بعد از آن ملک با یزید را با لشکر چار در دسے گنداشتند
 خود متوجه میر شہادت بنشینید از آن میر شہادت با الت سلام آورد چون این بسلطان محمود
 شہادت شد حسن بن مندک از خدمت وزارت انداخت و میر شکر میر سیکان
 بعد از وزارت سر بلای ساخت و حضرت میر بعد فتح میر شہادت بجانب قنوج رفته از آن
 گنگ عبور نموده دشمنان آن جا و دامادہ کارزار شدند چون در آن زمین در میان
 قنوج و او دره غیر قصبہ ترک دیگر جا سے آبادان نمودند البصلح طاعتی که سا جسیا
 نام داشت در ترکہ مقام فرمود و متوجه تسخیر ملک شد و از آنجا سالار میر سیف الدین
 عموس خود را با لشکر آراستہ بجانب ہراج حضرت فرمود و میر سید نصر اللہ کہ سپہ سالار
 تمام بود و او را ہم ہمراہ کرد و در میان کجیب خاتمگان فرامیدان کونوال لشکر او را در
 ہم ہمراہ میر سیف الدین حضرت ساخت و سپر او را بجایش کونوال ساختند و ایشان
 بہتر ہی میر سیف الدین تردد تالیستہ بجاء آمدند و شہادت چشیدند چنان ہی ہزار
 میر سیف الدین شہید در میان ہراج قدیم در وضع منورہ حضرت میر سیف الدین شہادت
 لغرف وارد و میر سید نصر اللہ بمقابلہ یک فرنگ بجانب شمال آسودہ دست و در
 ایام ہر سات زیارت گاہ خلق است در وضع میان جبب با فاصلہ یک کردہ از وضع
 میر مسعود است و چون صفت جلال بر دسے غالب است عوام الناس از دسے
 میترسند بعد از آن ملک بھی بنیاد کہ نسبت قرابت بحضرت مسعود داشت با لشکر بسیار
 بالسوسے تشریف برد و تسخیر بر تسخیر نموده اکثر ولایت شرقی را بتصرف خود
 آورد و ناخط کانون رفت و در آنجا شہادت شہادت چشید فرار پر انوارش در کانون
 عرف و مشہور است انگاہ حضرت میر مسعود میر حسن عرب الطرف جنوب کہ قصبہ

ہمدیہ واکاسی و خیرانت با شکر کا طلبِ رغبت فرمود و دوسے در آنجا رسیدہ کارخانہ
 نمایان ہو تو ع آوے دو شہادت یافت چنانچہ مقابر شہدا در آن سرزمین بسیار اند پس
 سید غزالدین لکھ بعل پیر شہار فار و با شکر طہر یک طرف قصبہ گویامو و نواحی آن
 لعین کرد و او در آنجا ترویج شایستہ بجا آوردہ شہید شد و نیز در گویامو نیز لکھ
 خلق ست پس ملک فضل لہا قریبا سے ادب جانب بنارس و نواحی آن رغبت داد
 و سے نیز بابت شہادت فائز شد پس ملک عمر و طغرل لہا صاحب ایشان بجانب
 بیواڑہ لعین کرد ایشان در آن نواحی شہادت یافتند چنانچہ مقابر ملک عمر و طغرل
 در قصبہ بجنور و نواحی آن زیارت گاہ خاص و عام است و از انجملہ پیر سید قائم شہید است
 کہ در میان قصبہ مدراس و قصبہ کتور آسودہ است و در جوار او بارہم خواجہ شیخ و شیخ بر
 و دیگر شہداء عظام دفن اند و از اصحاب ایشان کالج شہید یاد دیگر شہدا در قصبہ سدھور
 آرام پذیر اند و از اسپر کہو کہ نیز کوئید و بھاجہ اصحاب آنجناب را بھی شہید و سوا سے شہید در
 تصرفات ممتاز اند و دیگر از اصحاب آنجناب حاجی شریف است کہ مرقد مقدس در موسم
 ابلورہ از اعمال گیرنے سیکر واقع شد و دیگر از ایلان جان شاکش قاضی طابہ شہید است
 کہ مرقد در میان بنگل متصل بلجست از اعمال گیرنے سدھور واقع شد و دیگر از فدویان
 قدا سے حضرت پیر سید عبداللہ شہید یا ایلان خود در قصبہ انہی آسودہ است الغرض
 حضرت سلطان الشہداء مردمان ہر اسیان راجا بھاجہ و اصغر تعین کرد و خود در قصبہ کہ
 و نواحی آن تشریف سیداشت بعد از چند روز جزر رسید کہ تھر محلے ماوروسے در کا بلر
 وفات یافت و میرساہو علوسے والد شہنشاہ ماورشس را و غزنین فرستاد
 و خود میرساہو بیدار فرزندار جنہ خود در تھر کہ تشریف ہی آر دی چون نزدیک رسید سلطان
 استقبال برآمد و پیر عالیقدر را تھزل خود آورد و بہانہ سلطان محمود غزنوی سے
 برہمت حق پیوست و در باغ قبر زمی غزنین مدفون شد چنانچہ وفات سلطان
 در ہند شایع شد و کفار از ہر جا طرف غلبہ آوردہ و اسعد کہ شکر اسلام را از میان
 ہندوستان بردار نماز انجلیکے محام منافع بود کہ بوقت بریدن ناخن بنان گہ

زیر آلودنا سخن حضرت میر بگفت و از تاثیر آنار سے بان حضرت رسیدند گاهان
 شناختند و حسب الحکم میر سامو و حجام نام فرجام تقبل رسید بعد از آن میر سامو با لشکر آراسته
 بیزان گردانگرو مانگ پور سوار سے کرد و بعد از جنگ بسیار و کس سرداران
 ابتدا آوردند پس ملک عبداللہ را جو را در قصبہ کرد و ملک حیدر در مانگ پور نصب
 مراجعت کرد بعد از چند روز عزم داشت میر سیف الدین از بہرائچ رسید کہ مشرکان بسیار
 غلو کرده اند امداد من کنند حضرت میر از پدرو والا گوہر حضرت حاصل کرده جانب بہرائچ
 تشریف برد و از رفتن آنجناب غلغلہ معاندان فرونشست و بعد از ہر دو ماہ خبر وفات
 میر سامو رسید کہ تبارچ نسبت دہام ماہ شوال سنہ چار صد و ست و ستہ بیماری در بدر
 عالم لقا فرامید و بقصبہ شکر مد فون گشت با سماع این معنی معاندان بعد از چار ماہ بارگشت
 آغاز کردند جنگا سے عظیم با ہم بوقوع آمدند آخر تبارچ نیز دہم ماہ حسب آخر شب
 بر سر مردم موضع جو گے کہ بفاصلہ یک کردہ از شہر بود رسیدہ جنگ آغاز کردند و روز
 دوشنبہ بوقت دمیدن صبح سالار سیف الدین را بال لشکر کا طلب بجهت امداد سپاہ
 یقین فرمودہ و خود غسل کردہ جامہ سے پاک و عمدہ پوشید و شمشیر و خنجر صدر سے را
 بر میان خود بستہ فوش مخندان از شہر بر آمد و میر سید ابراہیم کہ ہم عمر و محبوب و حسب
 حضرت میر بود اورا با مردم معتبر بر سر ڈیرہ گذاشتہ سوار شد و افواج را موافق قانون
 ترتیب دادہ روانہ کرد چون نزدیک باغ سورج کند رسیدہ بد کہ معاندان بر سالار
 سیف الدین ظہر کردہ اند پس میر نصر اللہ را با چند امر سے نامدار دیگر با امداد و خبر
 و خود بر چو ترہ زیر درخت کھان با ایستاد تمام روز شنبہ میدان خوب گرم بود و
 یکشنبہ ہم تا نصف روز حرب می کردند اکثر ایران کار گذار مثل حالار سیف الدین و میر
 سید نصر اللہ میان جبہ کو قوال و غیرہ شربت شہادت چشیدند بعضی را دخن کردند
 و بعضی را در حوض سورج کنڈانڈا خند و بعضی را در جامہ ہا انداختہ خاکپوش کردند
 و حضرت میر مسو از اسب بر آمدہ و طہارت جدید کردہ بعد از ادا سے نماز تحیت و
 نماز جنازہ شہداء نمودہ و فاتحہ اخلاص خواندہ بر اسب ماویہ جنگ سوار شد و با صحابہ

باقیمانده مگر بر فوج معاندان تاخت آورد چون مشرکان فرار شدند باز شریف آورد
در میان باغ باستان معاندان باز مراجعت کرده جاسے خود قایم کردند تا جائیکه نظر
کار می کرد غیر از کشکان پیرے بنظر نمی آمد اتفاقاً اول وقت نماز عصر روز یکشنبه تاریخ
چهارم ماه رجب سن چهار صد و سبت و چلتر تصفا در گوسے مبارک سید الشهدا رسید
و کلمه شهادت گویان از اسپ مادیه خنک فرو داد و سکندر دیوانه و دیگر خدمتگاران بر
چبوتره زیر درخت بر لبستر اذاتم الفقر فوالله خوابانیدند و سکندر دیوانه سر مبارک را بر زانو
اخلاص خود گرفته بنشست زار زار می گریست سلطان الشهدا بگریه چشم حق بین گشت
و نسیم کرد و کلر بو بزبان راند و جان مبادیه سویت مطلق تسلیم فرمود و نقلت
که چون تعلق با و شاه دسے در بهران بچ مقام مدفن میر سعو در سید زیارت مقبره مطهره
رے مشرف شده بجاوران نقد و جایر بسیار داد و تعمیر و وضعه عالیه و دوباره مشنوا شد
و نقلت که بعد شهادت حضرت میر سعو و خوارق و کرامات بسیار از وسے بر سر
که از احاطه شحریر خارج اند و خلقه ابنوه معتقد گرامت و سبت و بهر سال بر روز عرس ^{خلق}
بیشتر بعلم هاسے در از اطراف و کناف هندوستان زیارت بایرکت آنحضرت
می آیند و آنانکه رفتن نمی توانند در هر شهر طلباسے فراوان بنام حضرت سالار تیار کرد
سجوم کثیر بنیاید و صاحبان اختیار میفرمایند که این بدعت علمها که در هندوی چسے گویند
در ابتدا بنود بجا زوفات وسے چهار صد سال شایع گشته و گویند که در صدسے نهم
از سن سال هجرت نبوی راجه از راجگان هندوستان که اولادند داشت بر مقبره ^{شاید}
آسمد رو بنیاز سنده نذر کرد که اگر حقیقاسے بمن لپرسے عطا فرمایم مسلم
کلان بخلاف کتخاب و آویر هاسے ز و نقره میا کرده بر دروازه خانقاه عالیجاه حضرت
سالار نصب سازد چون بتوجه حضرت سید الشهدا و عطا سے او سجانہ تعاسے در همان
سال لپرسے در خانه وسے متولد شدند خود و وفا کرد و سے علی کلان تیار کرده در همان
روزه عالیه نصب ساخت پس از ان روز این بدعت شایع شد که تنصیک لاولد میا
بر روح سید سالار توجه شده نذر ساختگی علم بنام وسے در دل نود و ششم می گذر

و چون بمراد خود برسد بوفانذیر میرزا زود در سال در شهر باسک کلان متقل لاهور
 و در سینه و غیره صد با علم تمام بر سالار جمع کرده انبوه کثیر مینامند و قیوم دفن آن که خود
 از عقابان رازند راز حضرت سالار می گویند پیش پیش علم و فن زمان می روند
 و علم می بردارند و در برداشتن علم صنعت با بکار می برند و علم را در مقام متعین انبوه
 برده تمام روز در آنجا می نهند و بوقت شام همه سباب از علم از قسم پارچه و چوب
 و آویزه های زرین و نقری و غیره می حواله دهند زمان می کنند و اوقات حضرت پیر
 و واقعه شهادت آنحضرت بقول صاحب تاریخ الولايت و مذکوره انشداد غیره بالفا
 اهل اخبار و سال چارصد و بیست و چار هجرت و صاحب سفینه الاولیا تاریخ انبوه
 سال چارصد و نوزده تحریر سفر باید این قول ثانی خالص از دست نیست از مولف

شاه و سالار سید مسعود	تاریخ دین احمد مختار	اشرف المخلوق و اکرم مخلوق
قدوة العین سید کرار	سال تولد او دست مطلع	صاحب قدر گفته ام اسی با
مقل تاریخ نقل آن سردار	گفت محبوب سید سالار	تیز امل جلال نیر دین
مست تاریخ آن شه ابرار	طلش یدا شهید جوان	مرد مسعود هم کین نهار
گفت تاریخ آن شه کومین	دلی نهد می شهید در راز	تیز سلطان عزیز مسعود است
و عمل آن شاه سید سردار	مست و طلش شهید پیکار	هم با قوال بعضی از اخبار

ششجانبه ابوسنت سیاه ششمس مهره از اکابران مشایخ مراد است و به
 ابوالعباس قصاب و احمد نصر و ابوعلی و تقی صحبت داشت و در ابتدا در مقلود
 و در اسفند تاسی سال روزه دار بهمانند چنانچه بجز واحد تحقیقی احدی از حال کسی
 خبر در نشد و بر روز چون از خانه برآمد و در عرض نان با خود برداشتی و گفته
 که بر کار زراعت رفته خواهم خورد و در راه بدر و نشان داد دست و از شرکایش
 که بر کار زراعت شریک بود نذا در حال خوردن طعام پرسیدند که گفته که از خانه بعد
 اکل طعام قدم در راه می نمود در آنوقت الاسب مذکور است که شخصی بجز دست و
 سوال کرد که ای اسپهکس باشد که عیب خلق را بر دانه کار بود گفت آری هست

گفت پدای اللہ تعالیٰ سائر الیوب بنو شیخ ابو علی گفت اول نوخوشین ازین پیش
 نے الحال اشخاص بقدر بیایا سید کر جامہ ہاے دے پارہ شد و بر بہر گشت پیش شیخ
 تضرع و زاری سے آغاز ہوا و تا دعا کر کے الحال سجال خود باز آمد لعلت کہ شیخ
 ابو علی سیاہی محض بود وقتے شخصے را دید کہ کاغذے نوشته در دست داشت
 پرسید کہ این چیست اشخص گفت کہ امام بو علی مفتی وقت است در سکر دیں فتوے
 تحسیر نموده فرمود کہ این را با پس پیش امام بر و بگو کہ در فتوے غلط کرده اشخص
 فتوے را باز پیش ابو علی مفتی جزو انظار حال کرد مفتی چون در فتوے تامل و
 غور کرد دانست نے الحقیقت خطا کرده بود مفتی بر خاست و بخدمت شیخ آمد
 و مریدت و وفات دی در ماہ شعبان سال چار صد و بیست و چار ہجرت از مولا

بو علی آن سیاہ والا جاد | نزد چو در جنت برین خرگاہ | سال ترمیل آن امام زمان

بو علی شاہ شریعیان چون | شیخ ابواسحاق بن تمہار کار و

قدس سرگام نام و سکا بر اہم و اصل و سے از فارس است و انتساب و
 در تصوف شیخ ابو علی حسین بن محمد فیروز آبادی الاکابر است مناقب و فضائل
 و سے بہتیز از آنست و بحاطہ تحریر و تقریر و تالیف صاحب کرامت و خوارق و زہد
 و تقوی و ریاضت و جامع کمالات موسوی و معنوی بود و بر ذریکے شیخ متولد شد
 فوری ازان خانہ چون نمود پیدا شد و بہ آسمان پیوست و شاہنا داشت کہ بہ طرف
 شاخے ازان نور میرفت و چون شیخ بجد بلوغ رسید و جذب عشق الہی و
 بسوسے خود جذب کرد ارادہ ارادت بے شیخ بکے ازان عبداللہ خفیف دوم
 حادث محاسبی بیوم ابو عمر داشت از خدا خواست کہ خدا یا مرا آگاہ گردان کہ
 یک دام شیخ ازین ہر شیخ رجوع آرام شخصے را بجواب دید کہ شتر بارے
 از کتابا ہے کتب خانہ ابو عبداللہ خفیف نزد و سے آورد و چون بیدار شد
 کہ حوالہ بخدمت شیخ عبداللہ است و ہمان روز شیخ حسین اکابر بیاید و کتابا ہے
 شیخ عبداللہ پیش و سے آورد و شیخ بخدمت و سے مشرف شد لعلت

که شیخ بلداستخاف بر روز طعاما سے لذیذ پختہ دبر و ایشان داد سے روزی پدرت
 نصیحت کرد که ترا استطاعت آن نیست که بر سفر که برسد او را همان کنی مبادا که
 درین کار عاجز شوی شیخ بشاید بیخ گفست اتفاقا همان روز جماعتی که از سفر
 رسیدند بیخ خبر سے ہم نہ داشت و ماہ رمضان بود وقت غروب آفتاب ہم نزدیک
 ناگاہ شیخ از در درآمد و خردا سے نان پختہ و سونید و اجیر ہا در دو حوالہ شیخ کرد
 و گفت کہ این را بر و ایشان تقسیم کن پدر چون ہمین دید ترک ملاست کرد و گفت
 کہ میر ابو الفضل دلیلی کہ دایم الحور بود روز سے زیارت شیخ آمد فرمود کہ از شراب خوردن
 تو بہ کن گفت یا شیخ من ذییم فخر الملک ذریہ ام داد و شمر خورد مبادا کہ باز ذریہ مرا بخورن
 خمر تکلیف دہد و توبہ شکستہ شود شیخ فرمود توبہ کن و کہ بعد ازین در جمع وزیر بود و فرست
 شراب خوردن کنند و فرماتے مرا یاد کنی پس ابو الفضل توبہ کرد و برت بعد ازین
 روز سے در جمع خمر خواران پیش وزیر حاضر بود چون بوسے ہم خوردن خمر تکلیف دادند
 او توبہ خود ظاهر نمود و ذریہ بر سر اسرار شد ابو الفضل ناچار در دل خود شیخ را یاد کرد
 در حال کہ پڑ از همان مغل پیدا شد در حبست و تہیتہ ہا سے خمر القست و خمر بر سخت
 و مجلس ہم بر آمد ابو الفضل بنظر این کہ است بسیار بگریست ذریہ گفت آخر سبب
 گریہ چیست و سے تمام احوال شیخ پیش ذریہ اظہار کرد و گفت ہچمان بر توبہ باش و
 دبار دیگر خمر خورد و گفت کہ روز سے در شخصیکے از ان پدر و دوم پسر پست
 شیخ بر سے توبہ حاضر آمدند فرمود کہ توبہ پیش بجاستے منظور است کہ با تشکیلد و نہ
 بقوت دنیا و عقبہ گرفتار شوی ایشان اقرار کردند کہ با تشکیلد و توبہ کردند اتفاقا
 بعد پذیرت توبہ نشا بستند روز سے آتش سے افر و خند آتش در ایشان بنیاد
 و بر دو کس السبوت القست کہ از جسم مبارک شیخ چندان بوسے خوش آمد
 کہ فایق از بوسے مشک و عنبر و عود بود در بر کوچه و بازار کہ بگذشتی بوسے و سے
 تا دیر بات ماند سے القست کہ است و مبارک کس بر و سے شیخ علی الان
 و قریب صدر ہزار از اسلام پیش شیخ تا کہ گفتہ و حلقہ از دست شیخ آید و نہ

در شیخ کتابی داشت که نامهاست تا ثمان و در میان دوستان و قرابتیان
 شیخ بر آن نوشته بود و چون وفات شیخ نزدیک رسید وصیت کرد که آن کتاب
 در کفن من نهاده پس حسب فرموده شیخ همچنان کرد و بعد وفات شیخ از جواب این
 گفتند حقیقتاً بانه آنچه که گفت اول گفتم که با من کرد این بود که آن کسانی که
 نامهاست ایشان کتاب درج کردم همه را بخشید و نیز هر کس که بر لب حاجت
 دینی بر خاک من بیاید بر او رسد لعلت که یک روز رسد سلطان با شیخ ارادت
 او را داشت و هر چند جهد کرد که شیخ پیرس از او بستاند قبول نفرمود
 روزی پیغام بشیخ گفته فرستاد که چون پیرس قبول نکند رسد امر دراز برای تو
 چند بنده آزاد کردم و ثواب آن بود بخشیدم فرمود از او کردن بندگان مذمب من است
 بلکه بنده گردانیدن آزادگان مذمب من است و گویند که شیخ ابواسحاق شمر یا کازنه
 معاصر شیخ مخدوم علی مجویری صاحب کشف المحجوب است لیکن با هم بر دو روز گوا
 ملاقات واقع شده وفات شیخ ابواسحاق در ماه و قعد سال چهار صد و بیست و شش

سوی جنب شد جواز دار فنا	شاه ابواسحاق محبوب حسن
گفت دل من علی عا کما کن	گازرونی زین قطاب است
سالک علی صیب اصفیاء است	ارنحال ان شه در زبان
وصل او شد از دل سرور عیان	شیخ ابو منصور محمد حکیم

انصاری قدس سره والد ماجد شیخ الاسلام عبداللہ انصاری است
 و مرید شریف خمره عقیل و بجد است ابو المنظر ترندی نیز حاضر مانده شیخ الاسلام
 سیفر ماید که بنهاد در چند سال علم آموختم و نوشتم و در نیکار رنج بردم چون دیدم
 این همه اول حرف بود که از پدر آموخته بودم وفات رسد در سال چهار صد و
 هجریست و فرار پر الوار در پنج نزدیک فرار شیخ ابو خمره شریف عقیلی است از مولف

منصور که بود شاه انصار	شید پیش خدا قبول و نظور
دل گفت زهی صیب منصور	شیخ احمد قدوسی قدس سره از عده علما

ولما ساجون آن کس وقتدا صحاب پریدند کہ این ہر دو کس کہ بودند گفت کہ کی بو الحسن
 خرقانی دشمنے ابو عبد اللہ داستانی نقلست کہ شیخ ابو سعید را در تعریف اشفاق
 بسیارند و این رباعی از انجمله است ۵ چشم ہمہ اشک شد جو از غم گریست
 در عشق تو بے چشم ہمہ باید ز سیت ۶ از من اثر کے مانند این عشق از صیبت
 چون من ہمہ مشوق شدم عاشق کیت ۷ و این رباعی برای تپ زودہ دار و بگریست
 اگر بر کاغذے نوشته در گلوے تپ زودہ بہ بند در رباعی است در صفت
 ذات تو حیران کہ و سر ۸ و ز جملہ ہمان خدمت در گاہ توبہ ۹ قلت تو ستا
 و شفا ہم تو دہی ۱۰ یارب تو بہ فضل خویش بتان دیدہ نقلست کہ شیخ ابو سعید
 گفتند کہ فلان کس بر روی آب میرود فرمود کہ سہل ست غوکان آبے ہم بر روی
 آب میرودند گفتند کہ فلان کس در ہوا میرود گفت کہ زغن زراغ ہم در ہوا میرودند
 کہ فلان کس در یک لحظہ از شہرے بشہرے میرسد فرمود کہ شیطان نیز در یک نفس
 از شرق تا غرب میرسد و اینچنین ضربا را در حضرت حق پیرے غنے و توفیقے
 مراد است کہ در خلق نشیند و ما دستد گذرن بخواند و ہا مردم در آئینہ و دیک لحظہ
 خدا غافل نباشد و لادت با سعادت شیخ بروز یک شنبہ عوہ ماہ محرم سال ۱۰۰۰
 و پنجاہ و ہفت و وقات در شب جمعہ چہارم شعبان سال چہار صد و چہل و ہفت
 و عمر دس ہزار ماہ ست و بوقت وقات خود شیخ وصیت کرد کہ بعد وفات این بابا

با و از بلندترین جہانہ من بخواند	خوبتر صیت زین بعالم کا	دوست با دوست وقت با با
باشند زودہ او بر ایسج	گر روز نزد دوست عاشق	تاریخ وقات از مو
بو سعید آن خریدین فضل جہان	ہر عالم در دو عالم منت	سالک معصوم شد تولید
رہلتش آمد سعید رہنا	گفت دل بے عشق سعید نایب	تیر محرم بو سعید آمد نایب
گووے اہل دین ان سعید	سال تجلیش بعد صدق	ایضا چون بو سعید بدو جا
رہوان شد ز دنیا بخت رسید	عیان شد دل سال میل	در لی زمان بو سعید سعید

شیخ ابو عبد اللہ ما کو قدس سرہ نام دسے علی بن محمد بن عبد اللہ است

و مردن باہن مگو ست در جوانی بصحبت شیخ عبداللہ خفیف فایز شدہ و با شیخ
ابوالعاسم قشیری و ابو سعید ابوالعباس معاوندے نیز صحبت داشت و قات
دے در تیر از بسال چہار صد و چہل و دو ہجری بوقوع آمدہ از مولف

پیر عبدالمقبر پیر و جوان
گفت ہائے با کرم عبد اللہ
بود یک پیر حق آگاہ | سال و شش چوار ہجرت
شیخ اسماعیل لاہوری قدس سرہ از

سادات عظام نجاریت و از قدما سے مشایخ و محدثان لاہور ست جامع علوم
ظاہرے و باطنی در ہر درج و اتموسے بود و در علم تفسیر و حدیث و فقہ امام و شہ
و در ادب و ارسال سید و نو و پنج در لاہور تشریف آورد و خلق کثیر را دعوت بحق نمود
و صاحب کتاب تحفہ الواسلین مینفرماید کہ اول کسی از واعظان اسلام در لاہور
تشریف آورد و خلق را بپہرام روشن کرد و بود و در مجلس و عطا دے ہجوم
کثیر میبود و ہر روز صد ہا کس بجلت اسلام شرف می گشتند و ہر یک یکبار در محل
خلد منزل دے تشریف بردے بچواندن کلمہ توحید و افس نیامدے و از کتاب
مقبولین و اقوال سمیوہ ثابت گشتہ کہ شخصے کہ اول در لاہور درس کلام مجید خواند
شیخ اسماعیل بود و فلسفہ کہ چون شیخ اسماعیل در لاہور تشریف آورد در ہر جمعہ
اول کہ بر منبر نشست دو صد و پنجاہ کس بشف بشف اسلام شدند و ہر جمعہ تا
پانصد و پنجاہ و ہر جمعہ ثالث یک ہزار کس از مرہ اہل توحید داخل گشتند و قات
دے با اقوال صحیح در سال چہار صد و چہل و ہشت ہجری و فرار بہ الوارثین لاہور ست
و مؤرخان متقدمین سن تاریخ و قات دے از نقد متاب از خدا کردہ اند از مولف

شیخ دنیاودین امام زمان
بیدین فقیہ اسماعیل | سال و شش فقر محبوب ست

پیر پیر و جہد اسماعیل +
شیخ ابوالحسن علی رفری بن محمود بن ابراہیم
قدس سرہ از عظام مشایخ وقت و مرید شیخ ابوالحسن حضری ست و با شیخ
عبدالرحمن سلطے نیز صحبت داشت و دوسے فرمودہ ست کہ با ہر شیخ کامل صحبت
داشته ام و از ہر یکے حکایتے یا و دارم و کتاب رباط و دے بوی شہوت

که براسے پر خود ابوالحسن حضرت تصنیف کرده بود و وفات دی در ماه رمضان
سال چهارصد و پنجاه و یک هجری است از مولف رافت چون زینمان بخلد برین
ربوبی دین و حسن روزگار عارف زنده دل بگو تاریخ | هم رقم کن علی حسن روزگار

شیخ ابوالفضل محمد بن حسن حتمی قدس سره شیخ بود ساکن بیتاب
که دیکه است بر بر عقیده نزدیک دمشق صاحب کشف المحجوب میفرماید که اقتدا سے
من در طریقت با دے سے است که عالم بود اجلوم حدیث و تفسیر و روایات و کرامات
ظاہرے و باطنی و مرید شیخ حصری بود و از اقران بود و فرمودی و ابوالحسن است
و تاشست سال بکلم غلت بگویش با مگر سخت و نام خود در میان خلق گم کرده بود
و عمرے در زیارت خوارق و کرامات و سے بسیار است و لباس مقصودند است
و شخص بود و سب و بارعب که بچکس را پیش از اسے کلام کردن بود و نیز
کشف المحجوب میفرماید که در سے حضرت شیخ و ضومیکر و دمن بردستما سے مبارکش
آب میرنجیم در خاطر من گذشت که چون کارها بتقدیر قسمت است پس بر امر و مان
خدمت پیران می کنند و بارها خدایات بر و نفس میردار نما بتصور و در شیخ برو سے
من نظر کرد و فرمود اسے علی آنچه در دل اندیشیده داشتیم و بدانکه هر کس
چون حق تعالی می خواهد که انسان خاصے را تاج مملکت و پادشاهت ویرالو بر
و بنیوت و دستی از درستان خود مشغول کند تا خادم شود و سبب قدرت است
حاصل کند و نیز صاحب کشف المحجوب میفرماید که دستے شیخ ابوالفضل است
قصده و مشق داشت و باران سے بارید و ما خدام در کل مشکل تمام میرنجیم
رسیدیم نگاه کردیم و دیدیم که فعلین شیخ خشک بود باعث آن رسیدیم فرمود که
که تا من قدم در راه تو کل نهادم خدا سے تو را بر پاسه و از دست
و اگر چه صاحب کشف المحجوب و نجات الانس تاریخ وفات شیخ بسیار لغزوده
لیکن در حاشیه نجات الانس تاریخ وفات شیخ در سال چهارصد و پنجاه و نظر آرند

از مولف | ابوالفضل بن حسن حتمی | بود شیخ همه صفار و کبار

گفت روزی بپیر گفت	سال تریل آن شبه ابرار	بیر سال وصال آن بزرگین
گفت روشن ز معدن الانوار	جنتی بود سال تارکشیش	لفظ جنت شد ز چرخ ابرار

شیخ علی مخدوم الجلابی البجوری العزوی اللاهوری

نام پدر و سے عثمان بن ابی علی الجلابی العزوی و مرید شیخ ابوالفضل بن حسن خلیفہ نجدی است و مذہب امام اعظم کوفی داشت جامع بود میان علوم ظاہر و باطن و زہد و ورع و تقوی و ریاضت و کرامت و خوارق در ولایت و اتحا و مدارج بلذ و مقامات ارجہذا داشت و سلسلہ عالیہ و سے بسبب واسطہ شیخ شبہ بن مطیر بن میرسد کہ شیخ ابوالفضل بن حسن پیر و شیخ فرید و سے مرید شیخ حضرت دوس مرید شیخ ابوبکر شبلیہ است و شیخ علی سواس ابوالفضل پیر خود با حضرت شیخ ابوالقاسم گورکاسی نے نابوسید ابوالخیر و ابوالقاسم قشیری و دیگر شاخ نظام صحبت با داشت و نواید کثیر داشت و بقول صاحب نفحات الانس سفیر الاول مخدوم علی از شہر غزنی است و چو پر و جلاب و دوحلہ از محلہ ہاسے غزنی اند و مشد عثمان والد ماجد و سے نیز در غزنی است و فرار والدہ ماجدہ و سے در غزنی متصل فرار شیخ تاج الادب لیا کہ حال و سے بود واقعت و شیخ علی بجوری سے را تصانیف بسیار است اما کشف الجور از مشہور و معروف ترین کتب و لیست از دیگر بر و سے جای سخن نے بلکہ پیش ازین در کتب تصوف مہج کتابے بزبان فارسی تعریف شدہ بود و در خواہد الفواد کہ ملفوظ سلطان الشایخ نظام الدین بدو سے و بلوی قدس سرہ است مذکور است کہ پیش از تشریف آوردن مخدوم علی بجوری خواجہ حسین زنجانی کہ و سے ہم مرید و خلیفہ شیخ ابوالفضل بن حسن خلیفہ بود و بقطبیت لاہور یا مور بود من بعد مخدوم علی ارشاد شد کہ بہ لاہور رود و در آنجا مقام پذیرد و علی مخدوم بجواب پرداخت کہ برادر م حسین زنجانی پیش ازین در لاہور یا مور است حالاً در مور سے بندہ چہ حکمت است شیخ ابوالفضل فرمود کہ تو رز دور آنجا ساکن شو تا پرسیدن حکمت چہ کار چون مخدوم حسب ایما

پیر و ششتمین در لاهور رید شب بود بیرون شهر مقام فرمود با ما ایران که داخل
 شهر شد و بد که مردمان جنازه فیض اندازہ حسین زنجانی بردوش سے آید کہ بہا
 شب حسین زنجانی جہت تانی پوئندہ بوس ہماہ جنازہ شد و بمقام مدفن حسین بشریف
 بزرگ حسین را چون گنج حوالہ خاک نمود و خود بیرون شهر بجانب مغرب کہ حال حاضر را نوار
 در آنجاست مقام کرد و در سفینہ الاولیاء کو رہت کہ چون علی ہجویر سے در لاهور
 قیام نمود مسجد سے بمقام خانقاہ خود تعمیر کرد و بنیاد محراب آن مسی نسبت بسا جاگیر
 قدر سے مایل سمت جنوب داشت علماء لاهور کہ در آنوقت اقدت بودند
 بر شیخ اعراض کردند لیکن شیخ خاموش بود چون تعمیر شد روز سے ہمہ علماء
 شهر را جمع نمودہ و خود امام شدہ در آن مسجد نماز کردی را نماز بجا فرمایند وقت فرمود
 کہ بعینہ کہ عہدہ افتد کہ امام سمت سے انحال جہا بہا از میان برخاست و کعبہ نما
 مسجد نمود اگر گشت کہ ہمہ حاضرین چشم ظاہر دیدند و قبر مبارک شیخ ہموافق مسجد
 و سابق بالاسے فرار پیرانوار شیخ گنبد بنوہ حالہ در سال یکہ از رود و سدہ بقادر بہشت
 ششخص حاجی نور محمد فقیر تعمیر کنند سے پرداخت و مسجد قدیم ہم دوبارہ کعبہ سے
 کفزار شاہ فقیر تعمیر گشت و شجرہ نسبی حضرت مروج بدین نوع درج نوار شیخ تقدیر
 ست کہ حضرت مخدوم علی بن عثمان بن سید علی بن عبدالرحمان بن شاہ شجاع
 بن ابوالحسن علی بن حسین صغیر بن سید زید شمیم بن حضرت امام حسن ضعی اللہ
 تعالیٰ بن علی کرم اللہ وجہہ بود و مخفی مباد کہ مقام پیرانوار شیخ علی ہجویر سے
 جایست بہترک و پرفیض و باجاسے خلق کہ در ایام سلف و حال خلق خدا از خاک
 پاک آن تقدیر سے اولیا فواید دینی و دنیوی حاصل سے کنند چنانچہ خواجہ بزرگ
 معین الدین حسن سبزواری قطب اللہ و فرید الدین گنج شاکر قدس سرہ ہجویر
 اولیاسے کبار و مشایخ نامدار از مزار گوہر بارو سے فواید عظیم یافتند و مدائے
 درینجا خلوت نگزین مانند کہ تا حال مقام خلوت خواجہ بزرگ اندرون حریم مزار
 و مکان چو حضرت فرید بیرون خانقاہ عالیجاہ موجود است و نقلست کہ دستے خواجہ

بزرگ مہین الدین بعد حصول مقاصد و عطا سے خلعت قطبیت ہند از فرار گوہر بار
حضرت شیخ حضرت یافیت بوقت روانگی رود برو سے مرقد مقدس بالیقین اورین
شہر سنجہ اندر شہر گنج بخش ہر دو عالم منظر نور خدایہ کا ملان را پیر کامل ناقصان ترخانہ
از آرزو نام کو سے علی خدمت مخی گنج بخش جویر سے شہور شد و وفات آن
جامع الکلمات بقول صاحب سفینۃ الاولیاء در سال چار صد و چار یا شصت و سٹ
و صاحب نفحات الانس و اخبار الیاف باقوال قبر سال وفات و سے سن چار صد
و شصت و پنج تو بر میفرماید و اندرون چار دیوار سے فرار پر انوار ہم بر دروازہ اندرون
قطب تاریخ کہ حاصل آن سال چار صد و شصت و پنج است تحریر است و فرار حضرت
علی گنج بخش بیرون لاہور جانب غرب واقع شدہ و خلفے ابنوہ بروز جمعہ بریات
دارا حضرت مشرف سے شونہ و مشورست کہ ہر کہ چہل شب جمعہ یا چہل روزہ ہم طواف
روندہ منورہ حضرت علی کند ہر جا قبلیہ داشتہ با شد بحصول می انجامد مثنوی از

علی غزنو سے آن شاہ جویر	مر اپا پور روشن ماہ جویر	سفر خون کردین نیای فای
شدہ خالد بجلد جاودانی	عیان تاریخ او چون ماہ گفتم	علی جویری عالی جاہ گفتم
در سال آن شہر مسعود	علی سید سے جویر سے آمد	چو دل سال وصال آن لے
سیر پار سا کامل علی گفتم	سال حلت آن عارف حق	عیان گردید حق بین حق
چنان شاہ جهان ندعبان شد	رہ در سال و سرور عیان شد	بخوان گریست سال وصل
حبیب اولیا بجمیہ نور	در سال او جوار دل گشت معلوم	نو شتم حق نما یا دی جمہوم
چو بہتر از خود تاریخ سالتش	رقم شد کا ضعف دین تجا لشم	چو دل سال وصال شوق گم
خود البتہ مولیٰ سے علی گفتم	در سال آن شہر مرحوم و مغفور	شود حاصل ز عالی قطب سبور
شدہ پیدا وصال آن گرامی	ز جویر علی یاد سے نامی	نو شتم شمس دین گلشن دین
سال حلت آن شاہ حق مریز	سال حلت آن شاہ مجید	ندای گوہر جویر سے آمد
در گریہ لاہور است سالتش	اگر خواہی تو سال انفا لشم	سال حلت آن شاہ گبر
استہ علی گفتم است سر	خرد چون سال حلت آن گفتم	با خواہ دین ہر علی گفتم

ایضا علی غرنوی انشاء پور شیر کلمه که بر دلهما عیان گشته از اوله محبوبه
 سال طفت آشیخ زین سرور ^{۳۳۶} یکی روز از خوشبار رویگر در عین ^{۳۳۶} یوم تیر کون گنجینه اسرار محبوبه

شیخ ابوالقاسم قسیر قدس سره از اعظم مشایخ نراست
 رساله قشیریہ و تفسیر لطائف الاشارات از تصانیف ولایت مرید دانا و شیخ قاسم
 داوستاد شیخ ابوسعلی فارمدی است و صاحب کشف المحجوب مینفرماید که امام قشیری
 را از ابتدا سے حالش پرسیدم گفت که وقتی مرا پاره سنگ مطلوب بودم
 که از زمین بدست می گرفتیم گوهر می شد و من انداختم و فوات آن جامع الکملات
 بالفاق اهل اخبار در ماه ربیع الاول سال چارصد و شصت و پنج هجری از موفت

گشت راجی چو سخلد برین ^{۳۳۶} شیخ دیناودین ابی القاسم ^{۳۳۶} است و صلش محب القدر ^{۳۳۶}
 هم محب یقین ابی القاسم ^{۳۳۶} ایضا شیخ ابوالقاسم قشیری ^{۳۳۶} از جهان چون یا اندر خلد جا ^{۳۳۶}
 سال و صلش منعم دین قاسم ^{۳۳۶} هم بگو قاسم امام اصفیا ^{۳۳۶} نیز ابوالقاسم مقدس ^{۳۳۶} طیب است

رحلت آن مقدس اولیا ^{۳۳۶} شیخ الاسلام عبدالعزیز انصاری ^{۳۳۶}
 قدس سره کنیت دے ابو اسماعیل و نام پدر دے ابو منصور محمد انصاری
 و لقب شیخ الاسلام است و هر جا که در تفهات الانس بسخ الاسلام مطلق مذکور
 شده است مراد از ولایت و دے ارادت بخدمت پدر خود داشت و اصلش
 از برات است و از اولاد ابو منصور است انصاری بن ابولبت که صاحب صل
 سید عالم صلعم بود و دست انصاری در زمان خلافت عمر باصف بن قیسین به
 خراسان آمده در برات ساکن شد و از اولاد دے شیخ الاسلام از بزرگان
 و محدثان و مفسران عظیم الرتبہ بود و در طریقت هم مقامات بلند و مدارج از مجتهدان
 و میفرمود که در عمر نه سالگی انشامی کردم و اسلامی نوشتم و بعد چهارده سالگی
 مراد در مجلس نشاندند و سخن گفتم تا شمار عربی من زیاده از کشتن هزار است و شمار
 تازی و فارسی بنزد یک کلمه یاد دارم و سه صد هزار حدیث نبوی در حفظ من است
 بانرا از هزار است و اولادش با سعادت دے بر دوزخیه وقت غروب نقاب

احرام صحبت آن شخص بست و بنزل دسے رسید و در آنوقت از فایت عم و
 داند و نماز دینار رفته بود پرده از رخس بر داشت پیرے دید بار و س نورانی و سوس
 سفید خون از دیده دسے دوید و بر رخس خشک شده اما سے خندید ابو منصور
 از خنده دسے عجب آمد بجزیر و تکفین دسے کرد چون از آنجا باز آمد گریان می بود
 پیرے بوسے رسید و گفت ای جوان چرا سے گری می گری آئی از کتاب التدریس
 که بیان کرده که این گریه تو ماند و امن سوختگان سستانه مانند دل سوختگان این
 بگفت شست شیخ را ازین سخن در در و دوسو بر موز پیر و دوسو پیر داشت بدر و نشان
 بخش کرد و بیرون آمد و شاحت پیش گرفت گویند که صد پیر کامل را ندانست کرد و
 با خضر صحبت داشت و در حرم کعبه و مدینه مطهره و بیت المقدس بیاضات کشید آخر
 مہارت مراجعت کرد و وفات شیخ ابو نصر در سال پانصد و چهلست و عمر یک صد
 است چار سال و فرار بر انوارش در خانجہ آباد است از مولف

چون ابو نصر از جهان پرورد گشت یافت اندر جنت الفردوس **عاشق قطب الدین ابو نصر خوان**
 نیز هر وی نیز رتیب الاولیا **حجة الاسلام امام محمد بن محمد العزالی**

قدس سره گنیت دسے ابو حامد است و لقب زین الدین اصل دسے از
 از توس بود و ندب شافعی داشت و انتساب دسے در تصوف بشیخ ابو علی
 فارمد سست و در اوایل حال در توس و نیشاپور تحصیل علوم و تکمیل آن استغفار
 بعد از آن با نظام الملک ملاقات کرد و قبولے تمام یافت و تدریس مدینه نظامیه
 بعد از اوست تفویض نمود چندانے و آنجا گذر ایند بعد از آن با خستیار خود همه را کرد
 در بیت التدریس و بعد از اسے حج تمام مراجعت نمود و از آنجا به بیت المقدس و از
 آنجا به بصره و مدتنے در اسکندریه بماند و از آنجا بوطن بازگشت و بسیار کتاباسے
 سفید تصنیف کرد مثل اجار العلوم و جواهر القرآن و تفسیر یاقوت چهل مجلد و مشکوٰۃ الاولیاء
 و کیمیاسے سعادت و غیره و از دسے صوفیہ خانقاسے بنا کرد و عبادت حق بطریق
 تخرید مشغول و صاحب نفحات الانس میفرماید که شخصی از اکابران دین فرمود که در

در خرم بیت الله نشسته بودم ناگاه شخصی از اهل بدعت در آنجا پدید آمد و در آنجا
 و از حیب خود لوحی بردن آورد و از سنگ که بر آن خند و حرف نوشته بودند از او پرسید
 و پیش رو خود نهاد و نماز در آن گذارد و در دست خود را بر دو جانب بر آن مالید
 و تفرغ بسیار کرد بعد از آن سر خود بالا کرد و او را پرسید و بر چشمهاست خود مالید و حیب
 خود را چون من انرا دیدم مرا کرامت آمد با خود گفتیم که شکر رسول زنده بود
 ما این اهل بدعت را از شاعت اینکار که میکنند خبر دادیم درین اندیشه بودم که ناگاه
 در میان خواب و بیداری ندیدم که میدانیست وسیع و خلق انبوه در آنجا
 حاضر است و در دست هر یک کتابی مجلد است و همیشه شخصی جمع میشدند و حال
 ایشان سوال کردم گفتند که رسول صلوات در نماز تحت کرامت اجلاس فرموده است
 مردمان سے خوانند که عتاید ندای خود را از کتب خود بر رسول علیه الصلوٰۃ و السلام
 بخوانند و هیچ عقاید ندای خود نکنند پس من هم در حلقه رسیدم شخصی دیدم که در
 کتاب عقاید خود بخواند حضرت شاه رسالت فرمود مر جبا یا شامی پس شخصی دیگر نماز
 و کتاب خود پیش کرد و جواب یافت مر جبا یا ابو صیف انت امام الاعظم یحییٰ بن کبیر
 از اصحاب ندای می آید و کتابهاست خود می خوانند و جواب با توبه است
 بعد از آن شخصی دیگر رسید که در دست و نیز خردی چند مجلد بودند و قصد کرد
 که در حلقه مجلس محمدی در آید و اجراسه خود بعرض رساند شخصی از اهل حلقه
 برخاست و در برابر هر که در برابرند آن اجزا از دست و سر برگشت و بیدار است
 و بمن مخاطب شد و گفت که کسی شیخ این کتاب عتاید جان ندای است که در
 شخصی رد برده است تو در کعبه نماز خواند و ترا خوش نیاید چون دیدم که قوم تاریخ
 من پیش آمدم در دست من کتابی بود مجلد آردا و دم که یا رسول الله این
 کتاب تقدس و معتقد است سلام است اگر فرمای بخوانم فرمود که که کتاب است گفتیم
 که تو اعدا عتاید است که محمد بن محمد غزالی تصنیف فرموده پس آن را در آنجا
 از اول کتاب خواندن آغاز کردم تا آنجا رسیدم که غزالی میفرماید الله تعالی

امام محمد عرض کرد که چون شما بر اسے کلام طلب فرمودند و اسم من دریافت کردید من هم بحسب موقع کلام نام خود و نام پدر خود عرض کردم که شما را باز حاجت رسیدن نام پدر من مانند موسے عازراستماع این کلام امام خاموشی شد چون آخرین جواب داخل گشتاخی بود رسول ^ص بعضا سے دستی خود اشارت کرد فرمود که خاموشی باش و گویند که چون امام محمد غزالی متولد شد نشان عصا آنحضرت صلوات علیہم علیهم و آلائهم و سلام مبارک منے ظاہر بود و بعضے گویند کہ لنگ داشت نقیست کہ چون امام محمد غزالی کتاب منحول تصنیف کرد آنرا بخدمت امام مقررین کرد استاد و دست فرستاد امام الحرمین فرمود کہ تو مرا زندہ در گور کر و دست و این کتاب تو تصانیف مرا بپوشید و لاوت حضرت امام غزالی باقول صحیح در سال چار صد و پنجاه و بقولے بعضے اہل خبر در سال چار صد و پہل و نہ و وفات ان جامع الکملات تاریخ چهارم جماد سے الی آخر سال بالفردین پنج ہجرت و بالفردین ہفت نیز فرمودہ اند از مولف

<p>آن محمد بن محمد شیخ حق مرد در تولد آن ^{۲۴۹} بن یقین گو کل گشتن جوان ندی ^{۲۴۹} فخر عابد موسی امام المسلمین ^{۹۰} سم و کردم رقم تاریخ او ^{۲۵۰} بہر نمود در برابر اہل دین چو زمین نیامی آن غم سفر کرد سخوان گریست سال ^{۲۵۰} مصلحت</p>	<p>مطلع نور یقین ^{۲۵۰} روشن بین از وجودش گشت روشن ^{۲۵۰} بتا سال تولدش ^{۲۵۰} بصیرت ساحب تاج و محبت ^{۲۵۰} مست عالم طیب امام المسلمین ^{۲۵۰} ایضا امام دین حق ابن ^{۲۵۰} غزالی چو گنج اندر زمین گردید ^{۲۵۰} محبوب حیاشد ز نیر خال از حالش ^{۲۵۰}</p>	<p>شد عیان بحر العلوم احمد ^{۲۵۰} ہم محبت بس کل نور دین ^{۲۵۰} گفت سرور سال ^{۲۵۰} جلیستن زیت ابدال و ہم شمس ^{۲۵۰} زمین من بیان سرور سال ^{۲۵۰} جلیستن کہ در ولہای عالم بود ^{۲۵۰} مرغوب محمد بن محمد ^{۲۵۰} پیر ہند سے محمد بن محمد ^{۲۵۰} پیر محبوب</p>
---	--	--

حکیم سانس غزنو سے قدس سرہ گنیت سے ابوالمجد محمد و دین آدم سے از کبر اسے شوق صوفیہ و مرید خواجہ یوسف ہداسے نسبت و با پدر شیخ رضی الدین علی لابی عم سے کتاب حدیث الحقیقت تصنیف نسبت

و سپید تو به و سے آن بود که سلطان ابراهیم غزنوی سے در فصل زمستان برتیا
 مستح بعضی از دیار کفار از غزنین بیرون آمده بود و سناش در مدح و ستایش
 گفته بود و بیعت تا بوضع سلطان رساند و در راه نجد و بے دید که شراب می خورد
 و باقی گفت که پر کن قدح بگو رسد سلطان ابراهیم غزنوی تا بخورد و سناش
 کرد و در غارت ست و بادشاه اسلام چگونه کور با شد و گفت مردان خود
 آنچه در تحت حکم او در آمده است در جیب ضبط بنام زده حال امیر و قدامت دیگر که در قد
 بگرفت و بخورد باز گفت قدسے دیگر بگو رسد حکیم شایسته شاعر پر کن سناش
 گفت که سنا سے مرد فاضل و لطیف طبع است گورنیت گفت نامبارک مرد
 اگر که بودی بکار دیگر مشغول شایسته که در بکار آمدی چند سخنان دروغ
 به کاغذ نوشته است و می خواهد که بان دروغ فایده حاصل کند و نمیداند که در
 بر سنا سے چه کار آفریده اند سنا سے چون این سخن بشنید مال بر سنا سے تغییر شد
 در تارک الدنيا سده بسلوک مشغول گردید و غیر سنا سے اندوه نمود و از شکوه در نهیته الا
 تخریب می فریاد که چون در حدیقه حکیم سنا می چند ابیات نامعقول و الحاشی است سنا سے
 استماع آن در دل من تغییر کواکب سے از طرف حکیم سنا می رود و او خود
 چون بفرنی داخل شدم بخود فرار وادم که بیارت بیع اکا بر اولیا جانبیر شوم و بر
 حکیم سنا سے نزد من هائش بنویس دیدم که در زیارت فرزت غزنی ام و زنی بگوید
 که این قبر حکیم سنا سے است و دیدم که قبر سے از سنگ سفید است و بر آن قبر نوشته است
 هذا قبر حکیم سنا سے سنی چون چنین مشاهده کردم فهمیدم که اشارت بانست که حکیم
 سنا سے سنی است علی الصباح که زیارت فرزت ز نعم جان قبر سنگ سفید بود
 که در خواب دیده بودم مشاهده نمودم و یقین شد که آن ابیات که در حدیقه
 هستند الحاشی کسے دیگر از بدعتیان است و فوات حکیم سنا سے در سال هجده
 و بیست و پنج هجریست و همن تاریخ بر نخته فرار بر انوار وی کندیده اند از طرف
 چون سنا می حکیم روشن دل گشت از دیده جهان مستور | شاه عالم حکیم سرور گفت

جلسہ ششم بمبئی ۲۰ نومبر ۱۹۰۷ء تاج العارفین ابو الوفا قدس سرہ نامہ
 کا کیش ستارکبار مشائخ و بزرگان صوفیہ مرید شیخ محمد شنکے ست و درار شاہ
 لالیان آیتے بود شیخ علی بن ہبیبی شیخ بقا و عبدالرحمان طفسوخی شیخ مظاہر
 و شیخ ماجد گریہ شیخ جاگیر شیخ احمد از میدان کابلان و سے اند حضرت شیخ
 عبدالقادر جیلانی و اوایل جولائی روزے مجلس و سے شریف اور شیخ
 ابوفاطع کلام کرد و بجا فرین با تکیں فرمود کہ این جوان از مجلس بیرون کنید بچنان کرد
 حضرت غوث الاعظم از مجلس شریف بر بار فرمود کہ این جوان از مجلس بیرون کنید بچنین
 اتفاق افتاد چون چہارم با غوث احمد اردلق افزای محفل شیخ از مہر فرمودند حضرت غوث الاعظم
 در کنگرہ گفت و بجا فرین مجلس شاد کرد کہ جملہ تہذیب و تعلیم کنند کہ آن جوان غوث الاعظم ست و امر من
 با خراج و یکہ بوقوع آمدہ برای اہانت بود بکار بہر آنکہ شاہ و دانشا سید لغوت محبوب کہ سن را
 می بینم کہ بر غیر برآمد و میگوید قدمی ہذا علی قبیۃ جمیع اولیا اللہ تاسا لے بعد از ان بجناب
 غوثیہ مخاطب شد و گفت یا عبدالقادر در این زمین وقت کہ محبوب حق باشی مرا
 یاد کنی سجادہ و تسبیح و پیراہن و کاسہ و عصا سے خود بکفرت غوث الاعظم دادہ فرمود
 کہ این یادگار ابو الوفا نزد خود دار سے گویند کہ چون آن شیخ از زمین سے ہنا و نماند
 و انہا سے سے از یکہ کیر جدا میشدند آن کاسہ چوبین را چون کسے میخواست
 کہ بدست گیرد از خود ہیست و بدست گیرندہ می آمد و وفات شیخ در سال ۱۰۰۰ ہجری
 ہجرت دقبر در موضع قلینا کہ از مصافات اجداد ست واقع شدہ و عمر شیخ ہشتاد

سال بود از مولف	ابو الوفا تاج سردیاد و دین	چون ازین دنیا بکشت یا جا
سردین گشت از سردیاد	سال اول آن امام با صفا	نیز بار بخشند اشدر حسد
مادی محبوب تاج اولیا	خواجہ ابو عبدالقدوسی قدس سرہ نامہ	

محمد بن جوہر ست از اجلہ مشائخ خراسان و غلہ سے اصحاب شیخ عبدالقدوسی ست
 عالم بود و علوم شریعت و طریقت حضرت عین القضاة در یکے از مکتوبات خود
 تحریر میفرماید کہ درین ایام ہر سہ امام مقدسے وقت اند کہ تانی ندر اندیکہ شیخ احمد

بن محمد غزالی در دم محمد بن محمد غزالی تیوم خواجه عبداللہ محمد بن جویری جویری شیخ عبد
را کتابے ست موسوم بسلاۃ الطالبین و دران کتابے بسے حقائق و درقائق
درج فرموده ست وفات دسے در سال پانصدوسی ہجرت و عمر شریف سن

از مولفین
سن و سال طمشانی دی نئی
خواجہ دین شیخ عبداللہ پیر
یز عبداللہ محمد نامدار
یافت از دنیا چود و تحبیت قرآن
شیخ ابوالنضر احمد جام

زندہ قیل قدس سرہ گنیت دسے ابوالنضر و نام پرش ابوالحسن ست و اہل
و سے از موضع ناحق کہ از توابع جام ست تقدسے اہل طریقت دیگانہ زمانہ و
قطب لہجد و غوث الوقت بود دسے از فرزندان حمیر بن عبداللہ اجدے ست کہ
امیر المؤمنین عمر ابن الخطاب یوسف ابن امت نام کردہ بود و شیخ احمد اول امی بود
و در عمر ست و دس سالگی توفیق رفیق او شدہ بکوہ رفت و سیزدہ سال در ریاست
و مجاہدہ لہر برد و لہر چہل سالگی بالہام ربانی در خلق آمد و ابواب علم لدی بر او
مکشوف شد و زیادہ از صد علم و حید و معرفت و علوم اسرار و حکمت تصنیف کرد
کہ ہر بیچ عالم و حکیم را بران جاسے اعتراض نبود و انہ تصانیف بآیات قرآنی
و احادیث موید و مطابق بود و اشعار عالی در تصوف نیز دارد و چہل و دو فرزند
حق سجاہتعالی بوسے عطا فرمود کہ سی و نہ پسر دسے دختر بود و بعد از فوت
شیخ چہار دہ پسر دسے دختر ماند و این چہار دہ پسر ہمہ عالم و کامل و صفا تصانیف
و کرامات بودند و شیخ احمد جام پیر شصت سالگی میفرمود کہ تا حال صد و ہشتاد
ہزار مرد بر دست من توبہ کردہ اند و شیخ ظہیر الدین علیسی کہ از فرزندان شیخ ست
بر کتاب مورا الحقائق میفرماید کہ تا آخر عمر بر دست پدرم شصت ہزار کس توبہ کردہ بودند
فلسفہ کہ شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سرہ خرقہ داشت کہ از امیر المؤمنین صدیق
اکبر بوسے رسیدہ بود و دران طاعت میکرد و آخر ما مور گشت کہ ان خرقہ تبرکہ را با حمد
جام رساند لہذا شیخ ابوسعید بوقت وفات بفرزند خود شیخ طاہر و میت فرمود
کہ بعد از وفات من ہجرت سال جوئے نو خط بلند و بالا ازرق چشم احمد جام نام

همی اتفاقه تو در آید این فرقه بود برهمنی که امانت و نیت چون چند سال برین فرقه
 منتظم شد شیخ ابوطاهر روزی خواب دید که بدو سے ابو سعید ابوالخیر با جمعی
 از یاران تجلیل تمام میزد و پسید که باعث اتیقدر تعجیل نصیحت فرمود که قطب الاولیا
 با استقبال و سے پیغمبر در دیگر شیخ طاهر با صاحب خود در خانقاه عالیجاه خود
 نشست بود که جوایز بهمان اوصاف که پدرش فرموده بود از در رسید شیخ در حال
 زیارت و با غرزد کرام تمام پیش آید اما مقتضای بشریت در حواله کردن فرقه
 سببه که پدر خود بتامل است شیخ احمد گفت یا شیخ در امانت خاست روانی باشد
 ابوطاهر از شنیدن این سخن وقت خوش شد برخاست و آن فرقه را بدست خود
 بفرستاد هر چه پشیمان گویند که آن فرقه را بست و درین از اولیا القدر پندیده بودند
 آخر شیخ احمد جام حواله گشت نقلت که شیخ بود در وحشتی روح را هم نسبت ارادت
 نجد شد شیخ احمد جام بود که شمه ذکر انمعنی در مناقب شیخ مودود گذشت و ولادت
 شیخ احمد در سال چهار صد و پنجاه و یک و وفات در سال پانصد و سی و شش
 هجریست و عمر شریفش نود و پنج سال و فرار از نوار مقام جام است از مولف

بناب شیخ احمد پیر بولفسر	که بود از رونق دین بی ملایم	امام المسلمین پاکیزه احمد
شده ما شیخ تولدش از حاکم	امام مهدی سلطان معنی	بگو تولد آن شاه بگو نام
امیر المؤمنین محبوب گفتم	سال جلوت آن شیخ خوشگام	برعالمش لفظ عشق انچه تم
دگر بولفسر کمال احمد جام	شیخ عبدالاول بن شعیب شجری هر دو	

قدس سره کذبت و سے ابوالبوقت است مقبول خاص و عام و جامع علوم
 ظاهر و باطن بود در حدیث شاکر و جمال الاسلام و او در سیست و بصیحت حضرت
 شیخ الاسلام عبدالکد الضاری رسیده و از خراسان به بغداد رفت و ولادت
 و سے در راه و بقدر سال چهار صد و پنجاه و شست و وفات در بغداد بانه و بقدر
 سال پانصد و پنجاه و سه هجریست و قبر در شونیز بغداد متصل قبر شیخ رویم است و
 حضرت محبوب سبحانی سید عبدالقادر جیلانی رضایا جنازه و باهاست خود گذارد

از مولف	جناب عبدالاول شیخ و اگر روزی نزل قبول حق بود
بگو نور احمد بنوری خوان بدان ابن نجیب بادی محمود	ابن تولد آن سردار زوی خود اگر خواهی و اسال و صاش شیخ عبد سے بن مسافر الشامی النکار
<p>قدس سره از خدایه مشایخ کبار است با غوث الاعظم محی الدین عبدالقادر جیلانی و شیخ جامد ریاس و شیخ عقیل نجی صحبت داشت و در خوارق و کرامت مشهور بود حضرت غوث الاعظم اول بار که بقدم تجرید از بغداد عزیمت حج کرد شیخ عدی رفیق همراه و سه بود و نیز در بزرگواری اتفاق یکدیگر حج کردند و وفات و سه بقول صاحب سفینه الاولیا در سال پانصد و پنجاه و هفت و بقول صاحب تذکره الاما سفین پانصد و پنجاه و هشت است و فرار پر الوار شش در جیل نیکار است از مولف</p>	
عدی ابن مسافر پیر شامی چو چشمش رفت مثل گنج در خاک	که دانش بود قابل علم و ادراک از دل نور نیر آمد و صاش عدی ابن مسافر پیر شامی
<p>شیخ ماجد گردی قدس سره از خلفای نامدار میدان کبا ستاج العارین ابوالوفاست صاحب کشف و کرامت بود و خلق کثیر از توجهات عالیه و سه بدرجه دلالت رسید و سه از اصحاب و اصحاب حضرت غوث الاعظم نیز بود و در ازان معادن فیوض یافته نقلت که شصت و نهمت شیخ آمد و گفت را و هیت اللد وارم و میخواهم که بقدم تجرید سفر کنم شیخ کوزه آب خود را بوسه داد و گفت بر کایگ نشسته شوی آب شیرین بوقت گرسنگی نان و سکر ازین کوزه خواهی یافت پس چنان بوقوع آمد که شیخ فرموده بود و وفات و سه با عاق اهل ضرورسا پانصد و شصت و یک بجز بیت قبر در جیل حموی واقع شده از مولف</p>	
شیخ دین ماهد خورین دینان نیرا جید بادی لاسر خوان	ازت همچون مهر بر باغ جان سید احمد المشهور شیخی سردر سلطان قدس
<p>از قدما سے مشایخ و کبرای اولیا سے خطه ملتان ست و بی پیر خانی و لکنی و لکنه دانا نیز اشتها روار و در نسبت ابان کرام و سه بقول صاحب تشریف اشرفا</p>	

بدین طریق بحضرت علی المرتضیٰ رسید که آنجناب بن سید زین العابدین بن سید عمر بن
 سید عبد اللطیف بن سید دارالدین بن سید عیاش الدین بن سید هارالدین بن سید صالح
 بن سید ابوبکر بن سید عیسیٰ بن سید صالح بن سید عبد الغنی بن سید حبیب بن سید ابوالدین
 بن سید ابوالوالد بن سید داؤد بن سید عبد الجلیل روستی بن سید اسماعیل بن
 امام جعفر صادق بن امام محمد باقر بن امام زین العابدین علی بن سید الکونین
 امام حسین بن علی المرتضیٰ کرم الله وجهه و سید زین العابدین پدر عالی قدرش
 از اقلید عربی شریف آدوه در موضع کرسی کوه که از مضامین ملتان بود سکونت
 فرمایید و آنجا با سادات عایشه و قریب مسیبه پیر مقدم دینداران که از قوم کوه کربان بود
 سقید کرد و از اهلین نعمت آن غنیف سید احمد و در برابرش عبد الغنی که سید خان نمود
 استظهار دارد متولد شد و سید احمد ولی مادر زاد بود از عمده خورده آثار بزرگ
 بنا صید حال و سید بود و در در طریقت اوست نعمت و در وقت از پدر بزرگوار
 خود یافت بن ازان در اجداد نجابت حضرت غوث الاعظم قطب العالم محی الدین
 عبد القادر گیلانی رسیده فیض کامل حاصل کرد و چند سجدت شیخ شهاب الدین
 سهروردی بسپرد مستفیض گشت و بوقت مراجعت در حقیقت رسیده از خواص
 مورد حقیقی خرقه خلافت و اجازت یافت و از کمالان وقت گردید و در حال
 خضر معجزات داشت و فایده با برداشت و ابدال و او تا در ابر کابک با و فرمود
 بخدمت و سید حاضر آمدند و در بس حصول قوت حلال شبانی کرد
 و گویند آن چو آمدند و بکار کشکاره نیز رغبت تمام داشتی لغت
 که چون آنحضرت از میرغزاد و غیره مراجعت بامینسوب نمود در لاهور تشریف آورد
 و از مولوی محمد اسحاق لاهوری تحصیل علوم ظاهری نمود من بعد از لاهور
 بمقام سودی که در سبب متصل وزیر آباد است رفته کنار دریا خت اقامت گزید
 و چند سال در آنجا ببادت حق مشغول ماند و خلق خدا فوج فوج بخدمت آنحضرت
 حاضر آمده بهره یاب دنیا آخرت می گشتند چون احدی از حاجتمندان دنیا و

و عقبتے از خاک گشت و سے محمد دم نمیرفت لہذا بظباب سخی و سرد و لگداتاً
 منی طلب گشت نقلت کہ وقتے عمر بخش نمبر دار یعنی مقدم سو دہرہ را جاری سے
 معصب عالیہ حال بود چون متعلقانش از حیات و سے مایوس شدند بالتمام
 و عاصی بہت آن مقبول کبریا حاضر گشتند منو زلب بسوال و گفتگو زکتابہ بودند کہ
 آنحضرت قدر سے خاک بدست خود از زمین برداشتند و حوالہ ایشان کردہ فرمود
 کہ این خاک پایہ بیمار بخورائید انشاء اللہ تعالیٰ شفا خواهد یافت و همچنان بوقوع آمد
 و عمر بخش بہمان روز بچک شام حقیقتے شفا یافت نقلت کہ روز سے مقدم
 سو دہرہ انجیمت حاضر بودند فرمود کہ کویمہ شما اسپ مادہ عمدہ پیش احمد بنجار
 موجود است اگر بدید خرید کنیم چون مقدمان درین باب با احمد بنجار گفتند اولاً ما منظر
 بلکه اسپ مادہ از سکناس دیمہ مستور ساخت مقدمان اطلاع اینمندی رسید
 کہ در نہ فرمودند کہ اگر احمد اسپ مادہ نمیدید اسپ مادہ خود خواهد آید ما چون
 بگذشت اسپ مادہ از خود بردارہ آن فیض اندازہ موجود شد و حضرت سید
 بران سوار شدہ بمقام دہونکل قشرین آوردہ چند سے در آنجا خلوت گیرید نقلت
 کہ روز سے جو نہ مقدم دہونکل بچہ ست آنحضرت حاضر آمد و عرض کرد کہ سپر من
 مسے دہونکل کہ این دیمہ بنام سے آباد کردہ ام از چند بدت منقولہ بخرست
 دعا کنید کہ بیاید فرمود کہ امر فرخواستند و همچنان بوقوع آمد نقلت کہ در نہ
 سید احمد بمقام دہونکل در خلوت بود و آب بر سے وضو موجود بود و عصاب
 خود بر زمین زد سے الحال جستم آب نمودار شد و همچنان روز سے بدست خود
 تیغ چوبے در زمین نهاد سے الفور سر سر شد و بجاییکہ نازمی خواند از غیب
 سجد سے تعمیر گشت نقلت کہ روز سے حضرت سید بمقام موضع رستے
 کہ از وزیر آباد بقاصد مہفت کردہ ست رسید چوباسے مادہ گاوان دیمہ پیرانید
 از سے شیر طلب کرد و داد و گفت کہ این مادہ گاوان شیر ندارد لہذا آنحضرت
 بخادمان خود ارشاد کرد کہ بچہ پاسے مادہ گاوان را بردارید و شیر بدو دهند

خدمت چنان کردند که بقیه الهی شیرازستان گوسال با بچو شیراز آمدند با پر شدت
 که چون حضرت سید چند سال در سبوت گل گذرانیدند و طین دامنگر حال شد و بر گری
 گشت زینتابشاکوت شتهار دار و شرف برده سید عبدالرزاق که خدا شد
 و بعد در سال فرزند موسوم باسم سراج الدین متولد شد و نرسیده که در
 حاکم لمان دفتر خود بی بی بائی را نکاح آنحضرت در داد و در خلق کثیر حلقه را
 در آمد از میوه بسیار در آن خاله زاد من آنجناب شد لهذا آنجناب با سید عبدال
 برادر خود بی بی بائی از شاه کوث بر آمد زیر دامن کوه که حلال فرار آنجناب
 در آنجا است رفقه مقام کرد و حاسدان در آنجا رسید و آنجناب با برادر و روجه
 و سید سراج الدین مشهور سید راج بشهوات رسانیدند و صاحب طایفه التوابع
 در ذکر آنحضرت فرمایند که بعد وفات سید احمد تاجری از قندهار نسبت لمان آید
 چون نزدیک فرار شریف رسید پاسه متر بلغم زید و رنگ شد و اندرون فرود
 رفقه و عاگردی الحال تشر در دست گشت و همچنین سه کس بیارن یکے نابینا
 و دوم بزومی یوم نام در فرار آمدند و شفا یافتند شهادت سید احمد با قول
 صحیح در سال پانصد و هفتاد و هفت بوقوع آمد و فرار پر الوار در نکانه بارت گاه

خلق است از مولف	سید سرور سنج احمد	بود سلطان عالم در آن
جست سرور جو سال آنجناب	بافش گفت سرور عالی	ایضا سید محمد شی سرور
نیز دینار در ملک جناب	عقب سرور سرور سالک گو	بزر سرور والی دین وصل آن

شیخ شهاب الدین سرور و سید مقتول قدس سره نام و س
 یحیی بن حبیب است در ریافت و عبادت کامل و سیاح عظیم بود کلمات
 توحید بر ملا گفته چون بقلب رسید علما بقتل و س قتل و او در قتل سائید
 بعضی گویند که در حالت گرسنگی بر حمت حق پوست که از انواع غذا س
 قتل این عذاب را او خود براس خود منظور کرده بود و اهل طب در شان
 مختلف بودند بعضی بالحاد و زندقه نسبت می کردند و بعضی بکرامات و مقامات

میسودند و مولانا عبدالرحمان جاسے رح در لغات الاس میفرماید کہ علم بر عمل
 سے غالب بود و میباید کہ عقل بر علم غالب باشد و قیامت سے در سال پانصد
 و ہشتاد و یک یا ہشتاد و ہشت با اختلاف اقوالست و در لغات الاس سال پانصد
 و ہشتاد و ہفت تحریرست و قول آخرین قرین بصیحتست و صاحب مخبر الواصلین
 سال وفات سے پانصد و ہشتاد و شش شخری میفرماید از مومنان

۵۱۸	۵۱۹	۵۲۰
مقداسے آیردی تاریخ اور	نیز بادی تفسی را ہد بدان	سال اول ان شہ والا جناب
۵۱۷	۵۱۸	۵۱۹
ہم شہاب الدین بل ایچوان	سال تحلیش باقوال جناب	سالک نیردان شہاب بن

۵۱۷ ہم شہاب الدین بل ایچوان
 شیخ عبدالرحیم مغربے قدس سرہ گنیت و
 ابو محمد و اصل وہی از زمین مغرب است از اعیان مشایخ مصر صاحب کرامت
 و مقامات بلند بود و لغت کہ روز سے شیخ طہارت میفرماید شخصے و مسلوب الحالت
 نجدت سے آمدہ التماس آب کر و شیخ بقیہ آب وضو بوسے عطا کر چون نوشید
 حال سلب شدہ خود را بازیافت و وفات سے در سال پانصد و نو و دو ہجری
 و عمر ہفتاد سال و قبر در موضع قمنے کہ از توابع مصرست واقع شدہ از بولفس

۵۱۸	۵۱۹
جناب مغربے پیر جہانگیر	کے لانا فی آمد سال ۵۱۸
۵۱۷	۵۱۸
وگر عبدالرحیم عابد سے	شیخ نظام الدین کنجور سے قدس التدریہ

۵۱۷ وگر عبدالرحیم عابد سے
 از اعظم شورا سے اجل اصفیاء سے و اکابر علیا سے شہر گنیت و عالم بود
 بلووم ظاہر سے و باطن سے و موصوف بصفات زہد و ورع و تقوی سے و در فقر
 خرقہ از اخی زنجانی داشت و عمر گرانمایہ از اول تا آخر بقیامت و غرلت گذرنا
 و از اہل دنیا بغایت محترز بود و از صحبت سلاطین پرہیز تمام داشت و سلاطین بہ
 التجا و آزر و بر و رو سے آمدند و میخواستند کہ نام ما در تصانیف خود یاد کنند
 تا بر صفحہ ہستی یادگار سے بماند ہر پنج کتاب تصانیف سے کہ پنج کتب آصفیاء
 سے الحقیقت پنج گنج لطافت و بلاغت و حقایق و معرفت اند و آخر کتاب سے

کتاب سکنده نامه است که در سال ۱۰۰۰ هجری قمری در تمام رسیده است و در کتاب
 تواریخ فرشته منقول است که چون خواجہ امیر خسرو و بچوب کتاب فخر الاسرار کتاب
 مطلق الاوزار تصنیف کرد در دوسه نوشتگاہ و بدین شرح دریم شد بلین
 نزل که در گور نظامی فکندہ استرہ ہر چند دسہ تیر داشت + نوشتہ و نوشتہ کتاب
 از غیرت این سخن شنیدند از شیبہ روسے نمودار شد حضرت سلطان المشایخ
 نظام الدین بجاویت دوسے در رسید و آئین مبارک کہ خود در پیش شمشیر داشت
 و آئین شمشیر قطع کردید قلم است کہ شیخ گنجوے بجناب الہی سخن محبوبانہ گفتے
 چنانچہ سیر ما پدے گناہ سن از نام دسے در شمار + تر نام سے بودے آمر گاہ
 الفضا تو سیکے گنی سن نہ بد کردہ ام + کہ بدراحوالت بخود کردہ ام + دینارین
 از تصنیف نظام الدین گنجوے اندکہ بر تجربید و تفرید دسے گواہ ناطق اندسے
 چون بہمد جو اسے از بر تو + بدر کس نہ فرتم از در تو + ہمراہ بر درم فرستادے
 من نہ جو اسم تو میدادے + چونکہ بر در کہ تو گشتیم پیر + را ناکہ تر سیدنی ست + دستم گم
 وفات شیخ نظام الدین در سال ۱۰۰۰ ہجری قمری در شش ہجرت دقہ در گنجہ ست +

ان نظام الدین نظام دہبہ	شد چو در حینت ازین کلمہ سرا	الشیخ عرفان گنجوی یا گیار
ست مال نلت آن مشتار	باز شد سال و سالن جلوہ	از مبارک گنجوی گنجہ صفا

شیخ عبدالقدقریشی ہاشمی ہنگاری قدس سرہ نام دسے محمد بن ابراہیم
 صاحب کرامات مقامات بلند و عالم لعلوم ظاہرے و باطنے بود و در زمان
 خود تصرف تمام داشت وفات دسے در سال ۱۰۰۰ ہجری قمری در گنجہ ست +

شیخ عبدالقدس سرینہما +	صدر غر و جلال ہستے	افت زین بنیا چو در خلد برین
در نقاب آمد جمال ہستے	ہاشمی ہاشمی اکبر شہ عیان	خفتش ہم پر آل ہستے

سید حسن رجا سے لاہور سے قدس سرہ از قدما سے مشایخ لاہور
 جامع بود میان علوم ظاہرے و باطنے و سیادت و کرامت خوارق و ذوقہ
 اخلاست از خاندان عالیہ ہند بہداشت و ہمرا سے شیخ سید یعقوب سعدزویان

رسوخانے ازرنجان درلاہور آمد و خلق کثیر سجاقت اراوت سے درآمد و توفیق
 دے باقوال صحیحہ در سال شصت و چہرست از مولف شیخ دین میرزیدہ دابق
 پیر و اف حسین رنجانی | جہنم از دل جو سال چہل و گشت فاروق حسین رنجانی
 سید احمد توختہ ترفرسے تم الاہور سے قدس سرہ از قدس
 مشایخ عظام و سادات لاہور سے بود اول در ترفرسکونت داشت
 بایمانے و اشارہ غیبی از وطن مالوف خود عازم ہندوستان شد
 و در عین سفر و صیہ سعیدہ خود کہ اسامے کر اسمانہابی بی حاج بی تاج
 بود نہ پہراہ داشت در راہ چون بمقام بلدہ کبچ مکران رسید نزدیک و تیکبچ
 بے بے حاج صیہ کلان خود را بشاہزادہ بہا والدین محمد ولد سلطان
 قطب الدین محمد بادشاہ کبچ مکران کہ از اولاد امجاد شیخ ابوالحسن بکارسے
 تفرشتے بود و بعد از ان در ہندوستان تشریف آوردہ در لاہور محل
 چہل بی بی سکونت پذیرفت و بہر ہا طلباسے حق را بحق رسانید و خلق
 کثیر از ان پیر و دشمن ضمیر بہرہ مند دنیا و آخرت شدند و بعد از تشریف آوردے
 در لاہور رسید شاہ زید برادر زادہ حقیقی دے ہم در لاہور رسید و دے
 ترویج بے بے تاج دختر تائبہ خود شاہ زید نمود و با طرف ہندوستان
 رخصت فرمود شاہ زید بمقام سوانہ بر من رسدہ بشہادت رسید و قریب
 سہ کردہ تن بے سردی بچگ پرداخت و منہ و گشت و صاحب تذکرہ
 قلندر سے کہ را تم ناقل حال سید احمد توختہ از ولایت میفرماید کہ سید احمد توختہ
 از سادات عظام حسینی ست و نسب شریف دے بچند واسطہ اجالی المرتضی
 کرم اللہ وجہہ میرسد بدین طریق کہ سید احمد توختہ ترفرسے بن سید علی
 ترفرسے بن حسین ثانی بن سید حسین محمد مدنے بن سید شاہ ناصر مدنے
 بن سید موسی بن سید علی بن امام علی اصغر بن امام زین العابدین بن
 بن امیر المؤمنین سید الشہداء شہید کربلا سید کوئین امام حسین بن ابوالقاسم

ابن ابیطالب کرم اللہ وجہہ و باعث اشتہار و سے بلقب توختہ انیت کہے
 پیر و شفیق و سے از اندرون حجرہ بوسے آواز داد و نزدیک خود خواند چون حاضر شد
 دروازہ حجرہ بنا بود از غایت ادب اطلاع حاضر سے خود نکر و در حجرہ شب بر
 و بایہ در درازہ ایستادہ بماند علی الصبح کہ شیخ در درازہ حجرہ را ملکشا و سید محمد
 را بر و بایہ ایستادہ دید خود نشو و شد و بلقب توختہ ملقب ساخت کہ توختہ بزبان
 تیک ایستادہ رانی گویند و تفصیک ہر وقت حاضر باش باشد خطاب توختہ
 مخاطب می گردد و وفات سید احمد توختہ در سال ۱۰۰۰ ش تصد و دو ہجرت
 و فرار پر الوار د سے در لاہور بجل جہل بے بے است کہ نے زماننا اندر
 طویل غلام سے الدین قریشی واقع شدہ و مورخین سلف ماہ تاریخ وفات
 از مرشد پنجاب اخذ کردہ ماند و قطعہ تاریخ کہ مولف تحریر کردہ درج ذیل از مولف

رفت از جنت جوزین نارینا	سید احمد تہ برنا و سپر	پیر ہادی تہ عالیجاہ گفت
عقل سال انتقال آن سیر	ما کتاب ہل دین احمد جو	ہم گوید دے سیر سیر
آفتاب حسن شاد اول ندا	بہر سال وصل آن شفیق	سید یعقوب صد دیوان

ز پنجائے لاہوری قدس سرہ از عالم مشایخ دادلیامی کہ اسے
 لاہور ست جاسے بود میان علوم ظاہر سے ادب باطن و شرافت و نجابت
 و بیادت در سلسلہ عالیہ عبید یہ شیخ صاحب حال و قال بود پدرو سے
 سید علی از سادات صحیح النسب سینی بود و نسب شریف سے بشا نزد
 پشت با امام موسے کاظم رحمہ میرسد و سے بایا سے غیبی در سال پانصد
 و سے پنج ہجری از ترکستان در ہند شریف آوردہ در لاہور سکونت فرمود
 و نگارہ شیخت در لاہور گرم ساخت و کرامت و خوارق بسیار از سے
 ظاہر شدند و علما و شرفا سے لاہور بر شیخت و شرافت سے اقرار کردند
 چون در آن ایام تحت لشین ملک ہند مغر الدولہ بہرام شاہ با شاہ بن مستونشا
 بن ابراہیم شاہ غزنو سے و در لاہور سے طغزل فرمان فرما سے ملک پنجاب

و سے اعتقاد سے کامل بندست و سے پیدا کرد و خلق کثیر در صلقه ارادت آید
 و در خط پنجاب قبول عظیم یافت و کرامت و خوارق بسیار از و سے سر بریزد
 و نیز در آن ایام حضرت خواجہ امین الدین حسن سمرقند تشریف آورده است
 و در فرار گوهر پیر علی محمد دوم مجوس سے اعتکاف و زرید و با هم سید یعقوب
 زنجانی و خواجہ بزرگ معین الدین ہم نہایت محبت و التفات بو قوع آمد چنان
 تا حال مقام ششگاہ خواجہ بزرگ متصل فرارید یعقوب زیارت گاہ خلق است
 و فات و با قول معتبر صحیح در سال ششصد و چار سحر است شانزدہم ماہ حب المربود

از مولف	چون زنجانی ازین دنیا سفر کرد	بجب ایروسی گردید یعقوب
شہر مقبول زنجانی رزم شد	بسال رحلت ان شاہ مظلوم	بگو سوسو محمدی صد دیوان
و گرفتار مقدس پیر یعقوب	شیخ زور بہان صغیر قلب الشیرازی سے	

قدس سرہ نام نامی و سے ابو محمد بن ابی اللہ بقدر القبل الشیرازی است
 سلطان العرفاء و برہان العطا و مدوۃ العشق بود و در بدایت حال سفر عراق
 و حجاز و شام کرد و با شیخ ابوالنجیب سہروردی در سماع صحیح بخار سے در
 اسکندریہ شریک بود و فرقہ از دست شیخ سراج الدین محمود بن علی بن
 بن احمد بن سال پوشیدہ است و در اطراف شہر از بریاضات شاقہ پر دست
 و صاحب ذوق و مذاق و وجد و سماع بود و سبب اصنفات بسیار است
 چون تفسیر عرایس و شرح شطیحات عربی و فای سے و کتاب الاوار
 سے شرح الاسرار و غیرہ تا پنجاہ سال در جامع صیق در تبراز و عظ گفت و شیخ
 ابوالحسن گردید میفرماید کہ روز سے در دعوت یعنی صوفیہ با شیخ زور بہان
 جمع شدیم و ہنوز سے رانمی شناختم در خاطر مآملکہ من در علم و حال از
 روز بہان بر ترمم شخص روشن فیہ پہلو سے من نشسته بود و خطرہ من آگاہ شد
 و گفت اسے ابوالحسن این خطرہ از دل خود و بر کن کہ امر وزیر محکم باز و بر بہان
 برابر است و او یگانہ زمانہ است شیخ ابوبکر طاهر کہ از اصحاب شیخ زور بہان

فرمود که هر سخن و شیخ روز بهان نبوت قرآن میخواندیم چون وی فوت شد
 و میا بر من تنگ آمد آن شب بر خاستم و نماز کردم و بسرت زینت شیخ بنشینم و قرآن
 خواندن شروع نمودم گریه بر من افتاد بدین اندیشه که از دست نهادن این
 چون یک عشر تمام کردم او از شیخ شنیدم که از قبر آمد و عشر دیگر تمام کرد و آنرا
 که اصحاب جمع شدند و او از منقطع شد مدتی بر بحال بگذشت روزی با یکی
 از این اشائے ماین را که در زمان روز خواندن قرآن از قبر شیخ منقطع شد
 وفات او در سال ششم و شش هجرت که ماه محرم بود وقوع آمد از مولف

جناب وزیر بهان شیخ ذبیح	که بدر غیب بحق مرغوب شیراز	نوشتم پیر بلادی عارپال
بسال وصل آن مطلوب شیراز	در گرد و عیان تاریخ و صلش	از مادی بدام محبوب شیراز

شیخ ابواسحاق اعراب قدس سره نام نامی دس ابراهیم بن علی
 از اعیان مشایخ بطایع است صاحب کرامات و مقامات عالیه و جامع علوم و
 دنیاوی و دنیوی و طریقت بود و در مذهب شافعیه داشت و مدام از غلبه حاجت
 استغراق مراقب نشسته و گویند که تا سی سال روی بجانب آسمان نکرده و خلقت
 که روزی در بادیه بئر سے عظیم رد بود نهاد شیخ فرمود که شیخ عبدالقادر
 جیلانی سید است که امام صدیقان بود در علقان است بئر سردرهای شیخ نهاد
 در نیت وفات شیخ در سال ششم و نه هجرت قطع از مولف

رفت چون ز بهمان جلد برین	شاه و شهنشیر ابواسحاق	امدی مصلی عیان گوید
سال ترحیل میر ابواسحاق	زیر دل گفت سال خلعت او	صاحب حسن پیر ابواسحاق

میر سید حسین جنگ سوار قدس سره از سادات و الاد درجات
 ششم بود و نسبت ارادت بسلسله ابا و اجداد خود داشت و بهر دستر حال خود
 در لباس اهل دنیا و صحبت اغنیاء کمالات معنی کسب می کرد و در نیت شهادت
 بهر دست سلطان مغول دین سام در هندوستان رسید و چون سلطان مغول دین
 مستوح هندوستان کرد و قطب الدین ایبک را در دلی نصب نموده بطرف ولایت

معاودت نمود و میر حسین خانگ سوار را نیز بر فراقت قطب الدین ایبک دست
 گذارشت چنانچه قطب الدین ایبک خود در دلی قیام نمود و میر حسین بجاگوست
 اجیر که سخکاه راس پورا بود متعین ساختند چون میر حسین در اجیر رسید اورا
 خواجه بزرگ شیخ نصیر الدین حسن بنجری محنتی و اعتقاد سے عظیم پادشاه
 دہرود بزرگوار با ہم صحبت مفرمانہ میداشتند چون ابنوسے کثیر از اہل مہند
 بسجس معی میر حسین نخواست خواجه بزرگ حاضر شد خلعت اسلام پوشیدند
 ازین سبب مردم مہنود اندیاری با حضرت امیر عداوت دلی داشتند و منتظر
 وقت بودند کہ میر حسین را بشہادت رسانند تا روزیکہ خبر وفات سلطان الدین
 ایبک در اجیر رسید و در انروز اہل لشکر حضرت میر در لواحی اجیر بودند و خود
 با مردم مہنود در قلعه سہلی بود چون شب شد معاندان با جماع کثیر از
 چہار طرف بمقابلہ میر حسین برآمدند و حضرت میر را با چند اصحاب و احباب سے
 بشہادت رسانیدند چون صبح شد خواجه بزرگ با مردیان خود و برہنہ اش
 با سے شہداء تشریف بردہ نماز جنازہ ادا کرد و میر حسین با جمیع شہداء بر بلبلکوه
 مدفون ساخت و اینواقوہ بقول صاحب معارج الولایت در سال ششصد

دوہ بوقوع آمد از مولف	چون حسین از عالم دنیا دور	رفت در قلعه برین بازو
گفت سر در سال تہلیلش خود	میر والی شہید و اسے حسین	قطب الدین ایبک نامی شہید
ست سال حلیت آن نورانی	سید شیخ عمر الدین سے تم الہو سے	

قدس سرہ از سادات عظام دعا عالم علیا و کبر اسے اولیاس اہل
 شریعت و طریقت سے بقول صاحب رسالہ تحفۃ الوائین اصل وی از بغداد
 و سلسلہ طریقت سے بچند واسطہ بسید الطایفہ حبیبہ بغدادی قدس سرہ
 ملحق می شود و اہل از بغداد دور کہ معظرت شریف برد تا دوازده سال در انجا
 قیام فرمود و بجا درت بیت اللہ متکلف ماند و خطاب پیر کے مقام کثرت
 بعد از ان با پاسے رہا سے نے از کہ معظرت نازم ہندوستان شد و در سال

در هفتاد و چهار حج سبک سلطان شهاب الدین غور سے محاصرہ لاہور داشت در
 لاہور فایز گشت خیر ملک بن ظہیر الدین مسعود شاہ کا اناراد غزنوی فرمان سے
 لاہور بود از محاصرہ سے بقایت تنگ آمد و با اسد بناسے و ما بخت
 حضرت غزیرے ملکہ حاضر شد آنحضرت دعا کرد و فرمود کہ از جانب حق ما شش سال
 دیگر ترا باست بعد از ان قبضہ ملکیت این اسلمیم بدست شاہان غوری و اوہ اندیس
 و در ان سال سلطان شهاب الدین بے نیل مقصود از لاہور واپس شد و باز در ان
 سال صدر و شہنا و در براہ سالکوت غم لاہور کرد و اول قلعہ سالکوت تعمیر کردہ
 بجائہ لاہور برداشت و فتح نمود و حضرت پیر کے در لاہور تاسی و شش سال
 بتدریس علوم دینی خدا ممد و فائدہ خلق کثیر بحق رسانید و در سال
 ششصد و دوازده وفات یافت و بلاہور مدفون شد از مولف

زینیا پوشد در پشت سنا	شہ دین شیخ زین پیر کے	اوصالش گوا قناب حسین
بخوان نیز پیر پیر کے	شیخ ابو الحسن کرد و پیر قدس	گو کسیت

د سے ابو الحسن و نام سے علی بن حمید السعیدی است و با این مباح استہار
 داشت خوارق بسیار و کرامت بی شمار از ایشان ظاہر میشد و پدید روی رنگبری
 و بیخوابی است کہ پیرش ہم رنگی ز سے کند و س سے کار رنگبری نکرد سے و بخت
 لذات صوفیہ رفتہ روز سے پدید و برابر دکان پر سے رنگبری نشاند
 و خود بڑے کار سے برفت سے جامہ بار رنگ نکرد و بعبادت مشغول ماند
 پیر چون بزرگان آمد دید کہ هیچ جامہ رنگ نکردہ است و غضب شد شیخ
 چون بقدر پیر انقباض دیدیم جامہ ہار جمع کرد و بیک تبارہ انداخت غضب
 پیر زمین ریادہ ترش و گفت جامہ سے مردم را ضایع کرد سے کہ ہمہ جامہ ہار
 ایک رنگ حاشے شیخ دست در آن تبارہ کردہ ہمہ را یکبار بیرون آورد کہ ہمہ جامہ ہار
 ہر گیس سے مختلف حسب خواہش صاحبان جامہ رنگین شدہ بودند پیر چون
 چنین برید دست از سے باز داشت و وفات شیخ تبارہ پیر ہر ماہ شعبان

سال شصت و دو از ده پیریت و تیر در دهمی از مصافات مصر ستار مولف
چو شد از جهان شیخ دین ^{بواسر} ایستاد آن مرشد مقتدا ^{یکه بو الحسن مجتبی کون رقم}
دگر بو الحسن ره بر اولیا ^{شیخ مجدالدین بغدادی} رح کینت و س
ابو شریف ابو سعید و نام نامی و س شرف الدین ابن الموید بن ابوالفتح
و اصل و س از بغداد است از اجل اصحاب و اکمل خلفا کے شیخ نجم الدین کبری بود
و شیخ نجم الدین کمال عنایت و حرمت بحق و س ممد دل میفرمود و سبب از لطف
آوردن و س از بغداد در خوارزم بدین سبب است که بادشاه خوارزم از خلیفه بغداد
طیبی حادثی بله سعالی خود خواست خلیفه بغداد شیخ مجدالدین را که و س و مادر
ما جد و س طیب کامل بود نزد بادشاه خوارزم فرستاد چون در خوارزم
سجده است شیخ نجم الدین کبری حاضر شده از عارفان حق شد و آنکه می گویند که و س
امر و بود چون سجده است شیخ نجم الدین حاضر شد اصله ندارد بلکه و س مردی تمام بود
اما حدیث لطف داشت و شیخ اولی او را سجده است و شوکتانیدن مامور کرد و بعد از آن
به تیر رسید که روزی در عالم سکری گفت که تا بیفته بط بودیم بر کناره دریا اکتاد
و شیخ نجم الدین مرغ بود بالهاسے خود بر ما فرود آورد تا از بیفته برین آمدیم چون
بط بودیم در دریا رفتیم و شیخ بر کنار باند شیخ نجم الدین چون ازین سخن آگاه شد
گفت که مجدالدین در دریا رفته است در دریا غرق خواهد شد انشاء اللہ تعالی
مردمان ایمن بگوئش مجدالدین رسانیدند چون شنیدند بر سعید و خدمت سعید
عمو س آمد و تضرع بسیار کرد و گفت و قیله شیخ را وقت خوش باشد هر چه در
ما بحضرت آیم و عذر س بخواتماید که ازین دریا جان سلامت بر من آنکه روز
شیخ نجم الدین را وقت خوش بود سعید الدین مجدالدین خبر رسانید مجدالدین
پیشکش کرد بر سر نهاد و در مجلس شیخ رفته بجاسے گفتش بایستاد شیخ در و س
نظر کرد و فرمود س مجدالدین چون بنیاز آمد س ایمان و دین سلامت برد
اما آخر در دریا پیر س و مایز در سر تو از دریا بردیم و بلکه سراسے سرداران ملک

خوارزم در سر تو رو و ندو عالم خراب گرد پس در اندک مدت میجو این سخن را
 که مادر سلطان خوارزم عورتی بود بغایت جمیل و پوسته در مجلس و غلمه شیخ
 مجدالدین حاضر شد بکس در گاه گاه بزیارت دس نیز آمدی شبی سلطان
 خوارزم درستی شرب بود و معاندان وقت فرصت غیبت دانسته بگوشن
 که مادر تو در پرده نکاح شیخ مجدالدین در آمده است و با هم ایشان احتمال بود
 سلطان فرمود که شیخ نجم الدین را همین وقت در دریا اندازید چنانچه مالوفت
 شیخ را در دریا انداختند چون اخیر شیخ نجم الدین رسید تفسیر شد و گفت انا الله
 انا الله اجمعون فرزند مجدالدین را در دریا انداختند و بر پس سر بسجده نهادند
 با یک عمت در سجده ماند چون سر بسجده برداشت گفت از حضرت رب العزت
 درخواست کردم که ملک خوارزم از سلطان باز گیرند و حضرت حق اجابت فرمود
 سلطان خوارزم چون از خبر آگاه شد ششمان گشت و پیاده بخدمت شیخ نجم الدین
 آمد و شتی بر زبان آورد و شمشیر و کفن بر سر آن نهاد و سر بر زمین کرد و در صف
 فعال ایستاد و گفت اگر دیت بیامد ز ر حاضر است و اگر قصاص می کنید نیک
 شمشیر و کفن شیخ در جواب فرمود که کان ذالک الکتاب مسطور ادیت مجدالدین
 جمله ملک است که از تو باز گیرند و سر تو نیز برود و خلق بسیار کشته گرد و ما نیز کشته سویم
 سلطان نوید گرفت و غنچه پیکر خان سرودج کرد و ملک خوارزم را بتلج
 و سلطان خوارزم کشته شد و حضرت شیخ هم شربت شهادت چشید شهادت
 شیخ مجدالدین با قول معتبر در سال ششصد و نصد و هجرت و در سال ششصد

و هفت نیز گفته اند از طرف	مقتدا می بل تی شیخ زین	شیخ مجدالدین شریف دو بهما
رفت از دنیا چو در خط برین	طلش زاهد شریف آمد عیا	پس بگوزاد محب تنقی
هم با یک بر مجدالدین بجا	شیخ نجم الدین کبری	قدس سره کینت
ببو اینجاست و لقب دس کبری و نام دس احمد بن عمر انجیوتی و خطاب		
نجم الدین و کبری از نعت خوانند که در او ایل جو اسنے که تحصیل علم نشود بود		

با سبب سناطرہ و مباحثہ کردے برو سے غالب آمد سے بدین سبب طائرہ البری
 خطاب یافت بعد ازاں انظر ملامتہ بجهت کثرت استعمال حذف شد ویرا شیخ
 دے تراش نیز می گفتند سبب آنکه نظر مبارک و سے در وجد بر هر که بقیاد سے
 بر تہ ولایت رسیدے چنانچہ روزے سو داگر سے بخالفہاہ و سے در آن شیخ در بخا
 حالت خوش داشت نظر کہ یا اثر سے برو سے افتاد نے الحال بر تہ ولایت
 و شیخ پرسید کہ از کدام ملک سستی گفت کہ از فلان اقلیم اور اجازت دار شد و نوشتہ دا
 تا در ولایت خود قطب ارشاد شد لقلست کرد روزے بارے در ہوا در بنال
 کردہ بود ناگاہ در حالت وجد نظر فیض اثر و سے بر خشک فتاد بر گشت رہا اگر
 سجدت و سے فرود آورد لقلست کرد روزے شیخ بدر خالفہاہ ایستادہ بود
 ناگاہ گئے انجا رسید نظر شیخ بحالت وجد برو سے افتاد نے انال بخود شد
 و از شہر بگورستان رفت و سر بر زمین سے مالید و ہر جا کہ سے آمد و سے رفت
 ہمہ گہا سے شہر گردا و حلقہ کردہ سے شستند و دست بردست او ندادہ پیش او
 سے ایستادند و گردا و طواف می کردند چند روز بر بیت بعد ازاں وفات کرد
 شیخ فرمود تا اورا دفن کردند بر سر قبر و سے عمارتے ساختند چنانچہ قول
 مولو سے روم در بنیاب شاہد حالت مشعر یک نظر فرما کہ مستغنی شوم از انبائے مش
 سگ چو شد منظور نجم الدین سگان از سرور و تخی مباد کہ شیخ نجم الدین فضیلت
 و طریقت و تصوف فرور ماند و یگانہ غصہ بود و خوارق و کرامت و سے در تمام عالم
 مشہور اند و نسبت ارادت و سے بدو طرف سے یکے از شیخ عمار با سر شیخ
 ابوالعاسم گم گانے میرسد و دوم از شیخ اسماعیل قصرے محمد با تمیل داروی
 محمد بن داؤد از و سے با ابوالعباس ادریس و از و سے با ابوالعاسم بنان
 و از و سے با ابوعقوب طبرے و از و سے با ابوعبد اللہ بن عثمان و از و سے
 با ابوعقوب نہجور سے و از و سے با ابوعقوب موسی و از و سے بعد ابوالوحد
 زید و از و سے بکییل بن زیاد و از و سے با میر المومنین علی الرضی روم و شیخ

نجم الدین از شیخ روزبهان نیز بهره کامل یافته بود و تا بدین حال شیخ نجم الدین
 آن بود که روزی در تبریز از شاگردان محقق السند که سماعی داشت شرح السند
 می خواند چون سبق با خیر رسید و در پیش از در را مدارشاید و در غیر تمام
 بشیخ نجم الدین راه یافت که بحال کلام و طاعت خواندش نماید چون در وقت
 شیخ پرسید که این در وقت بود گفتند که بابا سراج تبریز است که از مجربان
 و محبوبان ائمه است شیخ آن شب بقرار ماند با مدافعان بهرامی او استاد و دیگر
 اصحاب خود بجز است بابا سراج تبریز که حاضر شده شبست بعد از لحظه غلطی در صورت
 بابا سراج بر می آمد در پیش چون فرصت آفتاب روشن گشته و جامه پاک پوشیده بود
 بر سر نشکانت شدند چون بحال خود باز آمد آن جامه بار آورد و شیخ نجم الدین
 پوشانید و گفت حال ابراهیم در خواندن مانده بلکه وقت آنست که سر و قدر تمام عالم
 شود و بجز پوشیدن جامه بابا سراج شیخ نجم الدین را از عرض تا فرستاد
 که بود و نظر مشکفت گشت و باطن خود را بر غریب خالی یافت روز دوم بهمان حالت
 شیخ پیش استاد رفت و خواندن کتاب آغاز کرد و دید که بابا سراج حاضر است
 و میگردد که دیر در مراتب علم ائمه در گذشتی و امر روز بهمان علم ظاهری است
 شیخ نه الحال خواندن کتاب ترک کرد لیکن کتابی دیگر بود که شیخ اثر افضل میگردد
 روزی بنوشتن آن مشغول بود که بابا سراج پیش آمد و گفت شیطان تر بود که
 دیگر می اندازد زنده که بکار دیگر مشغول باشی شیخ قلم را در دست بنداخت
 و در وقت انبکست و دل بخوابت و فاست آن جامع الکرامات در دو هم جاد
 سال ششصد و نهمده واقع شده که از دست لشکر چنگیز خان شهادت یافت و چون
 لشکر چنگیز خان بخواند رسید در آنوقت عمر شیخ زیاده از شصت سال بود شیخ
 اصحاب و اصحاب خود را طلب داشت و فرمود که بر خیزید و به بلاد خود بروید که آلتی
 از مشرق بغیر وقت و تا مغرب خواهد سوخت و مرا نیز نشاید بایستد و باین بلائی
 که عسلاجه ندارد پس همه اصحاب رخصت کرد و خود نیزه در دست گرفته

سنگها در لعل خود پر کرده با کفار مجاوله و مقابل نمود و شهادت یافت گویند که
 بوقت شهادت کاکل شخصی از لشکر ماندن بدست گرفتند بود بعد از شهادت
 و کس نتوانستند که آنرا از دست شیخ خلاص کنند آخر آنرا قطع کردند و اگر چه هزارها
 نبط فیض اثر شیخ بدرجه تکمیل رسیدند لیکن از اعظم خلفای دس شیخ
 مجدالدین بغدادی و سعدالدین حموی و بابا کمال انجندی و شیخ رضی الدین
 علی لالا و سیف الدین باخری و نجم الدین رازی و کمال الدین گیلانی
 و مولانا بهادالدین ولد مولانا جلال الدین مولوی رومی رحمۃ اللہ علیہم
 مشهور و معروف تراند و سلسله عالیہ کبریہ منسوب بولایت قطعه از مولف سلطنت

از شیخ ابوالواصف
 از کتاب سیرت مولانا
 قطب الدین

شیخ کبری جناب نجم الدین	سیر عالی مکان و سلسله	گفت سرور بسال
نجم دین بزرگ کبری	ایشان شد جوان و دنیا بخاورد	شیخ نجم الدین کبری دنیا
وصل او منصور کبری شد	هم جوان با دو والی قعد	هم بگویی و سلسله کبری
سوق سال رحلت آن مشهور	باز اسعد نیر اکبر بخوان	بهر سال وصل با کس مژرا

همه کتب
 سند و تالیفات
 سال تا سال
 از کتاب اوج حدیث
 از کتاب اوج حدیث

شیخ یونس بن یوسف شیبانی قدس سره کنیت دس
 ابو محمد است صاحب معارف و کرامت بود و از صحبت غوث الاعظم محمد الدین
 عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه فایده ما برداشته و فرقه خلافت از شیخ علی متقی
 دس از تلامذ العارفین ابوالوفاد دس از شیخ ابومحمد شنگی دس
 از شیخ ابوبکر لطیفی قدس سره است داشت و شیخ ابوبکر لطیفی او پس
 حضرت ابوبکر صدیق اکبر رضی الله عنه بود و فیض باطن از ارواح پر فتوح وی کسب
 و فرقه عالیہ که حضرت صدیق اکبر در واقعہ شیخ ابوبکر لطیفی عطا کرده بود
 از شیخ علی متقی شیخ یونس رسید و بعد از دس غائب شد و وی امام طریقه
 بود که فرقه عالیہ یوسیه منسوب بولایت و فاست شیخ یونس در سلطنت
 سال شصت و نوزده هجری است و فرار از نوارش در ریاط لیبون از مولف
 رفت چون خست و او ازین فنا

یونس بن محمد متقن از دوجان
 از کتاب اوج حدیث

شیخ یونس بن سفین مؤلف در ^{۴۱۹} مدین
 شیخ یونس بن سفین مؤلف در ^{۴۱۹} مدین
 شیخ علی ادیس یعقوبی قدس سره کنیت و س ابو الحسن
 در نام دس علی است صاحب معارف و اسرار و احوال و مقامات عالی
 و بوقت خویش قطب الوقت بود و مردان بسیار داشت و در سال ششصد
 و بیست و یک بر حمت تن پوست از مولف ^{۴۱۹} شریف در جهان علی ادیس یعقوبی
 بر تبر از به بالا علی ادیس یعقوبی ^{۴۱۹} عاشق طالب حق است ^{۴۱۹} در تبریز کنون لا علی ادیس یعقوبی
 شیخ فریدالدین عطار قدس سره اصل دس از قریه کین است از
 از مضامین نیشاپور مرید شیخ مجدالدین بغدادی است و در ابتدا س توپیر است
 شیخ رکن الدین اکاف کرده او بصحبت بسیار از مشایخ رسید مردی ضاوه
 و تواجد و سماع بود و بعضی اهل تصوف برانند که او س بود بروح حسین بن
 صلاح که ولانا جلال الدین رومی میفرماید که بعد از صد و پنجاه سال روح حسین
 بن منصور بر ذات فریدالدین عطار تجلی کرد و مرید او شد و عارف نامی
 عبدالرحمان جامی در نفحات الانس میفرماید که آنقدر است از توحید و معارف
 که در ثنویات و غریبات عطار است در سخنان هیچ یک از شیخایفه صوفیه یافته
 نمی شود و کتاب پندنامه عطار و تذکره اولیا و الهی نامه و مبین نامه و منطق
 و غیره از تصانیف شیخ عطار است و مولانا جلال الدین رومی میفرماید شعر
 هفت شهر عشق را عطار گشت به ما هنوز اندر خم یک کوچه ای بود و در ابتدا سبب
 توپیر دس آن بود که روزی بدو کان عطار س مشغول بود که در دیشی در این
 و چند بار شایان گفت عطار متوجه حال دس نشد و دیش گفت ای جوان تو چو
 خواهی مرد عطار گفت چنانکه تو میری در دیش گفت تو مثل من مردن میوای
 گفت اره در دیش کاسه چوبین زیر سر نهاد و بر زمین دراز گشت و گفت
 شد و جان بحق تسلیم کرد عطار را از دیدن ایحال حال متغیر شد و دوکان را
 با لرح داد و دوکان عشق اسلم بر کشاد و صاحب کتاب مناقب غوثیه

از صاحب صلوات
 شیخ یونس بن سفین
 آفتاب پیوسته یونس
 عبادت و تقوی در سال
 بود از بعضی از مشایخ
 سال میل آن در دوران
 بدایین شصت سال
 عقل شیخ نعلان
 بیل جنت و جنان
 در عطار شمس
 از پیش سر ایستاد

شیخ محمد صادق ثیبائی نے سیر مایہ کہ شیخ فرید الدین عطار مرید صحبت شیخ صنعان
 بود و چون شیخ صنعان بسبب ظہور کلمات بے ادبی کہ نسبت حضرت عوث لام
 بزبان آوردہ بود گرفتار پنجہ بلا گردید شیخ فرید الدین عطار ہمراہ و سے بود و
 با سعادت شیخ فرید الدین در ماہ شعبان سال ۶۱۵ ہجری و وفات اتفاق ہل قہر
 در سال ششم و سبب ہشت و یا ہفت ست و صاحب خیر الواصلین سال وفات
 و سے ششم و سبب شش تخریر فرمودہ کہ از دست کفالتا ار شہادت یافت
 و بوقت شہادت سن عمر و سے یکصد و چہارہ سال بود و فرزند او ارشاد نیشاپور است

<p>از مولف فرید الدین و محبوب باد کہ در دو سال عقل از قفل پیدا و در قطب مانی ست سال تولید بقول معین کتب و صحبت اخبار</p>	<p>امام عالم فرید الدین عطار بچوان تولید آن شاہ معنی ایضا فرید فرہان بود و جید بچو تو سال وصالش فرودین</p>	<p>و جید العصر صوتی مصفا بگو ہندی فرید الدین ال کہ بود مرشد ابرار محرم ہزار خدا ۶۱۵ ہجری سال تحصیلش</p>
---	---	--

شیخ مجاہد الدین قدس سرہ مرید شیخ
 نجم الدین کبرے ست و از اعظم خلفائے و سے محمد بن حسین بن احمد الخلیفے
 اکبرے ست و از اولاد امجا دایرا کو مین صدیق اکبر رضی اللہ عنہما و سے و سے دفتر
 علاء الدین بن محمد بن خوارزم شاہ ست گویند کہ پدر دفتر با شارت پنجم علیہ الصلوٰۃ
 الملک الاکبر دفتر خود را حسین بن احمد پدر شیخ بہا الدین نکاح کردہ بود و شیخ
 بہا الدین ولد از ان متولد شد کہ در زمان خود قطب الوقت و صنادید شاد بود
 و شیخ شہاب الدین ہمدرد سے صحبت و استازہ داشت و حضرت شاہ سنا
 علیہ الصلوٰۃ و التحیت در واقعہ اور الباطان العلی مخاطب ساخت و سے
 حکم بنوے بلقب سلطان العلی لقب گشت لقب گشت کہ چون شیخ بہا الدین
 مرجع خاص عام شد جمع از علما چون امام فخر الدین رازے و غیرہ بر و سے
 حیدر بند و سے را بہمت حیدر مرجع بر سلطان وقت متمم کردند و سے کار
 شہر بلخ ہجرت کرد و در آنوقت مولانا جلال الدین روستے پسرش خور و سال

شیخ از بلخ به بغداد آمد جمعی پرسیدند که این غریبان کدام طایفه اند و از کجا
 است آیند و کجای می رودند بهادرالدین فرمود که من التذاکر لالتحول و الاقوت
 الابان ابن کلین اسم شیخ شهاب الدین مهروردی رسانیدند فرمود که ما بهدالاهبوالله
 الصلح و برات استقبال پیش آمد و استدعا کرد که شیخ بخانقاه و س فرآید
 مولانا بهادرالدین فرمود که جاس فرود آمدن مولی مدرسه اولیترست
 و در مدرسه مستقر برفته نزل کرد و شیخ شهاب الدین بدست مبارک خود منوره
 از پاس بهادرالدین بر کشید روز سوم از آنجا توجیه بجانب روم کرد و چهار سال
 در آنجا با سجان هاند و هفت سال در لازنده و در لازنده مولوسه جلال الدین
 ابوبکر شریزه سال که خدا کرد و در سال ششصد و بیست و سه سلطان ولدین مولوسه
 جلال الدین متولد شد و وفات شیخ بهادرالدین با تفاق اهل خبر در سال
 و بیست و هشت است و بعضی ششصد و بیست و هفت نیز گفته اند و فرار پیرانوارش

بقام قوتیست از مولف	رفت چون از جهان بگذرد	شیخ اهل یقین بهادرالدین
عابد منقش است و صفتش نیز	حق طلب شاه دین و الله	شیخ ابن الفاضل

الحوم المصره قدس سره کنیت و س ابو حفص است لقب
 شرف الدین و نام عمر بن فارض الحومس از قبیله بنی سعد است قبیله عظیمه مضر
 حضرت رسول مقبول صلی الله علیه و سلم ولادت و سکونت و س در مضر
 و در مضر قبوسه عظیم یافت و صد هکس طلبا را بخدار رسانید و و س کردیوا
 مشتمک اشعار و قصاید لطیفه که هکلی هفت صد و پنجاه بیت است که بسیار معارف و
 حقایق در آن بیان فرموده و س نظمی است که همچنین نظم کس دیگر را کم گیرند
 و اصحاب و س گفته اند که گفتن و س در این قصیده زبط لوق اشعار بود بلکه هرگاه
 که شیخ را جبر بر میرسد در درها و هفت ماه از خود غایب می شد در آن حالت این قصیده
 انشائی کرد و شیخ فارض فرمود که چون این دیوان گفته شد رسول صلی الله علیه و سلم
 را بخواب دیدم که میفرماید یا عمر ما سمیت قصیدتک عرض کردم که بار رسول خدا را

لوائح الجنان در وائح الجنان نام زکریه نام فرموده است بلکه در نظم السلوک
نام کرم پس حسب حکم بنویس این را بنظم السلوک نام کرده ام و فاکت شیخ در
سال شصت و سی و دو هجری بتاریخ دوم ماه جمادی الاول است از مولف

ابن فارض جناب پیر بسیر | بمقدار سه جهان خداگاه | رفت چون از جهان بگذرد
سال پینش بدان خداگاه | شیخ اوصدالدین کرمانی قدس سره

از عالم مشایخ و علماء صوفیه مرید شیخ رکن الدین سجا سے است در
مرید شیخ قطب الدین سهروردی و مرید شیخ ابوالنجیب سهروردی بود
و بصحبت شیخ محی الدین ابن العربی رسید که شیخ محی الدین در کتاب فتوحات
کلی از وی حکایت نقل کرده است و در باب تاسن از فتوحات می گوید که شیخ
اوصدالدین کرمانی گفت که در جوانی روزی با شیخ خود همزه بودم و او در
عمارے لشکر بود و زحمت شکم داشت تا بجای رسیدم که آنجا ببارتاس
سجرت شیخ درخواست کردم که اگر اجازت باشد از شفاخانہ سلطانے دارولتاس
که نافع باشد چون اضطراب مراد پیدا جازت داد بر فتم دیدم که شخصی در خدمت
پیش درے شمع افروخته چون مراد دید بر پا خاست و اکرام کرد حال شیخ با وی مکنتم
فے الحال راروس حاضر کرد و من داد و دبا من بیرون آمد و خادم شمع می آورد
و سوگند بیوس دادم که باز گردد بازگشت چون پیش شیخ آدم و داروس
حاضر شدم و ذکر اکرام و اکرام آن شخص کرده بود عرض رسانیدم
شیخ تبسم فرمود و گفت اسے فرزند چون اضطراب ترا دیدم لاجرم ترا اجازت
چون آنجا رسیدے رسیدم که شخصی را میر آنجا است بتوالفات نکند و تو بر من
شوی ناچار از میل خود بیرون شدم و بصورت و سے بر آدم و در موضع
و سے نشستم و اکرام تو کردم و داروسے کہ بتو آدم من دانم نقلت کہ
شیخ اوصدالدین رابا جمال ظاہرے میلے تمام بود در ذرے نظر در و سے
شایدے میگرد شیخ شمس الدین تبریزی از وی پرسید کہ در چه کاری گفت

ماہ را در پشت آب می ہم گفت اگر تو فاجیل نذاری چه نظر بر آسمان نمی کنی
 که بے حجاب ماہ بنظر تو در آید **لقاست** که شیخ چون بحالت سماع بوجد آمد
 جامه زردان بدریدے و سینہ بینہ ایشان نهادے چون بلبغا رسید خلیفہ
 بعد از پیہ صاحب جمال داشت این سخن شنید و گفت این شخص مبتدع است
 و کافر اگر مجلس من بپس من این حرکت کند او را کشم چون سماع در مجلس گرم شد باز در
 دل خلیفہ جان خطر پیدا آمد شیخ بکراست دریافت و گفت رباعی سهل است مرا
 بپس من بودن در پاسے مراد دوست بپس بودن تو آمدہ کہ کافرے راستے
 مانسے چوتوسے راست کافر بودن بہ استماع این معنی خلیفہ و پسر خلیفہ
 سر در پاسے شیخ آوردند و مردشدند و وفات شیخ در سال ششصد و سی و پنج
 با اتفاق اہل اخبار است و بعضے ششصد و سی و چہار نیز گفته اند از مولف
 چون سفر کرد از جہان فنا **پدر جہان بادشاہ کرمانے** اتقی یاک بن گوہر
 ہم بگد بادشاہ کرمانے **شیخ صوفی بدینی قدس سرہ** از عظامے
 مشایخ و کبرائے اولیائے ہندوستان است در زہد و ورع و ترک دنیا مرتبہ
 عالی داشت و معاصر حضرت قطب الاقطاب قطب الدین بختیار کاکے اوست
 چشتی بود و سلطان الشایخ نظام الدین او دہی قدس سرہ مینفرماید کہ شیخ صوفی
 بدینی تارکے عظیم بود بجا یکے سر عورت ہم نداشت و دایم در سجدے و سجودے و شب
 و روز نماز کردے و سوا نماز هیچ کارے نداشت روزے علیائے شریعت بردے
 کرد آمد نذرا ایشان پرسید کہ در بہشت نماز ہم خوانند گزار دیانے گفت بہ بہشت جائے
 نماز نیست بلکہ جائے عیش و ناز است گفت اگر بہشت جائے نماز نیست نماز بہشت کجائے
 و شیخ نصر الدین محمود چلیغ دہلے مینفرماید کہ شخصے پیش شیخ بدینی آمد و رفت داشت
 روزے اورا بایکے از رجال الغیب ملاقات شد از وسے پرسید کہ صوفی بہتے
 چگونہ مردیت او گفت کہ بزرگ مردیت اما افسوس این بگفت و استغفر اللہ بخوان
 و برنت چون انشخص بخدمت شیخ بدینی آمد و انمار حال کرد شیخ فرمود کہ اگر وسے

در آنوقت مستغفر شدی اور از زمین بالامی بردم و فرومی انداختم تا آنکہ زیره زیره
 ت شد کہ و سے اول ورودی کنار سن کرده بود و صاحب اجناسی را میفرماید کہ گاہ
 کہ شیخ بدہنی مشغول شدی بند بند جسم و سے از ہم جدا گشتی و بعد رفع اجناس
 باز بہم پوستی و شیخ بدہنی در عهد خواجہ قطب الدین بختیار حیات بود چنانکہ
 سرد در بزرگوار چون بدست مغلان آل چنگیز خان اسیر شدند چند روز بعد دیگر قند پار
 قیدیان تیر خانہ گر سزد و شدہ ماندند آخر خواجہ قطب الدین بختیار کہ یعنی نام
 گرم از بغل بر آورد و شیخ صوفی یک بدہنی یعنی آفتاب آب بکر است از خرقہ
 خویش پیدا کرد و تمام قیدیان را آب و طعام دادند از انروز خواجہ قطب الدین
 بختاب کا کے و شیخ صوفی بختاب بدہنی مخاطب گشت و فاقات شیخ
 در سال ششصد و سی و ہشت است از مولف بدہنی صوفی مفاکیش است
 ذرات او بود قطب رہا کے رفت چون از جہان برینا گفت سرد و سے لاتا
 شیخ رضی الدین علی الاقدس سرہ لقب دے رضی الدین
 و نام دے علی بن سعید بن عبد الخلیل لا الاصل و سے از غنہ است
 و جو دے عبد الخلیل سپر حکیم سناے غزنوے ست و سے حریج شیخ نجم الدین
 کبرے ست و صحبت شیخ احمد سیوسے و خواجہ ابو یوسف ہمدانی و دیگر مشائخ
 بسیار رسیدہ بلکہ از یکصد و ست و چار شیخ کامل خرقہ ترک حاصل کردہ بود
 چون در ہندوستان آمد صحبت ابو الرضا تقی ہند سے قدس سرہ کہ فرار پر فرار
 در قباہ از توابع حصار ست مشرف گشتہ شازہ محاسن رسول مقبول صافی لنگر
 علیہ وسلم کہ برسے و سے نزد شیخ ابو الرضا امانت بود گرفت و فاقات و سے
 در سوم ربیع الاول سال ششصد و چهل و دو ہجرت دہلی سے در غرقا ست
 مابین روضہ سلطان محمود غزنوے انار اللہ برہانہ در صاحب سفینۃ الاولیاء
 کہ من در آن روضہ متبرکہ رسیدم در بارت نماز شیخ رضی الدین علی و دیگر بزرگان
 مثل شیخ ملک یار پزیدہ و خواجہ حسن عارفین و شیخ اجل شیراز سے و حکیم سناے

از شیخ ابو ایوب
 عمده اولیاء علیہ السلام
 شہر قباہت در الا
 از شیخ بخت ابو ایوب
 گذشت از غرقا ست
 از تخلص حکیم ابو جلال
 قباہت جو امامان

قوت مطاوعت و دست مشرب ترا تبحر آن سے کردم و در سرستان عشق اصفیاء
 بابا و عطا بر چہ کار لغت کرد و ایل شیخ شمس الدین چون تقویہ رسید
 بجلس درس مولانا کے روم رفت مولانا بیکنا حوض شسته بر طلبا کے علم حق
 میداد و کتابے چند پیش خود ندادہ شیخ پرسید کہ اینچو کتابا است مولانا گفت کہ
 این قیل و قال است شیخ کتابا آورد دست گرفت و ہمراہ بوض انداخت از وقت
 اینحال مولانا بسیار متاسف شد و گفت ای درویش اینچو کردی کہ بعضی اینچو
 تو ایدہ الدین گواری بودند کہ باز یافتن انہا ممکن نیست شیخ چون اضطراب مولانا
 دست در آب کرد و ہمہ کتابی را یگان یگان بردن آورد و بجا لیت کتاب حوض
 بہر سچ یکے از انہا اثر نہ کردہ بود مولانا پرسید کہ اینچو سرست فرمود کہ این کتاب
 ترا این چہ فرزان روز حضرت مولانا معتقد شیخ شد و با ہم صحبت یگانگت کردند
 و فاقات آن جامع الکالات با تفاق اہل خبر در سال شصت و چہل و پنج دست
 و واقعہ قتل آنحضرت بدینطور درج کتب ذی رتب است کہ کشتی شیخ شمس الدین
 با مولانا جلال الدین در خلوت شسته بود ششمی از بیرون در شیخ اشارت کرد
 تا بیرون آید شیخ نے الحال پر خاست و مولانا گفت الوداع اینہا مرا براسے
 گشتن سے خوانند مولانا گفت لا الہ الا خلق و لا الہ الا تبارک اللہ رب العالمین
 شیخ بیرون آمد و ہفت کس قاتلان شیخ کہ در کین گاہ استادہ بودند بر شیخ
 کار دہا زندہ شیخ لغوہ بز و چنانچہ انہا بیوشن افتادند و یکے از انہا علا والدین
 محمد بودند فرزندنا خلف حضرت مولانا کہ بدراغ انہ لیس من اهلك السام دا
 چون انہم بیوشن آمدند غیر از چند قطرہ خون کسچہ نڈیڈا زانو ورتا این غایت
 نشانے از آن سلطان نمایدا نیست و آن ناگسان کہ قاتلان شیخ بودند در
 اندک زمانے ہر یک بہ بلاست عظیم مبتلا شدند و ہلاک گشتند علا والدین محمد
 مانظ مولانا را صلت جنام پیدا شد و در کبان امام فوت کرد و حضرت مولانا
 بجزا دہی ہم شرف نبرد و بعضے برانند کہ شیخ شمس الدین تبریز و جنب

فرار مولانا بہادر الدین ولید مد فون ست و بعضے گفتہ اند کہ آن ناک ان بسم مبارک
 شیخ اور چاہے انداختہ بودند شخصی مولانا سلطان اول در خواب دید کہ شیخ شمس الدین
 میرمایا کہ من ار فلان چاہ فعدہ ام پس ایشان بوقت شب یا ان حرم را جمع کردہ
 لغش شیخ از چاہ بر آوردند در مدرسہ مولانا بہلولی امیر بدر الدین با سنے مدرسہ

۱۶۵	تخریج شمس الدین	۱۶۵	تخریج شمس الدین
۱۶۵	تخریج شمس الدین	۱۶۵	تخریج شمس الدین

تبریز کے کہ در لنگان مشہور و معروف ست آن شمس الدین غیر شمس الدین تبریز
 و شیخ شمس الدین مٹاسے از سادات عظام موسوی ست کہ اولاد امجاد شمس
 مذہب شیعوہ دارند در لاہور و غیرہ سادات شمس مشہور و معروف اند شیخ سعد الدین

جموعہ قدس سرہ نام دے محمد بن ہوید بن ابے بکر بن ابی حسن
 از اعظم مریدان و اکمل خلفائے شیخ نجم الدین کبرے ست عالم فاضل و
 حاصل کامل بوقت خود یکا نہ وقت دفر زما نہ بود و در چوں کتاب محبوب

سجل الارواح وغیرہ کہ فہم سے آن سوا سے اہل بصیرت امکان ندارد و فیما
 بیا ست و با شیخ صدر الدین قوی رابطہ محبت میداشت و شرح خصوصاً حکم
 تخریر ست کہ روزے شیخ صدر الدین قونیوسے با شیخ سعد الدین در مجلس
 سماع حاضر بود چون شیخ سعد الدین را وقت خوش شد رو سے لبوسے

صوفیہ خانقاہ کردہ و پس خود ہو شد و دستے با ادب الیتادہ بماند بعد از ان
 آواز داد کہ صدر الدین بیاید چون حاضر شد چشم بکشا و دگفت کہ درین وقت
 حضرت شاہ رسالت علیہ الصلوٰۃ والتحمیدہ در صفحہ خانقاہ تشریف آورد و زیارت

آنحضرت کردم کہ خواہستم کہ چہا نکہ بدیدار پر الوار ان محبوب کردگار تشریف تدا
 اول بر روی تو بکشا یہ نقلت کہ وقتے روح شیخ سعد الدین را عروجی داشت
 و تا سیزدہ روز سچو ماند گویا مردہ بیجان بر فرش افتادہ بود و وسیع حرکت میکرد
 چون روح بقالب آمد و قالب پر خاست خبر داشت کہ چند روز گذشتہ اند

وفات شیخ سعدالدین بروز عید الفصح سال شصت و پنجاه هجریست و مدت
عمرش شصت و سه سال و فرار گوهر بارش در بحر آبادست از مولف

سعد دین چون ازین ایام فوت رفت خندان بجهت گلزار ^{۴۰۰} پیشوی انام سعدالدین
مست تاریخ وصال آن سردار ^{۴۰۰} زنده دل متقی رقم کونین ^{۴۰۰} سال تحصیل آن شهاب

شیخ ابوالغیث جمیل مینی قدس سره از کبار مشایخ دعا عالم

بزرگان صوفیه است صاحب مقامات عالیه و احوال سینه و کرامت و خوار

دور او ایل حال ریزه کرده و باشتمال چند قطاع الطریق تا مال مسافران
بهارت برده روزی در کین گاه قافلہ شسته بود بشنید که هاست می گفت

مَا صَاحِبَ الْعَيْنِ عَلَيْكَ عَيْنٍ لَيْسَ اَسْ اَنَّهُ حِشْمٌ بِرِجَالِهِ دَارِ سَمِيدٍ

که دیگر چشم برتست چون شنید دروس عظیم از دل برخواست منی الحال

تا لب شد و بخدمت شیخ ابن الایح مینویست بتوجه شیخ طلعت دل ^{۴۰۰} بنور نور ^{۴۰۰}
شد و بدرجات ولایت رسید لفلت که روزی بقصد آنکه از صحرا میرم آورد شیخ

بصحر رفت و دراز گوشه با خود داشت او را شیر برید چون میرم جمع آورد و

خواست که بردراز گوش بار کند دید که شیر دراز گوش را طعم خود ساخته در سایه در
خفته است نزد شیر رفت و گفت دراز گوش مرا بکنند و بخورد حال میرم خود را

بار نخواهم کرد دیگر بر پشت تو آخرا بر میرم بر پشت شیر نهاد در بر اندازد یک شهر

پس میرم را از پشت شیر برگرفت و آزاد ساخت لفلت که روزی اهل بیت

وس از وس عطر طلبیدند و بر دوکان عطار رفت و عطر طلبید عطار

مغور بود دانست که این دروش عطر قدری قلیل خواهد خرید گفت نزدین

عطر نیست شیخ قرار نمود که خواهد بود انشاء الله تعالی منی الحال هر عطر که در

دوکان عطار بود خشک شد و آوند با فاسل باندند عطار بخدمت شیخ

بنی ملح رفت و حال خود گفت و س شیخ ابوالغیث را نزد خود خواند و بسبب
آنکه اهل کرامت کرده بود سیاست کرد و از خدمت خود مجبور ساخت هر چند

ابوالغیث تصریح بسیار کرده و سواد داشت آخر شیخ ابوالغیث شیخ بخت شیخ کبیر علی
 به ابل رفت و الناس صحبت کرد شیخ کبیر سے را قبول کرد و برایت و الا ترا
 سابق رسانید شیخ ابوالغیث گوید که چون بخدمت شیخ کبیر علی اهل رسد
 قطره بودم که در دریا افتادم **تقلست** که شخصی را که خادمی و سے بود با
 میں اتق اقبل رسانید چون آن بزرگوار رسید در غنچه شد و گفت قتل کردیم پادشاه
 میں زمانه وقت پادشاه بر بستر خود گشته شد و وفات شیخ با اتفاق اهل خبر
 در سال شصت و پنجاه و یک هجری است از مولف

ابوالغیث پیر من شیخ دین نداشت بگو بود روشن بیل	جلیل شریف و نجیب دایل جو بستم در دل سال جلیل اد
---	--

نام نامی و سے علی بن عبداللہ از سادات عظام حسینی است اصل او
 از زمین مغرب بود و در اسکندریه سکونت داشت و جماعه کثیر برکت صحبت و
 بخدا پیوستند و سے از کبار اولیاد عظامه مشایخ وقت و امام طریقت
 و طریقہ عالیہ شاذلیہ منسوب بولایت **تقلست** که شیخ ابوالحسن فرمود که یکبار
 هشتاد و دو روز گریه کردم در خاطرم گذشت که نفس خود را زیر دست خود کرده ام
 در ازین کار نصیبی حاصل کردید ناگاه دیدم که زنی جمید نهایت خوب و از
 خار کوه بریدن آمد و گفت که شخصی منحوس بگر سنگی هشتاد و دو روز میازد در من
 شش ماه گذشته است که طاعت زچسپیده ام بلکه بوسه طعم فشیده ام از
 از استماع این سخن از خطر خود تا بگشتم و نیز فرمود که شبی در دیوانه گریه
 مشیران و دیگر سماع کرد من میگردیدند بمن انس می گرفتند چون با بداد
 در خاطرم گذشت که مرا قریب حاصل شده است که سباع صحراے بمن انس
 می گیرند ناگاه گذر من بر رودبارے افتاد و یکبارے بسیار دیدم که یکبار بر خا
 از ترس ایشان مرا خفقان پیدا شد شنیدم که با نفسی گفت که شب با ساع
 انس گرفته بودے حاله ترا چیست که از نجوم کبیک می ترسی و بی آن بپوش

که شب با خدا بودی و حالا با نفس خود قادی رسالت شد و نجات چارچوبی بجای
 چارچوبش نیز تحریر فرموده اند از مولف **ابو الحسن ابن شاذان کبیر**
 ربهائے خلق شیخ و دهقان **سبیل تریبش بقول مختلف** **ابو الحسن ابن شاذان**
 سن تاریخش بقول اهل حق **ابو الحسن عارف امام دین نجاشی** **ابو الحسن ابن شاذان**
 از شمه اکبر حسین آباد عیان **ابجیم الدین رازسے المشهور شیخ و اید قدس**
 از جمله خلفائے شیخ نجم الدین کبری است که شیخ تربیت و سے مولد شیخ نجم الدین
 کرده بود در صاحب تصانیف است چنانچه کتاب مصداق العباد و تفسیر الحقایق
 از تصانیف ولایت و دے را در کشف حقایق و شرح دقائق قوتی تمام بود
 نقل است که در اوقتی با شیخ صدر الدین قونوس و مولانا جلال الدین
 اتفاق ملاقات افتاد و وقت نماز شام بود او را با ما است قایم کردند شیخ در هر
 رکعت سوره یا ایها الکافرون بخواند چون نماز تمام کردند مولانا جلال الدین گفت
 که باعث خواندن سوره کافرون در هر دو رکعت چه سبب بود شیخ تبسم کرد و
 یکبار بر اے خود و یکبار بر اے شما و فوات شیخ در سال شصت و پنجاه
 و چار هجری است و فرار پر الوارث در بغداد است از مولف
 وقت نجم الدین جوزین فائز **سال دلال و بصیرت تمر الکتب بحواله بن سرد سرد**
 عارت حق نظم دین بدان **علین الزمان جمال کیلے قدس سرگاز**
 عظمائے خلفائے شیخ نجم الدین کبری سے بسیار دانشمند و فاضل بود
 در علوم ظاہرے و باطنی بے نظیر در اوایل غمیت صحبت شیخ کرد و در لطف
 علوم نقلی و عقلی کتابها با خود برداشت و روان شد شب نجواب و
 که شیخ با و سے میفرماید که این پشتہ را دوش خود بنیاز و چون بیدار شد بزم کتاب
 در دریا انداخت و بخدمت شیخ حاضر شد شیخ بگفت فرمود است جمال اگر
 پشتہ را از دوش نمنے انداختی ترا هیچ فایده نمنے شد و در زمین شیخ
 کارش بتکبیل رسانید و عین الزمان خطاب کرد و بقرون رخصت است

تخلص که تخلص رسادات فردین براسه معی نزد بادشاه غیر از میرفت
 نجابت شیخ آمده اناجا کرد که خطی براسه سفارش و کشایش مهم من بادشاه
 شیراز نوشت که کن کار من به دولت من انجام یابد شیخ بر کانهزس فقط او به
 عمل درازیا نوشت و در لفافه کرد و حواله نمود چون نجابت بادشاه
 افضال بادشاه در انوقت بدر دشکم گرفتار بود چون کاغذ را دید که عمل
 و درازیا نوشتند از دست که شیخ بگراست از حال بد دشکم من واقف شده
 براسه من داروسه تجویز کرده است پس عمل و درازیا بخورد و شفای دست
 و مهم آن شخص را بر انجام رسانید و وفات در سال ششم پنجاه و شش است

حضرت عین ان نور حال	چهار دینا بگل از جهان	الف	در سال الف
ای بگو عار و بی عین الزمان	شیخ سیف الدین باحرری قدسی		

از کبار مریدان شیخ نجم الدین است بعد تحصیل تکمیل علوم ظاهره و باطنیه
 شیخ آمد در تربیت یافت و در اوایل دهه شیخ در اجین بنشاند و در
 دوم شیخ بر خلوت و سه آمد و انگشت مبارک بر در خلوت و سه زد و فرمود
 اسه سیف الدین منم عاشق مرا غم ساز خوارست و تو مشورت با غم چه کار است
 بر غیر بیرون آری که کار تو تکمیل رسید انگاه از خلوت بیرون آورد و بطرف بخارا
 رخصت فرمود و تخلص که مرید است به اسه شیخ نجم الدین کبری از خطا کینه
 آورده بود و شب زفاف با اصحاب خود فرمود که ما امشب بلذات مشر و غم
 اشتغال خواهیم کرد شمایز موافق ما ترک ریاضت کنید و کمال آسودگی کسب کنید
 همه اصحاب و سه جا بجا رفتند لیکن شیخ سیف الدین انشب بر لبه بر آب کرد
 و بر در خلوت شیخ با سواد چون وقت صبح شیخ بیرون آمد و دید فرمود ما گفتند
 که شما هم امشب بلذات خود را مشغول باشم پس تو چرا این ریاضت شاقه
 بر خود روا داشتی عرض کرد که نزد من لذت سوا سه از یک بر آسانه شما حاضر
 با غم دیگر نیست شیخ ازین سخن خوش دل شد و گفت بشارت باد ترا که

بادشاہان در رکاب تو بودند پس همچنان بوقوع آمد وفات ^{در} سال شصت و پنجاه و شصت هجرت و عمر بقا دو و ستر سال ^{قدور بنی است} قاتل کفر شیخ برف الدین ^{یافت چون از جهان بخت با} ^{اشف نوار} سال پنج آن شهر برابر ^{باز مرد در بگور حلت} شیخ زابدی قدس سره از عفا کے مفسرین و کاتب محمد بن است ^{تفسیر} زابدی عده تصانیف ولایت که زبان عربی و فارسی لانا کے است وفات ^{۶۵۸} و سے در سال شصت و پنجاه و شصت هجرت سے است از مولف ^{۶۵۹} ند چو او دنیا بخت جای ^{را ابرو والا دے لے را ابرو} زابدی من تقی زابدی ^{۶۵۹} حضرت سید محمد لاہور سے قدس سره ^{۶۵۹} نام اصلے سے سید ابے عفا حسینی است از اعظم سادات ذکر است مشائخ ^{۶۵۹} وقتا بودا با کے کرام و سے در خوارزم تشریف می داشتند چون تہم خوارزم از دست پیکر خان قتل و تاریخ رسید جمال الدین والد ماجد و سے از خوارزم بر آمد و ہندوستان ہار و در لاہور آمدہ گوشت پذیر شد و قبولے خطیر یافت ^{۶۵۹} لاہور ہوں ہوتی شہرت سے جانم آیدہ شرف با اورت شد زابدی وفات ^{۶۵۹} یہاں عفا تو اکبر نام و سے شہان بنامہ خلیق و شیریں کا نام ^{۶۵۹} سید سید سید گوردی کا نام ^{۶۵۹} انہوں سے کہد و سے کہد ^{۶۵۹} سید محمد بن جمال الدین ^{۶۵۹} دوم بن سید شہ جعفر بن سید محمد بن سید یوسف بن سید محمود بن سید محمد بن سید عبداللہ شقر سے بن جعفر بن سید محمد بن سید عبداللہ بن امام رضا بن امام کاظم بن امام جعفر صادق بن محمد باقر بن سید العالمین علی بن ابی طالب بن حسین بن علی بن ابی طالب ^{۶۵۹} حسین بن علی بن ابی طالب سے در سال شصت و شصت و یک ہجرت ^{۶۵۹} و فرزندوں لاہور از شہر ترین مزارات سے است از مولف

سید پیرتیمور اولی اصفنا
 صاحب نعمت و گار شریفین ^{۶۱۱} کلام
 آنکه شیرین بود نزد خاص ^{و عام} است سال رسالت آن نجیب
 خواجه عزیز کرک ^{که} قدس سره شیخ نصیر الدین
 حواله و سبب میفرماید که این بزرگ در کرک که متصل بدان است میماند مردی پادشاه
 وزیر بود و حافظ صاحب نعمت بود در روزی با شاگردان در میانان میرفت
 از شاگردان او بار را خیل یعنی اک از درخت نشکته بدست گرفته بود و خواجه را نظر
 بردند و تقاضا کردند که در دست تو نیاید دست گفت نه بلکه بار را خیل است و دنیا
 درین بهار که موسم اوفیت از کجا بدست می آید خواهی آن بار را خیل از دست
 شاگرد گرفت دیگر دستش بدید پاره پاره از آن بهر شاگردان تقسیم نمود چون خورد
 خیار بود و وفات او در سال شصت و شصت و شصت و شصت است از مولف

آن عزیز در جهان شیخ کیرم
 سال وصل آن شه و الامکان
 از جهان چون در باغ جهان ^{۶۱۱} است از دست و غیره ^{۶۱۱}
 شیخ جمال الدین احمد جوهر قانی قدس
 مرید شیخ سید الاست نهایت بزرگ و شیخ در حقیقت در مود که هر که با
 جمال الدین بسیار ناچمد که از جنید و شبلی یافته اند از دست بیاید لطف است که
 روزی در مریه در جبهه شیخ جمال مشغول بود شیخ از در آید چون آوازها
 شیخ بگوش دست رسید در دل گذرانید که شاید کسی براس من طعام آورده است
 شیخ بر خطره دست مشرف شده کفشی چند بر سر دست زد که مراقبه آنکس نهاده است
 که اسب هفتده مان نخورده باشد تا آنکه چون صدای پای کسی بشنود دانند که
 آنکس پای من طعام آورده باشد و وفات شیخ در سال شصت و شصت و شصت

و نه چهرت از مولف
 سال تسلیم آن جمال جهان
 حسن در بلن جان بن حمد ^{۶۱۱} اوقات از بود ما بناب جمال
 مولانا جلال الدین
 رومی قدس سره نام نامی دست محمد بن بهاد الدین محمد ولد دلال ^{صلی}
 از بلخست و نشو نما در روم یافت و در طریقت مرید پدر خود بود و در نظر نامی بلند
 و مدارج ارحم داشت و بار صد طالب علم بر روز در مریه دست تعلیم علوم

ظاہری و باطنی سے یافتند و اشعار پر از مضامین حضرت و توحید می گفتند و دوسے سال
 ماورزاد بود کہ در شش سالگی بپرسید روز افطار سے کرد و در تفحات الانس مذکور است
 کہ مولانا سے روم در عمر شش سالگی روز سے بروز جمعہ یا چند کو دکان ہم عمر بر بام
 خانہ خود باز سے کر دیکے از آئینان گفت کہ بیائید تا ازین بام بر بام همسایہ جویم
 مولو سے فرمود کہ ایقدر حرکت از سگ و گریہ ہم پو تو عست آید یا کہ بسوسے آسمان
 بر زمین آید گفت و بسوسے آسمان بلند شد تا از نظر کو دکان غایب گردید کو دکان
 فریاد بر آورد بعد از لحظہ باز آمد و بکو دکان گفت کہ بوقتیکہ آن سخن باشتا آنتم دیدم کہ
 جماعتی از بنر پو نشان مرا از شما گرفتند و بگرد آسمان گردانیدند چون آواز شما بلند شد
 با سباین جا بگاہ فرود آمدند و منقولست کہ مولانا سراج الدین قمی نوی اگر چه
 صاحب شریعت و طریقت بود اما حضرت مولانا خوش بنود چون شنید کہ مولانا گفت
 کہ من با مقتدا در سہ مذہب یکے هم خواست کہ میرا آب پنجا اندر و جیست کہ بسوسے
 شخصے از وقریان خود بفرستاد کہ بر سر مجلس از مولانا پرسد کہ تو پیش از آمدن آقا
 اود و شاکہ ابدید و بر سر پنجا مذہب تو کس بیامد و از مولانا سوال کرد کہ شما کفرا مذہب
 با مقتدا در سہ مذہب یکے هم فرمود گفت ہم چون شنید زبان گفتا دید و پشیمان
 چندا کہ خواست داد مولو سے فرمود کہ با اینمہ کہ تو می گوئی نیز یکا امر شخص
 مجلس شد و بوقت منقولست کہ مولو سے در آن وقت خود با ازان خویش
 میفرمود کہ از رفتن من غمناک مشوید و ہر وقت و ہر آن من با شما مونی الحال
 مراد و خلقت یکے با جسم دوم با شما چون از جسم مجرد مشوم آن اتفاق نیز با شما
 خوابد بود و نور سفور حلاج بعد از صد و پنجاہ سال بر روح شیخ شمس الدین
 تجلی کرد و مرشد سے شد کہ من ہر وقت بر شما حکایت منقولست
 کہ مولو سے وقتیکہ از شریف میبرہ در راہ بہ نیشاپور آمدہ بصحبت خوابد فرید الدین
 عطار رسید و دوسے کتاب اسرار نامہ بوسے داد کہ مراد بطلوہ خود داشتی و لاوی
 با سادات حضرت مولو سے بتاریخ ششم ربیع الاول سال ششم چار و پنجا

و فرمود که پیش از ادویه شام با لاهم ریاستی این سیزده بیت نظم کرده ام پس حضرت
مولوی بتوجه تمام در نظم مثنوی مشغول شد و گله گاه چنان بود که از
اول شب تا طلوع فجر مولانا اطمینان فرمود و شیخ حسام الدین مع نوشت
چون جلد اول با تمام سیزده بیت حسام الدین طبعی وفات یافت و در نظم مثنوی
توقف بوقوع آمد باز بعد از دو سال شیخ حسام الدین بخدمت مولانا بنامند
برای نظم بقیه مثنوی استدعا نمود و چنانچه در آغاز جلد ثانی آن اشک
ز خدمت سگرتی این مثنوی آید شد و جمله بابت تا خون شیر شد
بعد از آن تا آخر کتاب مثنوی فرمود و حسام الدین مع نوشت نقلت
از فرس شیخ حسام الدین بخدمت مولوی عرض کرد که وقتیکه احباب
این مثنوی را می خوانند در اول تصور در الوار آن متفرق می شوند مع بنم
که بمانند در غیب دور باشما و شمشیر باز دست گرفته حاضر می شوند هر که
از سر خلاص صفا میکند بیجان نشانهاست دین اولی برین و نشان
بقدرت بر بند مولوی فرمود که بچهارت که دیدی و فرمودی دشمن بخراف
اندم در نظر باشد مثل سرنگون اندر سقر ای حسام الدین تو دیدی حال او
حق نبوت پاسخ افعال او و تقاضاست که چون مولانا بر حمت حق پیوست
بروز هم حسام الدین طبعی با جمیع اصحاب پیش سلطان ولد فرزند مولانا نشست
و گفت می خواهم که این بارین بجای پدر شیبینی و خالصان و مریدان را رها
و شیخ راستین بابا شمس و من در رکاب تو فاشید بر واری کنم و این بیت بخوانم
س بر فانه دل ایجان آن کسبت ایستاد و بد بخت شد که باشد جز شاه و شاهزاده
از استماع این معنی سلطان ولد بسیار بگریست و گفت همچنانکه در زمان حال حاضر
و بزرگوار بود همچنان حالام خلیفه وزیر گوارا ما و جاس پر دم تو مبارکیا
وفات شیخ حسام الدین طبعی باقوال محسب در سال ششم سنه ثانی
بجاست از مولف | چو رفت از عالم دنیا بخت | حسام الدین شمر دوم

زیر پرچم دین و امامت	افریز بن محمد بن ابی بکر	ادباً بالشدند از اول سالی
حسام الدین محمد بن محمد	قاضی مضبوط قدس سره نامی	

و سے عبدالمعین است و لقب اصرال بین و تفسیر مضبوط است که مسرّه ابو التمثیل و آثار التاویل است از زمان ولایت و بمقام بیضا که شهرت در فارس است کتبت داشت و وفات مادی در سال شصت و نینجا و بیست و نهم است از مولف

حضرت حق نام دین	ابن جواد و ثانی ابو دوش بن	الگو فرید العترة با تیش و کمر
ناصر دین سید اهل یقین	شیخ عبدالکدایا	قدس سره لقب و

محمدالدین و نام پدرش ضیاء الدین مسعود بن محمد بن علی بن احمد بن عمر بن محمد بن شیخ ابو علی و فاق است و خلافت و خرقه از پدر خود داشت و پدرش را سید از شیخ ابو نجیب سرور و سے خرقه خلافت دارد و بصحبت شیخ ابو بکر عده است نیز پیوسته و پدر و سے سفیر مود که من ابنا از خدا خواسته بودیم هر یک عبدالتکدر و در کتب بر من بمقدار در چو کتبا و ندر بر سر بمقدار در دوازده کتبا و وفات در روز عاشورا

سال شصت و نینجا و سس بحولت از مولف

ایمان دین	دین محمد بن محمد	ایستش عبدالکدر شد کن عمر	نیز یادی عاشق صادق بخوان
-----------	------------------	--------------------------	--------------------------

شیخ یاسین مخرب اسود حجام قدس سره از اصحاب کرامت است باب و ایت بود اما در صورت حجام خود را پوشیده میداشت امام محمد بن محمد بن محمد بن از حجام میدان ولایت و وفات و سے در سال شصت و نینجا و بیست و نهم است

بحولت از مولف

ایمان دین	تبریز	بجنت رفت زین بیافا	ایمان سال و سلش عمر
-----------	-------	--------------------	---------------------

شیخ خفیف الدین تاسانے قدس سره نام و سے سلیمان بن علی است از اکابر شیخ وقت خود بود و امام الوقت کلام باریک سخن گفتی کتاب منازل السائرين که تصنیف شیخ الاسلام عبد الله الفصاری است و سے آنرا شرح کرده است و وفات و سے در سال شصت و نود و ثمان و دیگر

ششصد و نود و یک است از مولف چون عقیق الدین دمنای دکن
 یافته از فضل قدس خدا سال و شش سال و شش ماه و شش روز
 شیخ نورالدین عبدالرحمان اسفراغی کتیمی قدس سره
 اصل در سارگودھا است از توابع اسفران در طریقت میر شیخ احمد جوهری
 است در تسلیم طالبان و تربیت مریدان و کشف وقایع ایشان شکر
 عظیم داشت شیخ رکن الدین علاء الدین فرمود که در اجازت نام اگر وجود با بر
 شیخ نورالدین عبدالرحمن بودے سلوک بالکل محو گشته اما چون تقعا
 انیطین لقا قیامت بائے خواهد داشت دیر مسجد ساخت و لاوت
 در ماه شوال سنه ششصد و سی و نبت و فوات در شب یکشنبه چهارم جاوی الا
 سنه ششصد و نود و چست از مولف نور دین احمد سے شیخ عظیم
 مقتدا و مرشد روی زمین نور دین نورانی آمد و ش رحلت او بعد جان نور
 هم خرد گنجا سال طیش باوی تدریس نور نور دین نور الدین لک
 یار بران قدس سره از عالم شایخ و بیست و اصل و سار لارا
 دارا سخا بارشا و پیر و شفیق خود در دے آمد و قبوسے عظیم بایت و سلطا
 غیاث الدین بلبن باو شاه و بی از معتقدان و بی شد و دے خرقه ملا
 و اجازت طریقت از شیخ غزیر الدین دانیال خلیج و دے از شیخ علی خضر
 خود سے از شیخ ابواسحاق گارز و نے داشت نقلت که چون شیخ
 نورالدین ملک یار و عمید غیاث الدین در دے رسید
 بر کف آراب که قریب مکان شیخ ابابکر طوس سے قلندر بود مقام کرد
 شیخ ابابکر طوس سے کہ آنم در ویش صاحب معنی بود و بنا رحمت و سے
 بر آمد و گفت که درین زمین بی اجازت بادشاہ و مرشد خود قیام کردن
 نتوانے بر و در بیان بادشاہ سے و اجازت نام و رش خود بیار و زب از سخا
 بر ضرور راه خود پیش گیر پس شیخ نورالدین اول بعالم طیار دے مقام تندر

نزد سلطان غیاث الدین کہ با صلہ در بود رسید و اجازت نامہ سلطان بنی
 حاصل کرد و بعد از آن نزد مرشد خود در وقت فرمان خلافت گرفت و اجازت سکونت و تلمذ
 و در اندک ایام بار بار و دو سہند نزد شیخ ابابکر طوس سے آمد و کاغذ ہائیکہ پیش نمود
 او بلاخط کاغذ فرمود کہ آیا تو چاہے کہ در تہجد تہمت بہر دو جا آمد و رفت نمود
 از آن در ملک نورالدین ملک یار پیران استہار یافت و وفات سے در سال
 ششصد و نود و پنج ہجرت و فرار پیرانوار بر لب دریا چون ست از مولف

شاہ نورالدین جو عالم بر	سال میل آن شیخ والا سال	شاہ نورالدین ابدال
مقدراجی علم تارخیش بیان	شیخ ابو محمد مر جائے قدس سرہ نام	

عبداللہ بن محمد است و اصل سے از مرجان واقع زمین مغرب منسوب است
 از کبار مشائخ صوفیہ بود ابواب علوم آتے بردل سے و ابو ذر لعل است
 کہ شخصہ ہجرت سے عرض کرد کہ فلان سے گوید کہ بوقتیکہ شیخ ابو محمد سخن میگوید
 از آسمان آدہان نمود سے از نور ظاہر میشود چون شیخ خاموش میشود آن نمود
 نور منقطع میگردد شیخ بخندید و گفت این خلافت بلکہ ہر گاہ کہ آن نمود نور کہ مدد است
 منقطع سے گوید خاموش میشود تا وقتیکہ ادا دیر کلام سے کتم و وفات

شیخ در سال ششصد و نود و نہ ہجرت از مولف جناب ابو محمد پیر مرجان
 بتہ دنیا درین شیخ مطہر جو مثل ماہ شد روشن کجیت بخوان تاریخ او نور علی

شیخ ابو عبد اللہ المشہور بابن مطرف اندلسی از عظام مشائخ
 از زمین التشریفین است و سالها سال مجاور بیت اللہ بود و ہجرت سکونت میداشت
 و ہر روز پنجاہ بار طواف بیت اللہ سے کرد شیخ ابو محمد مر جائے منیر ماید
 کہ وقتے آنکہ معظما را با چند اشخاص با صاحب غرم زیارت روضہ مطہرہ نبوسے
 صلوات شد بود شیخ ابو عبد اللہ بن المطرف رتیم فرمود من شنیدہ ام کہ در راہ
 آب نیکت سخنے بسیار بشمار خواہد رسید عاقبت بلران خواہد بارید و آب خوانند
 خراب ہا کس از کہ روان شدیم چون نہزل رسیدیم منزل پہلے آب بود و ہوا

مرم و اقباب تموز لشنگه بر ما غلبه کرد دل بر ملاک نهادیم لیکن حسب فرمود شیخ
 مقطر یاران بودیم ازین اثنا پار ما بر از یک طرف کوه پیدا شد و بلند گردید و بر سر آمده
 بارید چندانکه خاکها پر شدند آب خوردیم و با خود گرفتیم و رفان شدیم چون گاهی چند
 بر فترت از بان اثری نبود و وفات شیخ در ماه رمضان سال هفتصد و هفت
 پچهرست و مدت عمرش زیاده از نود سال بود و بارشاه مصر از رعایت اخلاص
 که یوسف داشت خود جنازه و سه را بر دوش گرفت از مولف

ابن مطرب شیخ عبدالقدیر	پیردش بود پیران جوان	چون کهنشی او آن نیکو صفا
سال جلوس بهشت آمد عیاش	ایضا ابن مطرف جناب عبدالقدیر	شیخ دنیا دین شه کونین
عقل سال وصال و فرمود	قطب والا مجاز و حرمین	قطب الدین علامه

قدس سره جامع علوم ظاهریه و باطنیه علامه حمید الدین بود و در
 خود ثانی خود نداشت اکثر علماء دین بشاگردی و تخریمی کردند
 کتاب شرح شمسیه که قطبیه نام دارد از تصانیف ولایت و وفات و سه
 در سال هفتصد و ده هجریست از مولف شیخ قطب الدین علامه و ده

شیر جوزین دنیا بفرودین	شاه ابرار است سال وصال	نیر قطب الدین تاج العبدین
شیخ حافظ الدین نسفی	قدس سره نام والد و احمد است	عظماک علماء وقت بود و تفسیر مدارک التبریل و حقایق التاویل و غیره
از تصانیف ولایت و وفات و در سال هفتصد و ده هجریست از مولف		

شیر در فنا بجلد برین	بالت دین نسفی	مخزن وجود کونین بخش
هم بفرما در کتفه نسفی	شیخ سلطان ولد قدس سره فرزند	

مولوی جلال الدین رومی است و صاحب سجادیه پدر و خلیفه ولایت
 و علوم ظاهریه و باطنیه از والد خود کسب نمود و نیز از شیخ حسام الدین
 حلیمی و شیخ شمس الدین تبریزی فایده های عظیم حاصل کرد و شیخ
 صلاح الدین زرکوب هم که پدر خاتون و سه بود ارادات تمام داشت

دو دیر نیز ثمنولیتا بزوزن حدیقہ حکیم شائے کہ بجا بیت مطبوع اخفت او و اول
 بزرگوارش فرمودے کہ اسے بہادر الدین آمدن من در دنیا بہت نامور
 تو بود این ہر نمان احوال من اندو تو فصل منے و بعد وفات پدر عالیقدر
 تا یازدہ سال بر سجاوہ پدر سے قائم ماند و لاوت با سعادت سے
 بمقام لارندہ در سال ششصد و ست و وفات آن جامع الکملات
 شب شنبہ دہم رجب سال مہتصد و دوازدہ ہجرت و شب جلالتین بیت
 شب شنبہ است کہ ہم شادی بہ در با ہم از خدا سے خود ازادی بہ از
 لفظ

شیخ سلطان ولد پیر شیکر	پیر دین نبی شیخ غظیم	پیر امام العصر سلطان رحمہ
سال تولدیش بطریق ششم	ست رکن العارین چل	ہم معنی سلطان الکریم

شیخ سلیمان ترکمان قدس سرہ در دمشق سکونت داشت مفسر
 معنی از جاتے خود بر سخاستی کم خوردے و کم خفتے دکم گفتے و علمای
 با وجود جلالت و بزرگی خود بوسے سلوک نیاز مندانه می کردند و در
 ستر حال خود بعض اوقات در ماہ رمضان چیزے نخوردے و بعض اوقات
 بظاہر نماز ہم ترک کردے دو دیر ابر کشف استعداد تمام بود کہ حالات ناویدہ
 و ناشقیدہ ظاہر کردے امام با فخر میفرماید کہ خوردن وے ماہ رمضان
 و ترک نماز کردن وے بعض برائے ستر حال خود بود شاید در اوقاتے نماز گذار
 باشد کہ کسی اور اندیدہ باشد و کفارت روزہ ادا کردہ باشد یا طعام در دہان
 نہادہ بخلقوم فرزندہ باشد و وفات دے در سال مہتصد و چہارودہ

ہجرت از مولف	چو سرد سن اربین نیاجنت	منور تر مہ عالم سلیمان
بسال وصل آن شاہ جاہ	گو عابد شہ عالم سلیمان	شیخ بدر الدین اسحاق

سمرقند سے قدس سرہ مرید و خلیفہ شیخ نجم الدین کہر سے است
 و بقول بعضے مرید شیخ سیف الدین باختر سے بود و بصحبت شیخ نجم الدین
 نیز رسیدہ و چون بہندوستان آمد از صحبت سلطان المشائخ نظام الدین

نیز خایده با برداشت و از خلفا سے سے نیز نماگر وید و سماع سے شنید و وقت
 سے در سال هفتصد و شانزده هجریست و قبر در موضع سنگوله است و در کتب است
 که از شیخ فرودسید اول در هندوستان آمد نسبت او بسلسله فرودسید و هند
 شیخ گشت و اول در عهد ولایت خواجہ قطب الدین بختیار خاند آمد و در دست
 حکومت وزیر و عمر سے در ریاست از مولف ^{شیخ} بدرالدین هم قندی ^{سکندر}
 سید خورشید جهان بنان ^{و ملکشاهی} ایضاً بدرالدین گو ^{مجموعه} سے بدرالدین بخوان
 شیخ نجم الدین اصفهان سے قدس سره نام سے عبدالکدین احمد بن
 محمد اصفهان سے است صاحب مقامات بلند و مدارج ارجمند شاگرد و مرید ابوالعباس
 مرسی الشافعی سے است و مدنی مجاور که خطبه باند و صاحب لغات الانس میفرماید
 که تلمیذ از علی بن گفت که یہ خود ایما گدا شتم و شیخ فرتم بگریدم و شیخ گذاردم اما
 خاطر من بجهت پدر پشیمان بود با شیخ نجم الدین حال خود گفتیم نفعی نتوجه شد
 بعد از آن گفت پدر تو زبانی سے صحبت یافت و بالاس سر یہ خود مسواک می کند
 و کتاب خود را گردن خود نموده است و شکل دجله و سے چنین و چنان است و بعد از آن
 پدر من من نشان داد با وجودیکه در آگاہ سے بنده بود پس تا شیخ راز و ما که روز
 نوشتیم چون بوطن رسیدم در یافت کردم هم راست بود و قلعت کرد سے تمام
 عمر من نخواست و نه طعمایکی از بدست خود نچیده باشد تا اول فرمود قلعت
 کرد سے تا وقتی که در آگاہ بود در مدینه نرفت مردمان برو سے اعتراض میکردند
 محمد نام از او فرمود که من در راه مدینه میرفتم در خاطر مخطوب کرده که باعث جبهت
 که شیخ نجم الدین در گریماند و بدین شرف نیشو و ناگاہ سرا بالا کردم و دیدم که شیخ
 نجم الدین در هوا بجانب مدینه میرود و در آواز داد که یا محمد بادل خود چه حکایت
 سے گفتی و یقین تصور کن که من پرورد شرف زیارت روضه منوره بنوسته شوم
 و قات و سے در ماه جماد سے الاول سال هفتصد و بیست و یک در که منظر بود
 در عرش بنقاد و هشت سال بود از مولف ^{صورت} کعبه چو شد پروه پوش

نخبران برادر دین گشت دصانش ز خرد جلوتر نیز انوار و سکه بجم دین

شیخ رکن الدین فردوسه قدس سره فرید خلیفه شیخ بدر الدین

سمرقندیت دابد از دست بر سجاد مشقت مشقت و سلسله فرود سیکه وی نه در

شایع گردید هر جا که در بند درویشی از سلسله فرود سیم نسبت خود بوی دست میکنند و

از فرود سالی بخدمت شیخ بدر الدین تربیت و تحصیل یافت و او را در سلسله فرود سیم تربیت نمود

و قبولی عظیم در دل خلق داشت بوقتیکه سلطان الدین کتیبای مقام دهله در کیلو

مکان فوتی نمود و او را از شهر برآمد بکناره آب قنابی بنا نمود و وفات ده

با اتفاق اهل نیر در سال هفتصد و بیست و چهارم است از طرف شیخ رکن الدین از ده

گشت خلد برین بر نزل کرم است مخدوم اجل رحیل نیز رکن الدین دهله

حضرت پید الدین بلبل شاه کشمیر قدس سره از قدما مشایخ

خطه دلپذیر کشمیر است نام اصله دهه شرف الدین است و قدوة الواصلین مصلین

و مروج الاسلام و کاسر الامنام و شاه بلاد بلبل شاه خطا داشت و او سخا

تعالی بوجه موجه است نور اسلام در کشمیر روشن ساخت و دهه در عهد خود

حاکم کشمیر در سال هفتصد و بیست و پنج ردوق افراس کشمیر شد و بیرون شهر بلبل

مقام کرد و اگر چه در آنوقت واسه کشمیر از فرقه سنی بود و اما دانش بدان مذمب

سلسله نداشت که منجر است که بدین از ادیان اهل حق توجیه نماید هر چند که مردم طلب

بموجب کل حرب بالذیم فرعون دلایل حقیقت ندایب خود با حسن تا ابدیات بخد

است بیان میکردند پسند مہمت عالیش ہی افتاد و شب در روز در تحقیق و تحقیق

و بیان و ظل میبود شبی از غایت تفکر این امر پشت بفرشتی ترا نهاد افزود

قرار داد که امروز حلے الصباح هر کسی که اول در نظرش در آید این طالب ادق هم

بملت دهه گزاید چون صبح شد با دشاہ بر بام محل خود بر آمد و بجانب عرب نگاه

مے کرد دید که بزرگے عالیقدری فرشته دیدار سے بر مصلای سنگین با کمال

تکلیف و غایت ادب نهایت سوز و گذار بر کناره دریا با یمن همین محمدی صلعم

تاریخ نگار و بادشاہ نے الفور از راہ فرط شوق پاپیادہ بخدمت آن بزرگ حاضر شد و بر دست
حق پرست آن بزرگ کربل شہ نام داشت مشرف باسلام شد و اہلبیت و اہل حق خود را
بہم مسلمان ساخت روز دیگر با تے امر او ذرا و عام خلافت کردہ در گذر و خدمت
حضرت شاہ حاضر آمدند و بشرف اسلام مشرف گشتند و بادشاہ با اشارہ آن پیر حق آگاہ
خانقاہی کبار دریا بنیاد نهاد و این اول خانقاہی ہے کہ در کشمیر تعمیر گشت و محل
مسکن آن جناب بلنگر بابا بلبل شاہ اشہار دار و وزیر مسجد سے عظیم الشان حکم آن پیر
در کشمیر تعمیر کردید و خواجہ محمد اعظم صاحب تواریخ اعظمی کہ تواریخ دوم سے مشہور است
سیفر مائیکہ سید و الاجاہ بلبل شاہ کئی فرماید کہ تعینا لے مرا قدرت دادہ است کہ بی فوت
و اسباب بعیش بگذرانم و ہمین بدن بے انقطاع روح بدار البقا بروم و امن بدن
تا ابدالاباد محافظت کنم اما چون این سرسہ امر بسنت بنوسے موافقت ندارد و عمر
نیشوم اقامت و اطاعت سنت نزد من بہتر از عبادت نہر رسالت و اہلکار
کرامت و خوارق و وفات بابا بلبل شاہ بقول صاحب تواریخ مذکور در رسال
بمقتصد و لبیت و ہفت چہر لیت و تاریخ وفات کہ درج کتاب مذکور است ایست
تاریخ رسال تاریخ و صل حضرت شاہ اببلبل قدس گفت حاص الزمان
سلطان رنجو شاہ کہ بعد مشرف شدن باسلام از پیشکام پیر و کشمیر خطاب
صدرالدین مخاطب شدہ بود ہم بہمان سال ازین دار پرطلال بقرب ایزد متعال
پیوستہ دو سال و شش ماہ بادشاہی کرد و بیرون فرار گوہر پار بلبل شاہ
بدفن یافت تاریخ وفات بلبل شاہ از مورخ پیر کشمیر بلبل شاہ
تاریخ دین منے کشمیرے ار شمالش جو از غر خدستم گفت نامی دے کشمیرے
تاریخ وفات رنجو شاہ شاہ رنجو مروج الامم کہ در جون جان خداراہ حق
شاہ بین ملکہ بکوسالت ہم بخوان شاہ بادشاہ حق حاج نجیب الدین
فرووسی مرید و خلیفہ شیخ رکن الدین در دوسے ست و نام فائدہ مجدد سے
خواجہ عماد الدین بود و بعد وفات پیر و کشمیر مسند ارشاد شہت و ہفت

خلق معروف ماند و فاقات و سے در سال بقصدوسی در سیرت از مولف

سرور اهل دین نجیب الدین شاه اهل یقین نجیب الدین عقل در سال انتقالش گفت

زین جنت امین نجیب الدین شیخ حسن طغی قدس سره از عظامه

علما و کبارے فقہا سے عهد خود بود و در علوم شروع و حاصل علاج بلند مقامات

ارجمند داشت علما سے عهد صلح الطاعت و فرمانبردار سے دست بگوش

خود داشتند و ارغایت شرف که او را در علم حاصل بود و لقب بلقب شرف الدین

گردید حاشیه کثاف و شرح مشکوٰۃ المصابیح از عمده تصانیف ولایت و فاقات

و سے در سال بقصدوسی در سیرت از مولف حسن آن حسن دوزرمان

بیجنت رفت چون این دیار سال طغی زواج حسن گویمان آمدین سرور سلطان

شیخ شمش الدین صفحہ الموسوع اردبیلے قدس سره

از عمده مشایخ و اولیای کبارست صاحب حالات عظیم و کرامات میسر بود حسب

تعمیرات الانس میفرماید و شیخ نجیب الدین بعش بیت حدیث شیخ ایشوخ شهاب

سهروردی که در توبیت بغداد کرد و در آن حال شیخ شمش الدین رفت و بود

که در مساز شیخ نجیب الدین قرآن خوانده بود و شیخ نجیب الدین از روی چیز

از نقد و برود و ترقه از شیخ شهاب الدین یافتند و سے از خدمت شیخ برف بزر

رحمت شد و فاقات و سے در سال بقصدوسی در سیرت از مولف

شیخ شمش الدین صفحہ موسوع ایل حمد بود اولاد سے علی سال طغی ششم از خود

گفت هالف شمش الدین شیخ رکن الدین علاء الدوله سمناسی

قدس سره کنیت و سے شمس الدین و ابوالکلام و نام و سے احمد

و اصل و سے از ملوک سمناسی در سال پانزده سالگی معاصرت سلطان بود

و در سال ششصد و هفتاد و چهار مرید شیخ نور الدین عبدالرحمان کسری

شد و حق ریاضت و مجاہدہ بجآورد تا از کاملان وقت گردید و تمام عمر

خود بکشد و سے از بعین شست و لادت با سعادت و سے در سال ششصد

پنجاویں سال تک تالیف جماعت و دوم حب المرجب سنہ ہفتصد و
وشتاد و پچیس ہجرت عمر ہفتاد و ہفت سال و قریب سے در مقبرہ شیخ عادل الدین

عبد الوہاب سے **طبع از مولف** جناب شیخ رکن الدین سمنانی کبیر
۱۱۹۹ ہجرت سے اس کے **۱۱۹۹** ہجرت سے رکن الدین سمنانی کبیر
کہ بودان زبان ہمارا حقا **۱۱۹۹** ہجرت سے رکن الدین سمنانی کبیر
۱۲۲۶ ہجرت سے امام غلام رسول ہاشمی کبیر **۱۲۲۶** ہجرت سے رکن الدین سمنانی کبیر

امام غلام رسول ہاشمی کبیر **۱۲۲۶** ہجرت سے رکن الدین سمنانی کبیر
اصفہا کے قدس سرہ از خلفا سے نظام شیخ اوحد الدین کرکیت

از کبار ادویا سے تھا خود بود و اولاد دیوان اشعار سے در جویات مشتمل ہوتا
و در فایق و فنون برون و اسلوب حدیث شیخ ثنائی سے دار و فلک شعرا اشعار

سے اویں شہ سے سال نعتی دیدہ تالیف سے نیک نعتی دیدہ و وفا
و سے در سال ہفتصد سے ہفت ہجرت و فرار پر انوار در تہ ترست از مولف

ابن الدین و کتای زبان **۱۱۹۹** ہجرت سے رکن الدین سمنانی کبیر
کشت پیدا ہوا سبب کبیر **۱۱۹۹** ہجرت سے رکن الدین سمنانی کبیر

شیخ سبب انار بزرگے **۱۱۹۹** ہجرت سے رکن الدین سمنانی کبیر
از الامت از صاحب شہ عالم فرید و قوس سے در خطاب شریعہ الدین مخاطب بود

لو کتاب تفسیر بلاتریان از تالیف ولایت و فارسی سے در سال ہفتصد
و سے ہفت ہجرت **۱۱۹۹** ہجرت سے رکن الدین سمنانی کبیر

تدوین شیخ اکبر بیت اللہ **۱۱۹۹** ہجرت سے رکن الدین سمنانی کبیر
شیخ اسحاق موربے **۱۱۹۹** ہجرت سے رکن الدین سمنانی کبیر

بواسطہ از دست شیخ محمد بریس بحجت طوالت عمیر و واسطہ شیخ ابو علی بن قمر
فتے مشور و در سمعہ المجالس آوردہ کہ شیخ اسحاق بعد فوات شیخ محمد بریس

تا چار روز بر تربت او بود و بر فرزند خادم ہجرت می آمد و سبب بر اس شیخ لنگر
سے طلبید و سے پیش مرقد شیخ بریت و مبلغ بعد خیر شیخ لنگر اسامین مرقد

میافت و جو خادم میگردید و بر فہم و خاطرش آمد کہ براسے شیخ لنگر روز
۱۱۹۹ ہجرت سے رکن الدین سمنانی کبیر

بروجانیت پر خود اقصیٰ دادان درازا دلست پس قصد سفر کرد و بیاتارت
 روحانیت حضرت پیر سبحان بندهستان مسافر گشت و در زمان سلطان
 فیروز شاه در حضرت احمد پیر خواجہ بزرگ پیدودتے در آنجا قیام کرد شبی از آن
 بشارت یافت کرد و قصد کنتوکه از توابع آن گزشت برود و لے آن ولایت
 آنجا باش پس در کتب رسیدہ سکونت کرد و ہمیشہ در فقر و فاقہ می گذرانید
 و جمال ولایت خود را از نظر اغیار سے پوشید آخر الامر سلطان فیروز شاه
 نجی متش نیاز مند سے اظهار کرد و مردم از طرف لوسے رو آوردند و فاقہ
 دست و دستہ ہم شعبان سال بمقصد و بقادوشش ہجرت از مولف

شیخ اسحاق پیر و تندر	آنکہ در خلق ذات و طاق	کمن رقم سال جلوس سرد
آنکہ مشہور بود آفاق است	حمدی متعے امین اللہ	نیز سردار عالم اسحاق است

شیخ نجم الدین محمد الاوکاے قدس سرہ مرید شیخ علاء الدین
 سمناسے بود صاحب کشف و کرامت و ریاضت و زہد و تقویٰ و وفات
 دست در سال بمقصد و بقادوشش ہجرت از مولف

صاحب از اعمال سقرانیت از مولف [مقدیات جہان سے اللہ

شیخ اکبر شریف نجم الدین	سال نایب رحلت آن ثناء	گفت سرد شریف نجم الدین
-------------------------	-----------------------	------------------------

شیخ محمود را باہر قاسمے قدس سرہ لقب سے جلال الدین است
 و در علوم ظاہر شاگرد مولانا جلال الدین ہر ولایت چون بجد غایت تابع سنت
 و شریعت بود و با مداد روحانیت حضرت شاہ رسالت علیہ الصلوٰۃ و التحیت در
 علم باطنی ہم بدرجہ اعلیٰ رسید و خلق کثیر را بخدا رسانید و وفات دست در سال
 دست در سال بمقصد و بقادوشش ہجرت از مولف

از مولف

ہست محمود مرشد کویں	سال رحلت آن شہ مسعود	نیز فرما بسال رحلت او
---------------------	----------------------	-----------------------

طالع اللہ جاقبت محمود	شیخ شرف الدین بن سیکے میر سے
-----------------------	------------------------------

قدس سرہ از شاہ شایخ و اولیائے کبر سے ہندوستان سے تشریف
 لایا گیا تھا اور اہل حق و عبادت و تقویٰ سے اور شاہ فرید و وجہ بودیہ
 کے کسے ذکر مناقب آنحضرت کند و اور تصانیف عالمیت چنانچہ مکتوبات و
 و ملفیحات کہ بعد از المعانی مضمون ہے کتاب ارشاد الالکین و شرح
 ادب المریدین از شہزادہ مریم تصانیف ولایت دوسے مرید شیخ نجیب الدین
 فرود سے دوسے مرید شیخ رکن الدین فرود سے ست و در اوایل شیخ
 شرف الدین بشوق ارادت حضرت سلطان المشایخ نظام الدین بداد کے
 بدلیے آمد بغداد در آن ایام سلطان المشایخ بر حمت حق پیوستہ ہو چکے
 شیخ نجیب الدین فرود سی در وہلی بود و پڑھت و ہی رسید شیخ نجیب الدین با عقاب
 ہی برآمد گفت کہ از سالہا سال منظر تو بودم کہ حصہ نصرت تو سپرد دست زدن نصرت
 پس شیخ شرف الدین میرد و شد نصرت خاص حصہ او بود گفت وہ جانب ظن صحبت نمود
 و در اثنا راہ در بیابان بہار در آمد بر کوہ را جگر سالہا سال بریاست و عبادت
 مشغول ماند بطوریکہ چنگیز از حال سے آگاہ ہو دسوا سے مولانا نظام الدین
 مغربے مرید حضرت سلطان المشایخ کہ گاہ گاہ در آن بیابان ملاقات کرتے
 ہو گونید کہ شیخ عمر دراز یافتہ بود کہ از عہد سلطان المشایخ تا وقت تشریف آورد
 میرسد شریف سمنان نے جہانگیر از سمنان زناہ بود و در اطالیف اشرف
 آورده کہ در آخر حیات از شیخ شرف الدین غیر سے پرسید کہ امامت جہانگیر تھا
 کہ کند فرمود کہ فرمایید تاک الالطنہ حافظ قرآن میرسد اشرف نام در اینجا
 خواہد رسید و امامت کند پس بچکان واقع شد و صاحب معارج الولاہیت
 میفرماید کہ چون شرف الدین غیر سے را در قبر نہادند شیخ دست از قبر بردارند
 و بالا کرد و بطوریکہ کسے چیز سے انکے میخوابد جمیع اصحاب از وقوع آن
 متحیر شدند و بجز دست بر اثر شرف جہانگیر سمنان سے برائے حل این مشکل التجار
 دسے سردر عراق نہاد و برد جانیت شیخ شرف الدین متوجہ شدہ فرمود کہ شیخ

کلام سے از در ان غیب بگوہ را جگہ افتد بود و ملامی خواهد کہ با وسب در قبر
و من شو و مردمان سے الحال بر بستند و کلاه آوردہ بدست شیخ و زندقہ دست
شیخ کلاه برگرفت و در کفن خود نهاد و وفات شیخ شرف الدین بقول صاحب
معارج الولاية در سال ۱۰۰۰ بمقتصد و شتا و دوست کہ در زمان سلطنت فریاد

بوتوق آمد از ولایت	شیخ شرف الدین مکرر بنام او	مقتدا دین محمد عالم دین
آن چنان شیخ شرم از خاندان	سالک کا تل شرف محمد بن	سید اسحاق گارو

لاهور سے الشہو کبیر ان بادشاہ قدس سرہ صاحب تمامات مہند
و زیارات ارجمند از خاندان سادات عظام حسینی ست و بوقت خود شیخ الشام
تطلب الاولیاء بود نسبت ارادت بخدمت شیخ او حداد بن احمد نمانی نسبت
اول در گلرون اقامت داشت بعد از ان با شارت غیبی در لاهور آمدند و
درستے مدید بیدایت خلق مصروف ماند و خوارق ذکر است بسیار از وی ملاحظہ شد
و علماء سے عظام و سادات کرام لاهور در حلقہ اطاعت دست در آمدند و بہ
بہمات ظاہرے و باطنی مدد از دست میخواستند و صاحب رسالہ تجلہ الولاية
میفرماید کہ سید اسحاق گارو سے لاهور سے علم و بیل یافت و ہر شخصیکہ
ہست حاضر شد سے ہدایت رسیدے روز سے شخصے از موالان الہو بنام
آمد چون شیخ متو بہ حال دست نشد سے ہر اشفت در بان بد شام بر خستاد
و بد گفتن آغاز نهاد شیخ را از گفتار آن بد کرد از بیچ لغیر و ظاہر و باطن بطور
نیامد از حاضرین مجلس بعضی برداشتند کہ این بے ادب اینقدر بے ادبی
در حق شما کردہ ست و بسزا سے اعمال رسیدہ بہر آنست کہ در حق دستے سے
بد گفتند کہ بسزا سے کردار خود رسید شیخ رو سے بسوے آسمان کردہ چند کلمات
زیر لب فرمودے الحال آن بے ادب بر زمین بنفتاد و بیہوش شد و تا
دو ساعت بیہوش ماند چون ہوش آمد سر برد قدم شیخ نهاد و مرید شد و
و شیخ بہ حاضرین مجلس فرمود کہ در حق این شخص دو صلے نیک کردم کہ حق

این را چشم باطن غطا فرمود و عالم ملکوت بروی منکشف گشت و مرا شناخت
 اینکار نیک اگر دم بهتر آنست که در حق و سب بد منیوستم و دست بسزا رسید
 وفات سید اسحاق بقول صاحب تحفه الواصلین در سال هفتصد و شصت و شش
 هجری که در میان متقدمین سال وفات و سب از بسم الله الرحمن الرحیم
 اخذ کرده اند و این قطعه درج رساله تحفه الواصلین است قطعه سید اسحاق و آنکه
 گشت چو رین بر سببت مقیم ه سال وصالش عجیباً مژدل بسم الله الرحمن الرحیم
 و بعد وفات آنحضرت را در گذر گاه متصل است در دوازده در شهر بامبور زمین کوفه
 که فرار پراورش تا حال زیارت گاه خلق است و فرار بیگ صاحب
 شمره المقدس در ذکر و سب تحیر بر می نماید که بعد وفات سید اسحاق بر مرقده پاک
 و سب نهال پیاده که در بهار و خزان مدام بر سبب پیا پیا در این نهال ازاد و پیا
 مقرر است ملک بندت برست و فرار پراورش در دوازده در نهال پوشیده شاد و پیا
 و سب سید اسحاق نیز شته ریافت و بر گاه آن نهال اکثر مردم عیار
 بطوریک بپیر و ندوست خوردند و شفاحی یافتند و دست بهین طو گشت
 من ابوی شمس از امرایان لاسور متصل مرقده سب سب خود تعمیر نمود و فرار
 گوهر با سبم در حویله خود خل کرده در یک جبهه بحال خود گذاشت و آن نهال
 بسبب سب و سب هوا و گریه آفتاب خشک شد آخر در سال یکصد و هفتاد و هفت
 در عهد شاه جهان بادشاه نواب دیرخان حاکم لاسور در آنجا با سب تعمیر نمود
 آغاز نهاد و فرار آنحضرت را در صحن مسجد گذاشته عمارت ساخت که موجود است
 تاریخ از مولف سید اسحاق و بیاق خود در سال
 سال خلیفین هجری پنجم در سال
 منفصل از هر دیش هر دماه سال خلیفین هجری پنجم
 امیر کبیر سید علی جدای قدس سره نام پدرش سید ابوالحسن
 بن محمد مرید شیخ شرف الدین محمود بن عبدالقادر دقاسی که از اصحاب علم و فضل